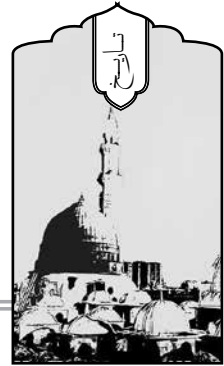
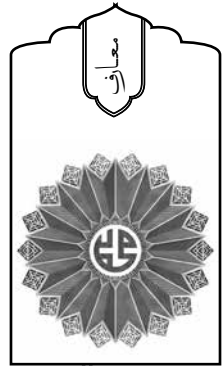




- ۸ مناسبت‌های ماه صفر
 ۲۶ وقایع بعد از رحلت پیامبر اعظم (ص)



- آموزه‌هایی از واپسین روزهای حیات پیامبر (ص) ۳۶
 تحریف سیره و سنت پیامبر (ص)
 توسط معاویه ۵۱
 جایگاه زیارت نبی اعظم (ص) در منابع و
 مذاهب اسلامی ۵۹
 فتوح در اسلام: فتح تغلبی، فتح قلوب ۷۷
 صلح عزت آفرین، از زبان امام حسن (ع) ۹۷
 مفاد صلح نامه امام حسن (ع) ۱۲۱
 نگاهی به مسئله دانش‌اندوزی و پرسشگری
 در قرآن و سیره امام رضا (ع) ۱۲۸





- ۱۴۲ در محضر پیامبر اکرم (ص)
- ۱۵۲ سیره تبلیغی پیامبر اعظم (ص)
- بررسی ابعاد مختلف شخصیت
امام حسن مجتبی (ع)
- ۱۶۳
- ۱۷۹ نگرانی امام رضا (ع) از انحراف در افکار شیعه



- معرفی کتاب
- ۱۸۸ الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص)

شاخصه‌های سعادت

خوب زیستن برای انسان کمال است. در ذهن بشر نیز این پرسش بنیادین استوار است که خوبی و خوشی و بهروزی در طول زندگی اش چگونه میسر می‌گردد.

آدمی در قالب جسم و بنیان مادی خود برای سلامت و خوبی و خوشی این عرصه تعریف‌های گوناگونی دارد. عادات اجتماعی، بهره‌های جغرافیایی، استعداد‌های فردی و جمعی، رسوم و آداب محیطی و تعداد دیگری از عوامل ملاک‌های یک زندگی خوش‌آتبه و پیروزمند را برای بشر می‌تواند تحت الشعاع قرار دهد.

انسان هم به لحاظ فطرت و هم نهاد غریزی، علاقه‌مند به خوش زیستن و بهروزی در دنیای خویش است. در کنار این احساس نیاز، خالق متعال پس از ایجاد بشر و فرود او در عرصه خلقت، اسباب بهره‌وری از محیط و استعداد‌های فردی را برای بشر، مهیا نموده است.

در این میان از قالب جسم به پشتوانه روح و ضمانت عقل، موجودی ممتاز میدان دار جمع مخلوقات می‌گردد و شرافت و برتری پیدا می‌کند. در برابر این امتیاز به مخلوق برتر، خدای حکیم، مسئولیت‌پذیری را نیز برای او تعریف و ملاک رشد معرفی می‌کند.

راهنمایان ظاهری و باطنی، طریق کمال در این دنیا و ثمر آن را در محیط فراجسمی و مادی به نام سرای بقاء، برای انسان رهنمون می‌گردند.

خوش زیستن در این دنیا را، در کنار محیطی بالا و والا و ماندگار و فناپذیر، مقدمه و ذی المقدمه، توصیف می‌کند.

نشانه‌های بهره‌مندی را عیان و نهان ساخته و در دسترس انسان قرار می‌دهند. طبق تعالیم دین، این حجت‌ها برای رسیدن، نهانی‌اش عقل و قدرت اختیار بشر و عیان و آشکارش انبیاء و اولیاء هستند.

باری تعالی برای خوش بختی و خوش وقتی بشر، راه را از این دو مسیر، از بیراهه برای انسان متمایز می‌کند.

انبیاء و اولیاء در تحرّکی ماندگار، شاخصه‌های بهروزی و به زیستن، را برای آدمیان تصویر کرده و مسیر را رونمایی نموده‌اند.

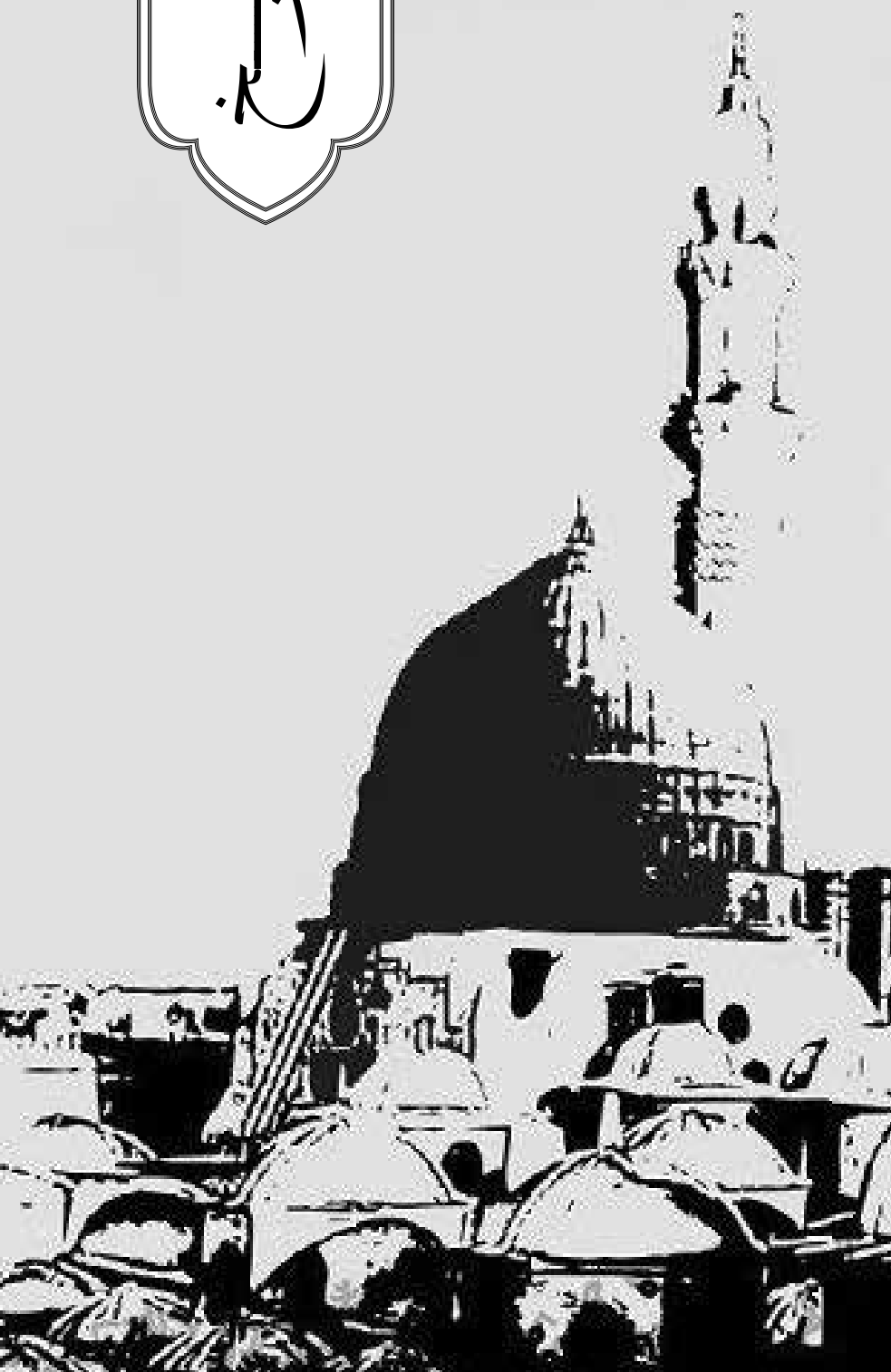
ختم رسل حضرت ختمی مرتبت، طریق را به کمال رساند و انسان را در مقام خلافت الهی، در پرتو تربیت و آگاهی، متوجه ساخته است.

شاخصه‌های سعادت را از سعادت‌مندان باید جست و ملتزم راهبری ایشان باید گشت تا روز و روزگار به کام حقیقت و واقعیت، شیرین و روح افزا گردد.

گروه تدوین کتاب ماه زاد



ت
ت
ت



مناسبت‌های ماه صفر

مناسبت‌های اول صفر

۱. وارد کردن سر مطهر امام حسین (علیه السلام) به شام
بنی امیه این روز را به خاطر ورود سر مطهر امام حسین (علیه السلام) به شام
عید قرار دادند^(۷۶).
۲. ورود اهل بیت (علیهم السلام) به شام^(۷۷)
با رسیدن خبر نزدیک شدن اسرای اهل بیت (علیهم السلام) به دمشق، یزید
دستوراتی صادر کرد:
 ۱. تاجی جواهر نشان و تختی مرصع به سنگهای قیمتی آماده کنند.
 ۲. بزرگان هر صنف با کمک یکدیگر شهر را در کمال زیبایی زینت نمایند.
 ۳. تمام اهل شهر لباسهای زینتی بپوشند و خود را بیارایند.
 ۴. همگی در معابر رفت و آمد نموده، به یکدیگر تبریک بگویند.
 ۵. پس از آمادگی کامل با طبل و شیپور به استقبال اسرا بروند.
 ۶. جارچیان در شهر جار بزنند: سرهای بریده و زنان و اطفال کسانی بر شهر وارد
می شوند که به قصد براندازی حکومت عازم عراق بوده اند، ولی عامل خلیفه
یعنی ابن زیاد آنها را کشته است. هر کس خلیفه را دوست دارد امروز شادی نماید.

شامیان پست نیز کوتاهی نکرده بر فراز بامها بیرقهای رنگارنگ برافراشتند و در هر گذری بساط شراب پهن کردند. نغمه آوازه خوانان بلند بود، و مردم دسته دسته به سوی دروازه کوفه در دمشق می رفتند و عده ای از شهر خارج شده بودند. این در حالی بود که اهل بیت مصیبت زده و داغدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را - که جبرئیل امین پاسبان حریم محترمشان بود - همراه با نیزه داران تازیانه به دست و بی رحم وارد دروازه ساعات کردند. آن نابخردان پست همینکه جمع نورانی اسرار را دیدند زبان به جسارت گشودند. در آن شهر چه گذشت و با آن بزرگواران چه کردند قلم را یاری نوشتنش نیست^(۷۸).

۳. شروع جنگ صفین^(۷۹)

پس از بی نتیجه ماندن نامه ها و موعظه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه در ماه محرم، در روز چهارشنبه اول صفر سال ۳۸ هـ لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل لشکر شام صف کشیدند. لشکر حضرت ۹۰ هزار نفر و لشکر معاویه ۸۵ هزار نفر بودند^(۸۰).

لشکر کفر، آب را بر لشکر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بستند، ولی پس از گرفتن و باز نمودن آب توسط امام حسین (علیه السلام) لشکر حضرت مانع از رسیدن آب به لشکر معاویه نشدند.

حضرت پس از شهادت تعدادی از اصحابشان یکباره با ده هزار نفر از طائفه ربیعیه به لشکر معاویه حمله کردند و صفوف آنان را بر هم ریختند و تا عقبه معاویه رسیدند و فرمودند: ای معاویه، برای چه مردم را به کشتن می دهی؟ بیا با من مبارزه کن تا هر کدام از ما کشته شود خلافت از دیگری باشد!

عمرو عاص به معاویه گفت: علی با تو به انصاف سخن گفت. معاویه گفت: اما تو در این مشورت انصاف ندادی، چه اینکه هر کس به مضاف او بیرون رود به سلامت بازنگردد! از اینجا بود که معاویه عمرو عاص را به اجبار به جنگ حضرت فرستاد حضرت همینکه او را شناخت شمشیر را بلند کرد تا او را به درک بفرستد، ولی عمرو عاص حيله کرد و عورت خود را مکشوف ساخت. آن حضرت روز آن بی حیا برگردانید و آن خبیث فرار کرد.

سرانجام با حيله چند برگ از قرآن بر سر نیزه کردند، و ماجرای حکمین پیش آمد.

مناسبت های دوم صفر

۱. مجلس یزید

در این روز بنا بر نقلی اسرای آل رسول را وارد مجلس یزید کردند^(۸۱). جا دارد فکر کنیم چه کسانی را با چه حالتی وارد بر چگونه مجلسی کردند؟

۲. شهادت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)

در سال ۱۲۱ هزید بن علی بن الحسین (علیه السلام) در کوفه^(۸۲) به شهادت رسید. خروج او در اول محرم بوده است^(۸۳). پس از دفن در این روز یا ۱۹ ربیع الاول قبر او را شکافتند و بدن آن بزرگوار را از قبر خارج نمودند و به زمین کشیده به دار زدند^(۸۴).

مناسبت های پنجم صفر

۱. شهادت حضرت رقیه (علیه السلام)^(۸۵)

در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ ه حضرت رقیه مظلومانه به شهادت رسید. نام شریفش ((رقیه)) ((فاطمه)) و ((زینب)) است. پدرشان مولانا شهید اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و مادرشان ام اسحاق است.

ولادت آن حضرت در مدینه بود و در سن سه سالگی یا بیشتر در محرم ۶۱ هجری با پدر بزرگوارش به کربلا آمد.

قبل و بعد از روز عاشورا بارها مورد تفقد و دلجویی اباعبدالله (علیه السلام) قرار گرفت تا آنجا که به خواهرش حضرت زینب (علیه السلام) در مورد او سفارش فرمود. بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و اصحاب، همراه با اسرا به کوفه و شام برده شد و در مسیر چهل منزل راه شام رنجهای فراوانی دید.

در شام بعد از دیدن سر نورانی پدر با پیشانی شکسته در خرابه، آنقدر ناله زد و گریست تا به ملکوت اعلا پیوست، و بدن شریف آن حضرت را شبانه دفن کردند.

شواهد و مدارک درباره وجود شریف آن حضرت، و بودن قبر آن حضرت در مکان فعلی حرم مطهر، همراه با معجزات و کراماتی از آن مخدیره مظلومه بسیار است که در پاورقی به قسمتی از آنها اشاره می شود^(۸۷).

مناسبت های هفتم صفر

۱. شهادت امام مجتبی (علیه السلام)

بنابر نقلی در این روز در سال ۴۹ هـ امام مجتبی (علیه السلام) در سن ۴۷ سالگی در مدینه به شهادت رسید^(۸۸). ولی اشهر بین علمای امامیه شهادت حضرت در آخر ماه صفر است^(۸۹).

۲. ولادت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

بنابر مشهور در این روز (یکشنبه) به سال ۱۲۸ هـ در ((ابواء)) بین مکه و مدینه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به دنیا آمدند^(۹۰). پدر والا مقام آن حضرت امام صادق (علیه السلام) و مادر ایشان حمیده المصفا (علیه السلام) می باشند^(۹۱).

مشهورترین لقبهای آن حضرت صالح، صابر، امین و کاظم، و مشهورترین کنیه آن حضرت ابوالحسن است. اگر چه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) هم مکنی به این کنیه اند، ولی در کتب اخبار از امام کاظم (علیه السلام) به ابوالحسن اول، و از امام رضا (علیه السلام) به ابوالحسن ثانی و از حضرت عادی (علیه السلام) به ابوالحسن ثالث تعبیر می کنند. البته گاهی به خاطر تقیه، از آن حضرت به عنوان عبد صالح، فقیه و عالم نیز تعبیر کرده اند^(۹۲).

مناسبت های هشتم صفر

۱. وفات حضرت سلمان (رحمه الله)

حضرت سلمان (رحمه الله) در سال ۳۶ هـ در سن ۲۵۰ سالگی - و بنابر نقلی ۳۵۰ سالگی^(۹۳) - در مدائن از دنیا رفت^(۹۴). او را سلمان بن الاسلام و سلمان پاک و سلمان محمدی لقب داده اند^(۹۵)، و در خطاب به او گفته اند: السلام علیک یا من خلط ایمانه بآهل البیت الطاهرین^(۹۶).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ((سلمان از کسانی بود که بر حضرت زهرا (علیه السلام) نماز خواند^(۹۷))).

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ((سلمان علم اول و آخر را درک کرد، و او دریایی است که هر کسی را بهره ای از آن نیست، و او از مال اهل

بیت است. شرح حال آن بزرگوار در کتابهای مختلف بیان شده، و در بزرگی مقام و قدر او همین اندازه بس که مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) وسایل غسل و کفن او را آوردند و او را غسل داده کفن نمودند و بر او نماز خوانده دفن نمودند^(۹۹).

جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت: ((اشتیاق بهشت به سلمان بیشتر از اشتیاق او به بهشت است^(۱۰۰))).

مناسبت های نهم صفر

۱. شهادت عمار و خزیمه

در این روز در سال ۳۷ هـ عمار یاسر به سن ۹۳ سالگی و خزیمه بن ثابت در جنگ صفین به شهادت رسیدند^(۱۰۱).

پدر عمار جناب یاسر بن عامر است، و او اول مردی در اسلام بود که در مکه به دست مشرکین به شهادت رسید. مادر عمار جناب سمیه بود که بر اذیت کفار مکه صبر فراوان کرد، و اولین زن شهیده در اسلام بود که به دست ابوجهل به شهادت رسید.

اما عمار را ابوالعادیه و ابوحواء سکسکی شهید کردند. زمانی که خبر به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید بسیار محزون شد و بر بالین عمار آمد و سر او را بر زانو نهاد و با حزن و اندوه فراوان اشعاری در بی وفایی دنیا و دوری از دوستان قرائت فرمود. سپس فرمود: ((انا لله و انا الیه راجعون. هر کس بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهره ای نیست. بهشت نه یک بار بلکه بارها بر عمار واجب شده است^(۱۰۲))).

۲. جنگ نهروان

در نهم صفر سال ۳۹ هـ فتح نهروان واقع شد؛ و ذوالثدیه رئیس خوارج به درک واصل شد^(۱۰۳).

مناسبت های یازدهم صفر

۱. لیله الهمیر در جنگ صفین

خاتمه جنگ صفین نبرد ((لیله الهمیر)) در شب جمعه یازدهم ماه صفر سال

۳۸ هـ بود. در آن شب سپاه معاویه از شدت سرما مانند سگ صدا می کردند، چون ((هریر)) به صدای سگ می گویند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذوالفقار به دست و سوار بر اسب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمشیر می زد و به هر شمشیری که می زد تکبیر می گفت و شجاعی را به خاک می افکند. مقتولین به دست آن حضرت در آن شب بیش از ۵۰۰ نفر نقل شده است، و تا صبح مشغول جنگ بودند به گونه ای که ذوالفقار چند مرتبه خمیده شد و آن بزرگوار با زانوی مبارک آن را راست نمودند.

در این جنگ جمعی از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسیدند، که از جمله آنها عمار یاسر، اویس قرنی، هاشم مرقال، پسر هاشم خزیمه بن ثابت، صفوان بن حذیفه و عبدالله بن بدیل برادرش عبدالرحمن بن بدیل، عبدالله بن حارث برادر مالک اشتر، که از خواص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند.

از لشکر معاویه جمع کثیری به درک واصل شدند، و این جنگ ۱۴ ماه به طول انجامید^(۱۰۴). سرانجام با حيله عمرو عاص و نفاق عده ای مثل اشعث بن قیس کندی کار به حکمیت کشید.

مناسبت های دوازدهم صفر

۱. حکمین در صفین

صبح دوازدهم یا سیزدهم^(۱۰۶) ماه صفر سال ۳۸ هـ لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مهیای جنگ شدند، اما عمرو عاص حيله نمود و دستور داد تا قرآنها را بر سر نیزه کنند. صفوف جلو لشکر کفر ورق هایی از قرآن و در دیگر صفوف هر کس هر چه داشت بر سر نیزه کرد!! و فریاد می زدند: لا حکم الا لله! منافقین مانند اشعث بن قیس، با تضعیف روحیه لشکر حضرت آنان را به اختیار حکمین ترغیب کردند. هر چه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند که این نیرنگ است، و من کلام الله ناطق هستم نتیجه نداد. سرانجام قرار بر این شد که هر لشکر حکمی از جانب خود معین کند تا حکم ایشان را هر دو طرف بپذیرند.

معاویه عمرو عاص را معرفی کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: (اگر

ناچار هستیم ، عبدالله بن عباس ، و الا مالک اشتر نخعی حکم باشد) اشعث و جماعت قراء و حافظین که بعدا جزء خوارج شدند راضی به هیچکدام از این دو نشدند و گفتند: ((فقط عبدالله بن قیس یعنی ابوموسی اشعری)) نفاق منافقین نتیجه داد و ابوموسی و عمرو عاص در ((دومه الجندل)) - که قلعه ای است بین مدینه و شام جمع شدند، و با توجه به عداوتی که هر دو نسبت به بنی هاشم خصوصا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند و با مکرو حیله عمرو عاص حضرت را به ظاهر عزل نمودند. ابوموسی از جمله منافقینی بود که در شب عقبه (بعد از غدیر) قصد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشتند^(۱۰۷).

بدین ترتیب فردای آن روز در بین جمعیت ابوموسی به عمرو گفت: تو بایست معاویه را از امارت خلع کن ، تا من علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خلع نمایم . عمرو عاص گفت: من هرگز بر تو که عامل ابوبکر و عمر بوده ای و در ایمان و هجرت بر من تقدم داشته ای ، سبقت نمی گیرم ! ابن عباس گفت: ابوموسی! پسر نابغه تو را فریب ندهد، ولی او به گفته ابن عباس گوش نداد و ایستاد و انگشتر از دست بیرون کرد و گفت: من علی و معاویه را از خلافت عزل نمودم و ساکت شد.

عمرو عاص ملعون ایستاد و گفت (مردم شنیدید که ابوموسی ، علی را از خلافت عزل کرد. من هم او را از خلافت عزل نموده ، و آن را برای معاویه بن ابی سفیان ثابت می نمایم که او سزاوارتر است ، و من بعنوان منصوب کردن معاویه انگشتر به دست می کنم)!

حکمین برای عوام فریبی فحش و دشنام بسیاری به یکدیگر دادند و دست به گریبان یکدیگر شدند و شریح قاضی تازیانه ای بر سر عمرو عاص زد. ابوموسی از ترس اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مکه پناهنده شد. همه این مطالب در حالی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غزه دومه الجندل ابوموسی را از این کار خبر دادند و فرمودند: حکمین در دومه الجندل گمراهند و گمراه می کنند کسانی را که از آنها تبعیت کنند^(۱۰۸).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از این واقعه در قنوت نوافل ابوموسی و سه نفر دیگر را این گونه لعن می فرمود: الله العن معاویه و عمرا و ابوالاعور السلمی و اباموسی الاشعری^(۱۰۹).

مناسبت های چهاردهم صفر

۱. شهادت محمد بن ابی بکر

در این روز در سال ۳۸ هـ محمد بن ابی بکر در سن ۲۸ سالگی به دستور معاویه و عمرو عاص به وسیله زهر به شهادت رسید، و به قولی در نیمه جمادی الثانی بوده است^(۱۱۱). بعد از شهادت، او را در شکم حمار مرده ای گذاشتند و سوزاندند^(۱۱۲). قبر منصوب به آواز مابقی بدن سوخته آن بزرگوار است. دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) هنگامی که کنار قبر آن بزرگوار می روند پشت به قبر می کنند و برای ابوبکر فاتحه می خوانند!؟

مناسبت های پانزدهم صفر

۱. ابتدای بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) (۱۱۲)

بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) که منجر به رحلت آن حضرت شد از نیمه ماه صفر آغاز شد.

مناسبت های بیستم صفر

۱. اربعین سید الشهداء (علیه السلام)

در چنین روزی چهل روز از فاجعه مولمه شهادت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و اصحاب باوفایش می گذرد. بردوستان و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) لازم است که با پوشیدن لباس مشکی، تعطیل کار و برپایی مجلس عزای و شرکت در مجالس سینه زنی و ذکر مصیبت این روز را تعظیم نمایند.

۲. زیارت جابر از کربلا

در این روز در سال ۶۱ هـ جناب جابر بن عبد الله انصاری و همراهانش قریب به چهل روز بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به کربلا وارد شدند^(۱۱۳). او به همراه عطیه قبر حبیبش سید الشهداء (علیه السلام) را زیارت کرد.

۲. بازگشت اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا

بنابر مشهور در چنین روزی اهل بیت (علیهم السلام) از شام به کربلا بازگشتند^(۱۱۴).

۴. ملحق شدن راءس مطهر امام حسین (علیه السلام) به بدن مطهر در این روز بنا بر قول ید مرتضی راءس شریف امام حسین (علیه السلام) توسط امام زین العابدین (علیه السلام) از شام به کربلا آورده شد و به بدن مطهر آن حضرت ملحق گردید^(۱۱۵).

مناسبت های بیست و پنجم صفر

۱. طلب کتف توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در این روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوات و کتف طلبیدند تا بنویسند که خلافت بلا فصل برای امیر المؤمنین (علیه السلام) است، ولی عمر مانع از این کار شد و به ساحت اقدس نبوی (صلی الله علیه و آله) جسارت کرد و گفت: ان الرجل لیهجر: این مرد هذیان می گوید! همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این روز بر منبر رفتند و خطبه خواندن و مردم را موعظه نمودند و به پیروی از قرآن و عترت فراخواندند^(۱۱۶).

مناسبت های بیست و ششم صفر

۱. تجهیز لشکر اسامه

در این روز در سال ۱۱ هـ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عده ای خاص از صحابه و به خصوص ابوبکر و عمر و عثمان امر فرمودند برای سفر به روم و جنگ با رومیان به امیری اسامه بن زید آماده شوند. آنان از این امر کراهت داشتند و نسبت به فرماندهی اسامه بر سپاه اسلام به خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) اعتراض کردند. حضرت فرمودند: خدا لعن کند کسی را که از لشکر اسامه تخلف کند، ولی با این همه ابوبکر و عمر و عثمان تخلف کردند و بازگشتند^(۱۱۷)!

مناسبت های بیست و هشتم صفر

۱. شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

شهادت جانگداز و مظلومانه اشرف مخلوقات خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) در سال ۱۱ هـ در سن ۶۳ سالگی به وسیله سم^(۱۱۸) بوده است؛ و طبق روایاتی عایشه و حفصه آن حضرت را مسموم کرده اند^(۱۱۹)!

در ۲۴ صفر بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت یافت^(۱۳۰). پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام بیماری فرمودند: حبیبم را نزد من حاضر کنید. عایشه و حفصه پدران خود را نزد آن حضرت حاضر نمودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی مبارک خویش را از آنان برگردانید و فرمود: حبیبم را نزد من حاضر کنید. سپس دنبال علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستادند. چون نظر مبارک به آن حضرت افتاد او را نزد خود خواند و کلماتی به حضرت فرمود. هنگامی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) از نزد آن حضرت خارج شد، عمر و ابوبکر به او گفتند: خلیلت به تو چه گفت؟ فرمود: هزار باب علم به من حدیث کرد که از هر باب هزار باب دیگر باز می شود^(۱۳۱).

وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در لحظات آخر عمر خود وصیتهایی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند و جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین را بر آن وصیت شاهد گرفتند. از جمله آن کلمات که جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می شنید این بود: خمست را غصب می کنند و پرده احترام (حرمت) را می درند و محاسنت به خون سرت رنگین می شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که آن کلام را فهمیدم، فریاد زدم و بر روی زمین افتادم. بعد فرمایشاتی به حضرت زهرا (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) فرمودند. سپس آن وصیت با چند مهر از طلا که آتش به آن نرسیده بود (و ساخته دست بشر نبود) مهر شد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحویل داده شد^(۱۳۲).

غسل و نماز بر بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از غسل دادن آن حضر به تنهایی برایشان نماز خواندند^(۱۳۳).

مردم به جز اصحاب سقیفه در مسجد جمع شده بودند و در فکر نماز بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دفن حضرت بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند و فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام ما است در زمان حیات و پس از وفاتش، کنایه از اینکه برای نماز بر بدن آن بزرگوار نماز به صورت جماعت

نمی خوانیم . در این هنگام مردم دسته دسته داخل می شدند و بدون امام آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما^(۱۲۴) راسه بار می گفتند و بیرون می آمدند .

دفن بدن مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بعد حضرت مولی الموحدین (علیه السلام) فرمودند: خداوند در هر مکانی که روح پیامبرش را قبض می کند راضی است که در همان مکان دفن شود، و من آن حضرت را در حجره ای که از دنیا رفته دفن می کنم .
امیر المؤمنین (علیه السلام) با کمک دیگران قبری حفر کردند و بدن حضرت را داخل قبر قرار دادند . سپس آن حضرت داخل قبر رفت و صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را باز کرد و گونه راست را بر زمین گذاشته در لحد را بستند و خاک روی آن ریختند^(۱۲۵) .

خلاصه ای از زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

آن حضرت دو ماهه - و بنا بر نقلی در حمل بودند - که پدر بزرگوارشان جناب عبدالله بن عبدالمطلب (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود . ۴ یا ۷ و یا ۸ ساله بودند که مادرشان آمنه بنت وهب در ابواء رحلت فرمود . ۸ سال و دو ماه و ده روز از سن شریفش گذشته بود که جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود .

۲۵ ساله بودند که با جناب خدیجه کبری (علیها السلام) ازدواج کردند و حضرت خدیجه (علیها السلام) ۴۰ ساله بودند .

۳۰ سال از سن مبارک آن حضرت گذشته بود که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) متولد شدند . در ۴۰ سالگی خداوند آن حضرت را به نبوت مبعوث فرمود . در ۴۵ سالگی به معراج تشریف بردند و در سال پنجم از بعثت ، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) متولد شدند .

۵۰ سال از عمر مبارکشان گذشته بود که جناب ابوطالب و خدیجه کبری (علیهما السلام) از دنیا رحلت نمودند .

در ۴۵ سالگی به معراج تشریف بردند . ۵۲ سال و یازده ماه و سیزده روز از سن مبارکشان گذشته بود که به مدینه منوره هجرت فرمودند . بعد از هجرت تقریباً ده سال در مدینه شرف حضور داشتند ، تا آنکه در ۲۸ صفر سال ۱۱ هـ مسموما

از دنیا رحلت فرمودند^(۱۳۶).

هنگام رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حضرت زهرا (علیها السلام) بسیار می گریست. حضرت او را نزد خود فراخواند و مطلبی فرمود که حزن و اندوه فاطمه (علیها السلام) فرو نشست. وقتی علت را سؤال کردند آن حضرت فرمود: ((پدرم به من خبر داد که اولین نفر از اهل بیتش که به او ملحق می شود منم و مدت این فراق طولانی نیست^(۱۳۷))).

۲. آغاز امامت امیر المؤمنین (علیه السلام)

اولین روز امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و زیارت آن حضرت در این روز مستحب است^(۱۳۸).

۳. آغاز غصب خلافت

اولین روز غصب ظالمانه خلافت و خانه نشین کردند امیر المؤمنین (علیه السلام) و شکستن بیعت روز غدیر توسط اهل سقیفه بنی ساعده است^(۱۳۹).

۴. شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

در این روز در سال ۵۰ هـ امام حسن مجتبی (علیه السلام) به شهادت رسید^(۱۴۰). بنابر قولی شهادت آن حضرت در ۷ صفر و بنابر قولی در ۵ ربیع الاول واقع شده است^(۱۴۱).

جده دختر اشعث بن قیس با زهری که معاویه برای او فرستاده بود آن حضرت را مسموم کرد. معاویه همراه با زهر صد هزار درهم فرستاد و وعده کرد که او را به عقد یزید در آورد؛ ولی به وعده خود وفا نکرد^(۱۴۲).

مسمومیت حضرت

مسمومیت امام حسن (علیه السلام) (چهل روز طول کشید^(۱۴۳)). پس از ظهور اثرات سم بر بدن مبارک و فرا رسیدن وقت شهادت به سید الشهداء (علیه السلام) فرمودند: مرا مسموم کرده اند و پاره های جگرم داخل طشت است. من از شما جدا می شوم و به خداوند ملحق می گردم، و می دانم چه کسی مرا مسموم کرده است؛ ولی به حقی که بر شما دارم در این باره حرفی نزنید. وقتی من از دنیا رفتم چشمانم را ببند و غسل بده و کفنم نما و مرا کنار قبر جدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) ببرت با او تجدید عهد کنم. سپس مرا در بقیع کنار جده ام فاطمه بنت اسد (صلی الله علیه و آله) دفن کنید. می دانم مخالفین و

معاندین گمان می‌کنند شما می‌خواهید مرا کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفن کنید و مانع شما می‌شوند. شما را به خدا قسم می‌دهم که مبادا به خاطر من حتی به اندازه خون حجامت ریخته شود)). سپس آن حضرت مثل آنچه امیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت فرموده بود به اولاد و اهل خود وصیت نمود و از دنیا رفت.

تشییع جنازه حضرت

امام حسین (علیه السلام) بعد از غسل و کفن و نماز، آن حضرت را به طرف مرقد شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمل کردند. با دیدن این منظره برای مروان و بقیه بنی امیه که با سلاح و به همراهی عایشه آمده بودند شکی باقی نماند که می‌خواهند آن حضرت را در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفن نمایند.

لذا آمدند و مانع شدند، و عایشه در حالی که سوار درازگوشی بود گفت: ((مرا با شما چه کار است که می‌خواهید کسی را که من او را دوست ندارم در خانه من دفن کنید)). مروان ملعون هم نظیر این مطالب را گفت، و ابن عباس به او و عایشه جواب داد. فرزندان عثمان هم مانع شدند و گفتند: (هرگز نمی‌شود که عثمان در بدترین مکانها دفن شود و حسن با رسول خدا به خاک سپرده شود). امام حسین (علیه السلام) فرمود: به خداوندی که مکه و حرم را محترم گردانیده، حسن (علیه السلام) فرزند علی و فاطمه (علیهما السلام) سزاوارتر است بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کسانی که بدون اجازه داخل خانه او شده‌اند. بخدا قسم او سزاوارتر است از حمال خطاها عثمان، که ابوذر را از مدینه بیرون کرد و...

عایشه جلو قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و گفت: ((تا یک مودر سر من هست نخواهم گذاشت او را در این جا دفن کنید)). در اینجا بنی مروان جنازه آن حضرت را تیر باران کردند. بنی هاشم دست به شمشیر بردند. ولی امام حسین (علیه السلام) مانع شده فرمودند: ((وصیت برادر من نباید ضایع شود)) و سپس ۷ تیر از جنازه آن حضرت بیرون کشیدند^(۱۳۴)! و این در حالی بود که امام مجتبی (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) خبر داده بودن که عایشه بعد از شهادت ایشان چه جنایتی را مرتکب می‌شود^(۱۳۵).

پس از آن حضرت سید الشهداء (علیه السلام) کلماتی فرمودند که اگر وصیت برادرم نبود می دانستید که شمشیرهای الی در کجا و چگونه بر شما فرود می آمد. سپس بدن مطهر آن حضرت را به بقیع آوردند و در کنار جده اش فاطمه بنت اسد (علیها السلام) دفن نمودند^(۱۳۶).
آقا حضرت مجتبی (علیه السلام) دارای ۱۵ فرزند دختر و پسر بودند، ولی از جده هیچ فرزندی نداشتند^(۱۳۷).

مناسبت های آخر صفر

۱. شهادت امام رضا (علیه السلام)

حضرت ثامن الحجج مولانا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در سال ۲۰۳ هـ بنا بر اصح^(۱۳۸) دو سال پس از وفات حضرت معصومه (علیها السلام) به شهادت رسیدند. سن مبارک حضرت ۴۹ یا ۵۵ سال بوده است^(۱۳۹). بنا بر نقلی در ۲۷ حضرت امام رضا (علیه السلام) به شهادت رسیده اند^(۱۴۰)، ولی مشهور آخر ماه صفر است. در ۲۸ صفر مامون انگور مسموم یا آب نار زهر آلود را به اجبار به حضرت امام رضا (علیه السلام) خورانید^(۱۴۱).

آزارهای مأمون نسبت به حضرت

مأمون از آزار و جسارت نسبت به حضرت کوتاهی نکرد، و حتی حضرت را سه ماه در سرخس مقیداً زندانی کرد^(۱۴۲).
پس از ولایت عهدی، ابتدای گرفتاری آن حضرت به خاطر معاشرت با مأمون منافق ملعون بود. او به حسب ظاهر در تعظیم و احترام حضرت می کوشید، اما در باطن با آزار و اذیت حجت خدا را به مرگ خویش راضی نموده بود.

مسمومیت حضرت

یاسر خادم می گوید: هر جمعه که آن حضرت از مسجد جامع مراجعت می کرد، با بدنی عرق دار و غبار آلود دستها را به درگاه الهی بر می داشت و می فرمود: ((بارالها اگر فرج و گشایش کار من در مرگ من است، مرگ مرا برسان)). آن حضرت پیوسته در غم و حزن بود تا در غربت رحلت فرمود^(۱۴۳).
مأمون پس از آنکه یک شبانه رز امر شهادت آن حضرت را کتمان کرد سراغ محمد پسر امام صادق (علیه السلام) و جماعتی از آل ابوطالب فرستاد تا

سلامت بدن امام را ببینند، و پس از آن شروع به گریه و زاری نمود^(۱۴۴)!!

دفن بدن مبارک حضرت

پس از غسل و کفن و نماز بر بدن شریف حضرت که توسط امام جواد (علیه السلام) انجام شد آن حضرت را جلو قبر هارون در خانه حمید بن قحطبه، مکان فعلی دفن کردند^(۱۴۵). بنا بر بعضی روایات ماء مومن از ترس فتنه مردم دستور به دفن شبانه حضرت داد^(۱۴۶).

مدت امامت آن حضرت ۲۰ سال بود^(۱۴۷) سن شریف امام جواد (علیه السلام) هنگام شهادت امام رضا (علیه السلام) ۷ سال و چند ماه بود^(۱۴۸). اقوال شهادت آن حضرت عبارتند از: ۲۳ ماه رمضان^(۱۴۹)، ۱۷ صفر^(۱۵۰)، ۲۷ صفر^(۱۵۱)، ۱۴ صفر^(۱۵۲)، ۲۱ ماه رمضان^(۱۵۳)، و ۲۳ ذی القعدة^(۱۵۴)، بزرگان شیعه در کتب مختلف ماه شهادت را صفر و روز آن را اکثراً آخر صفر ذکر کرده اند، ولی ۲۹ یا ۳۰ روز بودن ماه صفر در سال شهادت را ذکر ننموده اند.

پی نوشت ها

- ۷۶- قلائد النجور: ج محرم و صفر، ص ۳۴۱، الوقایع و الحوادث: ج صفر ص ۵، مصباح کفعمی: ج ۲ ص ۵۹۶، تقویم المحسنین: ص ۱۵.
- ۷۷- معالی السبطين: ج ۲ ص ۱۴۰، مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۲۹۴.
- ۷۸- الوقایع و الحوادث: ج ۵ ص ۶- ۳۰، از مدینه تا مدینه: ص ۸۹۶- ۸۹۹، همچنین اقتباس از ناسخ التواریخ عوالم العلوم، مهیج الاحزان، ریاض المصائب، لهوف، امالی صدوق، الدمه الساکیه.
- ۷۹- قلائد النجور: ج محرم و صفر، ص ۳۳۹، توضیح المقاصد: ص ۵، تتمه المنتهی: ص ۲۴- ۲۹ فیض العلام: ص ۱۷۶.
- ۸۰- تتمه المنتهی: ص ۲۳.
- ۸۱- قلائد النجور: ج محرم و صفر، ص ۳۵۳.
- ۸۲- ارشاد: ج ۲ ص ۱۷۴، مصباح کفعمی: ج ۲ ص ۵۹۶.
- ۸۳- قلائد النجور: ج محرم و صفر، ص ۱۵.
- ۸۴- مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۶۷.

- ۸۵- الوقایع و الحوادث: ج ۵ ص ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، از مدینه تا مدینه: ص ۹۶۳-۹۶۵.
- ۸۶- دائره المعارف تشیع: ج ۸ ص ۳۱۳، ۳۱۴ کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۷۹، منتخب التواریخ: ص ۳۸۸، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه: ج ۱ جزء ۲ ص ۲۵، کتاب المنن (عبد الوهاب بن احمد شافعی مصری شعرانی) متوفی ۹۷۳ ق.
- ۸۷- ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام): ص ۳۶۸، کشف الغمه: ج ۲ ص ۲۱۶. عوالم: جلد امام حسین (علیه السلام): ص ۳۳۱، زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام) (عمادزاده): ج ۱ ص ۶۳۳. نفس المهوم: ص ۴۱۴، کتاب المنن (عبد الوهاب بن احمد شافعی مصری شعرانی) متوفی ۹۷۳ ق. معالی السبطين: ج ۲ ص ۱۷۰، لهوف سید ابن طاووس. احقاق الحق: ج ۱۱ ص ۶۳۳، مبکی العیون. ستاره درخشان شام: ص ۱۶، سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (علیه السلام): ص ۲۷، الوقایع و الحوادث: ج ۳ ص ۱۹۲، حضرت رقیه (علیه السلام) (چاووش کربلا. سوگنامه آل محمد (علیهم السلام): ص ۳۴۱، ثمرات الحیات: ج ۲ ص ۳۸، مختصر تاریخ دمشق: ج ۹ ص ۱۷۴، بحر الغرائب: ج ۲، ریاض القدس: ج ۲ ص ۲۳۷، زینب (علیه السلام) فروغ تابان کوثر: ص ۳۷۰، رقیه (علیه السلام): ص ۲۶، انوار الشهاده: ص ۲۴۲، تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سید الشهداء (علیه السلام): ص ۶۸۵.
- ۸۸- توضیح المقاصد: ص ۶، مصباح کفعمی: ج ۲ ص ۵۹۸.
- ۸۹- جلاء العیون: ج ۲۷، فیض العلام: ص ۱۸۴، بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۱۳۴.
- ۹۰- اعلام الوری: ج ۲ ص ۶، توضیح المقاصد: ص ۶، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۴۹. مصباح کفعمی: ج ۲ ص ۵۹۶، بحار الانوار: ج ۴۸ ص ۹، جلاء العیون: ص ۵۲۴. کافی: ج ۳ ص ۵۰۷.
- ۹۱- ریاحین الشریعه: ج ۳ ص ۱۸، بحار الانوار: ج ۴۸ ص ۱-۶.
- ۹۲- جلاء العیون: ص ۵۲۴، منتخب التواریخ: ص ۵۱۶، منتهی الآمال: ج ۲ ص ۱۸۱.
- ۹۳- مرآة المعارف: ج ۱ ص ۳۵۵.
- ۹۴- الوقایع و الحوادث: ج صفر ص ۲۷۰، مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۲۹۴.
- ۹۵- سلمان بن الاسلام: ص ۱.
- ۹۶- قسمتی از زیارت حضرت سلمان (رحمه الله). بحار الانوار: ج ۹۹ ص ۲۸۹، نفس الرحمن فی فضائل سلمان: ص ۶۴۰.
- ۹۷- اختصاص: ص ۴.
- ۹۸- اختصاص: ص ۸.
- ۹۹- اوقایع و الحوادث: ج ۵ ص ۳۲۵.
- ۱۰۰- بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۱۳۵.
- ۱۰۱- توضیح المقاصد: ص ۱۶، فیض العلام: ص ۱۸۹، مرآة المعارف: ج ۲ ص ۱۰۰.
- ۱۰۲- تتمه المنتهی: ص ۲۶، ۲۷.
- ۱۰۳- بحار الانوار: ج ۵۶ ص ۱۳۸، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۲۰.
- ۱۰۴- منتخب التواریخ: ص ۱۶۳-۱۶۴.
- ۱۰۵- قلائد النحور: ج محرم و صفر، ص ۳۸۵.
- ۱۰۶- مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۲۹۴.

- ١٠٧- شرح ابن ابي الحديد: ج ١٣ ص ٣١٤، ٣١٥.
- ١٠٨- منتخب التواريخ: ص ١٦٧، تتمه المنتهى: ص ٣٠ - ٣١، شرح ابن ابي الحديد: ج ١٣ ص ٣١٥.
- ١٠٩- شرح ابن ابي الحديد: ج ١٣ ص ٣١٥.
- ١١٠- فيض العلام: ص ٢٤٩، مصباح المتهجد: ص ٧٣٣.
- ١١١- قلاذ النجور: ج محرم و صفر، ص ٣٩٥، مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٢٩٤.
- ١١٢- بحار الانوار: ج ٣١ ص ٦٣٣، ج ٣٧ ص ١١٦.
- ١١٣- توضیح المقاصد: ص ٦ - ٧.
- ١١٤- مسار الشيعه: ص ٢٦، العدد القويه: ص ٢١٩، وسائل الشيعه: ج ١٤ ص ٤٧٨، مصباح المتهجد: ص ٧٣٠. زاد المعاد: ص ٣٢٨، معالی السبطين: ج ٢ ص ١٩١، فيض العلام: ص ١٩٥، بحار الانوار: ج ٩٧ ص ٣٢٩، مصباح كفعمی: ج ٢ ص ٥٩٦.
- ١١٥- بحار الانوار: ج ٤٤ ص ١٩٩.
- ١١٦- مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٥٨٢، بحار الانوار: ج ٢٢ ص ٤٧٣.
- ١١٧- بحار الانوار: ج ٣٠ ص ٤٢٨، ج ٢١ ص ٤١٠، طبقات ابن سعد: ج ٢ ص ١٣٦، مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥.
- ١١٨- اعلام الوری: ج ١ ص ٨٠، بحار الانوار: ج ١٧ ص ٤٠٦، اثبات الهداه: ج ١ ص ٦٠٤، الخرائج و الجرائح: ج ١ ص ٢٧، بصادر الدرجات: ص ٥٠٣، محاسن برقی: ج ٢ ص ٢٦٢، جامع الاصول: ج ١١ ص ٣٨، مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥، الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ١٥٤، سنن ابي داود: ج ٤ ص ١٧٤.
- ١١٩- تفسير صافي: ج ١ ص ٣٨٩.
- ١٢٠- مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥.
- ١٢١- کافی: ج ٢ ص ٦١، بحار الانوار: ج ٢٢ ص ٤٧٣.
- ١٢٢- کافی: ج ٢ ص ٣٢ - ٣٣.
- ١٢٣- ارشاد: ج ١ ص ١٨٨ - ١٨٩.
- ١٢٤- سورة احزاب: آیه ٥٦.
- ١٢٥- ارشاد: ج ١ ص ١٨٨ - ١٨٩.
- ١٢٦- منتخب التواريخ: ص ٣٦ تا ٤٦.
- ١٢٧- ارشاد: ج ١ ص ١٨٧.
- ١٢٨- بحار الانوار: ج ٩٧ ص ٣٨٤.
- ١٢٩- تتمه المنتهى: ص ٩.
- ١٣٠- اعلام الوری: ج ١ ص ٤٠٣، بحار الانوار: ج ٩٥ ص ٢٠٠، مسار الشيعه: ص ٢٧، فيض العلام: ص ١٩٩، کافی: ج ١ ص ٤٦١، منتهی الآمال: ج ١ ص ٢٣١، مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥، العدد القويه: ص ٣٥.
- ١٣١- بحار الانوار: ج ٤٤ ص ١٦١.
- ١٣٢- ارشاد: ج ٢ ص ١٦، کافی: ج ٢ ص ٤٨١، بحار الانوار: ج ٤٤ ص ١٤٩، تاريخ الخلفاء نص ١٩٢.

- ١٣٣- تتمه المنتهى : ص ٤١ .
- ١٣٤- منتهى الآمال : ج ١ ص ٢٣٥ .
- ١٣٥- مجمع البحرين : ج ١ ص ٤٥٤ .
- ١٣٦- ارشاد: ج ٢ ص ١٧, ١٩, بحار الانوار: ج ٤٤ ص ١٥٦ .
- ١٣٧- ارشاد: ج ٢ ص ٢٠ .
- ١٣٨- كافي: ج ٢ ص ٥٢٨, فيض العلام : ص ٢٠٠, بحار الانوار: ج ٤٩ ص ٢٩٢, مستدرک سفينه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥, منتخب التواريخ : ص ٥٧٨ .
- ١٣٩- كشف الغمه : ج ٢ ص ٢٦٧, بحار الانوار: ج ٤٩ ص ٢٩٢ .
- ١٤٠- تاج المواليد: ص ٥٠ .
- ١٤١- ارشاد: ج ٢ ص ٢٧٠, مستدرک سفينه البحار: ج ٦ ص ٢٩٥, جلاء العيون : ص ٥٥١, مروج الذهب : ج ٤ ص ٢٨, بحار الانوار: ج ٤٩ ص ٢٩٨ .
- ١٤٢- منتخب التواريخ : ص ٥٨٠ .
- ١٤٣- فيض العلام : ص ٩٩, تتمه المنتهى : ص ٢٨٠, وسائل الشيعة : ج ٢ ص ٦٥٩ .
- ١٤٤- ارشاد: ج ٢ ص ٢٧١ .
- ١٤٥- ارشاد: ج ٢ ص ٢٧١, فيض العلام ص ٩٩ .
- ١٤٦- ارشاد: ج ٢ ص ٢٧١, فيض العلام : ص ٩٩ .
- ١٤٧- ارشاد: ج ٢ ص ٢٤٧ .
- ١٤٨- ارشاد: ج ٢ ص ٢٧١, فيض العلام : ص ٩٩ .
- ١٤٩- كشف الغمه : ج ٢ ص ٢٩٧, العدد القويه : ص ٢٧٧ .
- ١٥٠- مصباح كفعمى : ج ٢ ص ٥٩٦ .
- ١٥١- تاج المواليد: ص ٥٠ .
- ١٥٢- منتهى الآمال : ج ٢ ص ٣١٢ .
- ١٥٣- منتخب التواريخ : ص ٥٧٧ .
- ١٥٤- منتخ التواريخ : ص ٥٧٧, العدد القويه : ص ٢٧٥ .

وقایع بعد از رحلت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

در این سلسله بحث‌ها، نقد امیرمؤمنان علی علیه السلام از عملکرد خلفای قبلی، در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. نقدها و تحلیل‌های عام .

۲. نقدها و تحلیل‌های خاص .

در این شماره بخشی از نقدهای عام، زیر چند عنوان از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

ویژگی‌های یک ناقد

هر حکومتی در خور نقد است؛ چراکه از راه نقد و تحلیل است که نقاط ضعف و قوت حکومتها به دست می‌آید. در نتیجه، هم مردم آگاهی بیشتری پیدا می‌کنند و در انتخاب زمامداران و مسئولان آگاهانه تر گام بر می‌دارند و هم زمامداران و مسئولان امور، می‌توانند با استفاده از کوله بار سنگین تجارب گذشتگان، در کار خود موفق تر و کامیاب تر باشند.

ناقد و تحلیل‌گر باید از دو ویژگی مهم برخوردار باشد: یکی: بی‌طرفی کامل و دوری جستن از هرگونه طرفداری، تعصب، عداوت و کینه. دیگری؛ آشنایی و

احاطه کامل بر تمام ابعاد، مقدمات و نتایج آنچه مورد نقد و تحلیل قرار می دهد. چنین کسی حق دارد هر حکومتی را که در مورد آن شناخت کاملی دارد، زیر ذره بین نقد و تحلیل قرار دهد، حتی حکومت معصوم علیه السلام. چه مانعی دارد ناقدی آگاه و بی طرف حکومت مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و حکومت مقدس علوی علیه السلام را هم نقد کند، تا معلوم شود حکومت معصوم بر غیر معصوم چه مزایایی دارد؛ آیا حکومت معصوم در آخر زمان، برآورنده تمام ایده های عالی انسان ها هست یا نیست؟ صدالبته که به اعتقاد پیروان اهل بیت (که واقعیت و حق هم است)، حکومت معصوم علیه السلام برآورنده تمام نیازها است.

خوشبختانه امیرالمؤمنین علیه السلام باب نقد حکومت های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را گشوده و در نهایت دلسوزی، نقاط ضعف را گوشزد کرده و نشان داده که مشکلات سه حکومت پیش از وی، بر دوران پنج ساله خلافتش سایه افکننده و جنگ های خانمان برانداز، ناکتین، قاسطین و مارقین را سبب شده است^(۱).

متاسفانه در میان امت میلیاردری اسلام، بسیاری کسانی که نقد حکومت خلفا را بر نمی تابند و چشم و گوش خود را بر روی خواندن و شنیدن هر نقدی بسته اند. خواه نقد حکومت سه خلیفه اول و خواه نقد حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

نهج البلاغه، منبع نقدهای امیرالمؤمنین

یکی از ابعاد مهم نهج البلاغه، نقد حکومت های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. مسلمانانی که از نقد گریزانند، از نهج البلاغه هم گریزانند. در میان اینان، هم علی علیه السلام غریب است و هم نهج البلاغه.

در این نوشتار نمی خواهیم خود، به نقد حکومت های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، مخصوصا سه خلیفه اول بپردازیم، بلکه می خواهیم نقدها و تحلیل های امیرالمؤمنین علیه السلام را بررسی کنیم.

منبع و ماخذ این بررسی، نهج البلاغه است؛ چراکه نهج البلاغه از هر روایتی معتبرتر و از هر تاریخی موثق تراست، چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی معتقد

است: نهج البلاغه به هیچ وجه قابل خدشه و اشکال نیست؛ قسمتی از مطالب نهج البلاغه به تواتر ثابت است و قسمتی دیگر که به تواتر ثابت نیست، از راه وحدت سیاق و تشابه متنی با قسمت نخست، صدورش ثابت می شود. بنابراین، کل نهج البلاغه مقطوع الصدور است^(۳).

پیش از آغاز بحث اصلی، مقدمتا یادآوری می شود که: دوران خلافت سه خلیفه اول، بیست و پنج سال به طول انجامید.

در این مدت، جهان اسلام به سرعت، گسترش یافته و مردمی که هیچ آشنایی با اسلام نداشتند، از اقوام و ملل مختلف، به اسلام گرویدند. در پی آن انتظاراتی به وجود آمد که مسلمانان سابقه دار و دستگاه حکومت، می‌بایستی پاسخگو باشند. آیا اینان توانسته بودند چهره واقعی اسلام را برای دنیای آن روز ترسیم کنند یا نه؟ آیا گسترش اسلام، عامل یا عوامل بازدارنده‌ای نداشت؟ آیا اگر مسلمانان قدیمی و دست اندرکاران حکومت، اسلام واقعی را پیاده می‌کردند، اسلام پنج قاره عالم را برق آسا فرا نمی‌گرفت؟ خلیفه دوم اعتراف کرده بود که عبدالرحمان بن عوف، قارون این امت است^(۳). در عین حال، او را در شورای شش نفری جای می‌دهد و اعلام می‌کند که اگر در تعیین خلیفه اختلاف کردند، آن سه نفری که عبدالرحمان در میان آنهاست، مقدم است^(۴).

بدین ترتیب زمینه خلافت خلیفه سوم را فراهم می‌کند. با اینکه خود اعتراف کرده بود که وی عیب بزرگش تعصب فامیلی و علاقه زیاد به قوم و خویش و قبیله است^(۵). مگر ممکن است که قارون امت، به کسی جز شوهرخواهر خود رای دهد؟

بنابراین کسی که مدت بیست و پنج سال، در تمام مشکلات با خلفا همگام بوده، هرگز به عنوان یک رقیب سیاسی با آنها برخورد نکرده، تا آنجا که توانسته در رفع مشکلات کوشیده، خطرات را دفع کرده، با صبر و شکیبایی تمام مصیبت‌هایی را که بر خود و خانواده اش وارد شده تحمل کرده، بهترین کسی است که می‌تواند مسائل و مشکلات عمومی دوران خلافت سه خلیفه را بازگو کند و انحرافات را برملا سازد.

حضرتش کارنامه بیست و پنج ساله دوران خلافت هر سه خلیفه را در معرض

دید و تماشای مردم معاصر و نسلهای آینده قرار داده است، تا آنهایی که نقد خلفا را بر می تابند، منصفانه و بی طرفانه قضاوت کنند. این نقدها را در دو بخش بررسی می کنیم: بخش اول، نقدها و تحلیل های عام، و بخش دوم، نقدها و تحلیل های خاص.

بخش اول را تحت چند عنوان بررسی می کنیم:

۱. ایجاد فضای خفقان

ممکن است از راه فراهم کردن جو نامساعد و محیط خفقان، شخصی را آن چنان بایکوت کنند تا نتواند کلمه ای بر زبان آورد و شرایط حاکم را برای مردم توضیح دهد.

هنگامی که ابوسفیان، عباس را با خود آورد که با علی علیه السلام بیعت کند تا خلافت از خاندان بنی هاشم بیرون نرود، حضرت از بیعت با آنها خودداری کرد و فرمود:

«شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة، و ضعوا تیجان المفاخرة»^(۶).

«امواج فتنه ها را با کشتی های نجات بشکافید و از راه مخالفت، بازگردید و تاج های مفاخرت و برتری جویی را از سر بردارید».

او که می دانست ابوسفیان، قصد خیر ندارد، بلکه می خواهد از راه تفرقه افکنی، دشمنی دیرینه خود را با اسلام آشکار کند، راه هرگونه توطئه را بر روی او بست.

امام در ادامه سخن، درباره شرایط حاکم فرمود:

«... فان اقل، یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت، یقولوا جزع من الموت...»^(۷).

«... اگر سخن بگویم، می گویند: حریص بر حکومت است و اگر ساکت شوم، می گویند: از مرگ می ترسد...».

با این بیان، معلوم می شود که نه تنها در سخن گفتن بایکوت شده بود، بلکه در سکوتش هم بایکوت شده بود. بایکوت علی علیه السلام یعنی بایکوت امت.

آیا می توان شرایطی از این دشوارتر برای کسی فراهم کرد؟ در این شرایط، صبر چنین کسی بسیار دشوار است. به همین جهت، امام علیه السلام در خطبه

مبارکه شششقیه فرمود:

«فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری ترائی نهبا»^(۸).

«... صبر کردم، حال آن که در دیده، خار و خاشاک و در گلو، استخوان بود. می دیدم که میراثم به تاراج رفته است.»

از این خطبه، که در زمان خلافتش ایراد فرمود، معلوم می شود که او بر حکومت حریص نبوده، بلکه حریص بر حق بوده است و از خلافت؛ میراث به غارت رفته اش به خاطر حفظ مصالح عالییه اسلام و امت، گذشته و بر همه مصایبی که بر او هجوم آورده، صبر می کرده است.

خلیفه دوم، هنگامی که شورای شش نفری را تعیین کرد و زمینه را به طور قطعی برای خلافت خلیفه سوم فراهم ساخت، برای هرکدام از آنها نقطه ضعفی بیان کرد، از جمله حضرت علی علیه السلام را متهم کرد که حریص بر امر خلافت است^(۹).

معاویه هم، بعد از آن که در مقابل حضرتش طغیان کرد، در نامه ای او را متهم کرد که: بر خلفا ستم روا داشته است. حضرت در پاسخ وی فرمودند:

«... فان یکن ذلک کذلک، فلیس الجنایة علیک، فیکون العذر الیک»^(۱۰).

«... اگر چنین باشد، بر تو جنایتی نرفته، تا پیش تو عذرخواهی شود.»

البته حضرتش هیچ یک از نسبت های ناروا را بدون جواب نگذاشته است، برخی را در ایام خلفا پاسخ گفته و برخی دیگر را پس از آنها و در زمانی که خفقان برداشته شده بود. تا محققین بتوانند داوری کنند و بر آنها معلوم شود که چه کسی گرفتار حرص و حسد و ترس بوده است.

در همان خطبه ای که در زمان خلیفه اول، ایراد شد، به عباس و ابوسفیان فرمود:

«... والله! لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل یتدی امه ...»^(۱۱).

«... به خدا سوگند که فرزند ابوطالب، انس و علاقه اش به مرگ از انس و علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر، بیشتر است ...».

۲. منزوی شدن نیروهای متعهد

حکومتی ایده آل است که نیروهای مؤمن، مخلص، متعهد و کارآمد را جذب

کند و عناصر ناکارآمد و فاقد تعهد، ایمان و اخلاص را کنار بزند .
از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام، در دوران خلافت سه خلیفه، بزرگترین فاجعه به بار آمد و نیروهای مخلص و متعهد طرد شدند و به جای آن ها نیروهای بی ایمان، ضعیف النفس، دنیاطلب و ... بر زمام امور گمارده شدند . نمونه بارز آن معاویه است که از سال هفدهم تا سال شصتم حکومت کرد؛ یعنی از سال هفدهم تا سال سی و پنجم به صورت حاکمی خودمختار در شام، تا سال چهلیم در حزب قاسطین و به عنوان سرکرده طاغیان و سرکشان و تا سال شصتم به عنوان زمام داری مستبد و مستقل - که خلافت را ارثی کرد و آن را تیول بنی امیه ساخت - حکومت کرد .

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیعت مردم، با آن حضرت فرمود:
« . . الا! وان بلیتکم قد عادت، کهیئتہا یوم بعث اللہ نبیکم ... »^(۱۳) .
« . . آگاه باشید که بلیه و گرفتاری شما، مانند روزی که پیامبر خدا مبعوث شد، بازگشت ... » .

آن روز، مسلمانان گرفتار توطئه های کفر، شرک و نفاق بودند و می کوشیدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاران مخلصش را از پای درآورند . اکنون که علی علیه السلام (یعنی نفس پیامبر)^(۱۳) بر مسند خلافت تکیه زده، بار دیگر عقده های دیرینه گشوده شد، توطئه های گوناگون طراحی و اجرا می شود .
امام علیه السلام ادامه فرمود:

«والذی بعثه بالحق، لتبلیبن بلبلة و لتغریبن غربله و لتساطن سوط القدر، حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قصروا، و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا ...»^(۱۴) .

«سوگند به آن خدایی که پیامبرش را به حق برگزید، درهم آمیخته می شوید و در غربال آزمایش از هم جدا می گردید، آن گونه که کفگیر، دیگ را به هم می زند، درهم زده می شوید، تا زیر و رو شوید و سابقینی که دنبال مانده اند، جلو می افتند و آنهایی که بر همه سبقت گرفته اند، دنبال می مانند ...» .

این سخن - که به قول سید رضی چندان از فصاحت و بلاغت برخوردار است، که زبان از بیان آن، عاجز است و هیچ انسانی به عمق آن نمی رسد^(۱۵) - نمایان گر این است که انقلابی بزرگ در پیش است و جامعه باید زیر و رو گردد، حق و

ناحق باید مشخص شود و آنهایی که به ناحق جلو افتاده اند، بازگردند و آنهایی که به ناحق، دنبال مانده اند، جلو بیفتند .

حکومت برای حضرت وسیله بود، نه هدف . آنهایی که او را متهم به حرص و حسد می کردند، برخی دانسته و برخی ندانسته، کسی را هدف تیر تهمت قرار می دادند که هم و غمی، جز احیای دین، امحای ظلم و تبعیض و اقامه عدل و داد نداشت .

چنانکه خودشان فرمودند:

« . . . لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم القیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنز»^(۱۶) .

« . . . اگر حضور حاضران و قیام حجت، به وجود یاران و عهد و پیمانی که خداوند از علما گرفته، که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام نگیرند نبود، ریسمان خلافت را بر کوهان شتر آن می انداختم و آخرش را به جام اولش آب می دادم و می دیدید که این دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی خوارتر است . »

لازم بود حضرتش، در دوران حکومت خود، هر چند دوراننش کوتاه و مشکلات آن سنگین و سهمگین باشد، الگویی از یک حکومت صالح، در برابر آیندگان قرار دهد؛ الگویی که با گفتار و کردار حضرتش مشخص می شود و راه را برای آیندگان روشن می سازد . آنچه او درباره فلسفه حکومت بیان کرده، - هر چند در قالب نقد خلفای پیشین - الگوی قوی است و آنچه عمل کرده، الگوی عملی است، و مجموع آن، کارنامه ای است که نمونه آن را هیچ کس جز در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندیده است . از نظر آن حضرت، فلسفه حکومت، دفع تهاجم دشمنان، تامین امنیت راه ها و جاده ها، گرفتن حق ضعیف از قوی، تامین رفاه نیکوکاران و دفع شر بدکاران است^(۱۷) .

اینها حداقل خدمتی است که یک حکومت باید برای مردم انجام دهد . چه ؛ حاکم و زمام دار خود؛ آدم نیکوکار باشد و چه فاجر و بدکار^(۱۸) .

اما میان حکومت ابرار و حکومت فاجران، فرق بسیار مهمی است: «اما الامرة البرة فیعمل فیها التقی و اما الامرة الفاجرة فیتمتع فیها الشقی ...»^(۱۹) .

«در امارت و حکومت نیکو، پرهیزکار عمل می کند و در امارت و حکومت

فجورآمیز، شقی و زیان کار بهره مند می شود...» .
اکنون که دوران خلافت علوی فرا رسیده، وقت آن است که اهل تقوا
پُست‌های کلیدی را در دست گیرند برخلاف گذشته که اشقیای حاکم شدند
و جمع کثیری از راه حیف و میل بیت المال مسلمین، قارون‌های این امت
گردیدند، همچون عبدالرحمان بن عوف!

۳ . حاکمیت جور و باطل

حاکمیت جور و باطل با حاکمیت عدل و حق، دو طبیعت جداگانه دارند .
در حاکمیت جور و باطل، ممکن است کارهایی انجام شود که مخالف جور و
باطل باشد و در حاکمیت عدل و حق، ممکن است کارهایی انجام گیرد که با
عدل و حق مخالف است، ولی تفاوت این دو نوع حاکمیت این است که اولی
کارهای خلاف عدل و حقیقت را جذب می کند و دومی آن را دفع می کند .
نوریان مرنوریان را جاذبند ناریان مرناریان را طالبند
در دوران سه خلیفه، جور و باطل بر امت اسلامی سایه افکند، چنان که
حضرت علی علیه السلام هنگامی که طلحه و زبیر بیعت شکنی کردند و با
دستیاری عایشه فتنه جنگ جمل را به راه انداختند، امام فرمودند:
«الا و ان الشيطان قد ذمر حربه، و استجلب جلبه، ليعود الجور الی اوطانه، و
يرجع الباطل الی نصابه ...»^(۴۰) .

«آگاه باشید که شیطان، حزب خود را برانگیخته و سپاه خود را گرد آورده، تا
ستم به جای خود باز گردد و باطل به اصلش رجوع کند...» .
معلوم می شود خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پدیده مبارکی بوده که
جور و باطل مستقر شده را متزلزل کرده و آنها را از جایگاه خود خارج ساخته
است، درحالی که طلحه و زبیر می‌کوشیدند آنها را بر جایگاه خود استوار سازند
و زمینه‌های تحقق عدالت و حقیقت را از میان ببرند .
جامعه ای که به حاکمیت جور و باطل خوی گیرد، به رغم احساس رنج و
تعب، به آسانی تن به عدالت و حقیقت نمی دهد، به همین جهت، حضرتش
در شکوه از مردم زمان خویش می فرماید:
«ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود، یعد فیه المحسن مسیئا

و یزداد الظالم فيه عتوا ...» (۳۱) .

«در روزگاری به سر می بریم که مردم آن ستم کار و کفران کننده نعمت هستند . در این روزگار، نیکوکار، بدکار شمرده می شود و ظالم، بر سرکشی خود می افزاید ...» .

پی نوشت ها

- ۱) فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ۳ .
- ۲) او در این احتمال که کل نهج البلاغه مجعول است، می گوید: «لانا نعلم بالتواتر صحة اسناد بعضه الى اميرالمؤمنين عليه السلام» ، (شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱، ص ۸)، بنابراین از راه نقد متنی معلوم می شود که تمام نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام است .
- ۳) فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۵۰ .
- ۴) همان .
- ۵) همان .
- ۶) فیض الاسلام، همان، خطبه ۵، ص ۵۷ .
- ۷) همان .
- ۸) فیض الاسلام، همان، خطبه ۳، ص ۴۶ .
- ۹) همان، ص ۵۰ .
- ۱۰) همان، نامه ۲۸، ص ۸۹۸ .
- ۱۱) همان، خطبه ۵، ص ۵۷ .
- ۱۲) همان، خطبه ۱۶، ص ۶۶ .
- ۱۳) آل عمران، آیه ۶۱، و آیه مباحله .
- ۱۴) فیض الاسلام، خطبه ۱۶، ص ۶۶ - ۶۷ .
- ۱۵) فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۶۷ «فیه مع الحال التي وصفنا زوائد من الفصاحة، لا يقوم بها لسان ولا يطلع فحجها انسان» .
- ۱۶) همان، خطبه ۳، ص ۵۲ .
- ۱۷) همان، خطبه ۴۰، ص ۱۲۵ .
- ۱۸) همان .
- ۱۹) همان، ص ۱۲۶ .
- ۲۰) همان، خطبه ۲۲، ص ۸۱ .
- ۲۱) همان، خطبه ۳۲، ص ۱۰۷ .

معارف



آموزه‌هایی از واپسین روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه وآله

مدتی بودی جلیس خاکیان اینک آمد نوبت افلاکیان
مسکنت گر چند روزی بود فرش این زمان باید کنی ماوی به عرش
لایق بزم تو نبود این مقام حالیا زین خاکدان بیرون خرام

حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله، آخرین سفیر الهی و بزرگ رهبر جهان اسلام، در سحرگاه روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی در مکه مکرمه و در دامن پاک حضرت آمنه، دیده به جهان گشود. آن حضرت که قبل از تولد، پدر گرامیش را از دست داده بود، در شش سالگی شاهد درگذشت مادرش گردید. حضرت محمد صلی الله علیه وآله در ۸ سالگی از وجود بزرگ حامی خود، حضرت عبدالمطلب محروم شد و به همراه تنها سرپرست خویش ابوطالب، دوران نوجوانی خود را سپری کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ۲۵ سالگی در حالی که به خردمندی، پاکدامنی، امانت و دانایی در میان مردم شهرت داشت با حضرت خدیجه ازدواج نمود، و در ۴۰ سالگی با نزول آیاتی در غار حراء به رسالت الهی مبعوث گردید.

۱۳ سال بعد از بعثت، در حالی که منزل آن حضرت با تدبیر سران لجوج و کوتاه اندیش قریش به محاصره در آمده بود، با هجرت به یترب زندگی نوینی را آغاز کرد. بعد از اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به یاری خداوند متعال

توطئه ها و نقشه های کافران را یکی پس از دیگری خنثی کرده و موانع را از سر راه برداشت و مکتب حیاتبخش خود را در اقصی نقاط جهان گسترش داد، در سال دهم هجرت با انجام مباحله و حجة الوداع موقعیت خود را تثبیت نموده و در غدیر خم از طرف پروردگار متعال، امیر مؤمنان علی علیه السلام را به جانشینی خویش برگزید. و سرانجام در ۶۳ سالگی و در هنگام ظهر روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری، مطابق سال ۶۳۳ میلادی، در منزل خود در مدینه به ملاقات معبود شتافت. حضرت علی علیه السلام پیامبر را غسل داد و کفن نمود و به همراه سایر مسلمانان بر آن گرامی نماز گزارده و پیکر مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله را در منزل مسکونی اش به خاک سپرد. با رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله، مصیبت بزرگی در اسلام و انحراف عمیقی در میان مسلمانان پدید آمد، که تا امروز اثر آن ضربه سهمگین پیکر اسلام و مسلمانان را می آزارد.

در این فرصت با نقل فرازهایی حساس، از واپسین روزهای حیات آن بزرگوار به برخی از حوادث آموزنده آخرین لحظات حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره خواهیم کرد، به امید اینکه بتوانیم، با بکارگیری رهنمودهای راهگشای آن بزرگوار در ردیف پیروان واقعی اش قرار گرفته و با عبرت اندوزی از حوادث آن دوران، در اعتلای آیین نجاتبخش اسلام سهیم باشیم.

بزرگترین نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخرین روزهای رحلت خویش از یک نگرانی و ناراحتی درونی شدیداً رنج می برد. اساساً برای یک شخصیت والای آسمانی که نتیجه تمام زحمات خود را در تداوم رهبری آینده اسلام بوسیله فردی شایسته می اندیشید، مسئله امامت و رهبری امت اسلام، مهمترین دغدغه خاطر به شمار می آمد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله که از اندیشه برخی افراد فرصت جو و ریاست طلب در انحراف مسئله جانشینی، آگاهی داشت و از سرنوشت آن شدیداً بیمناک بود، بارها بر این مهم تصریح نموده و به جانشینی علی علیه السلام بعد از رحلت خویش تأکید کرده بود. اوج این رهنمودها در حادثه غدیر بود که ۷۰ روز قبل از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد.

در آن روز تاریخی که با حضور یکصد هزار تن از مسلمانان و بعد از نزول آیه بلاغ^(۱) ، وصایت و ولایت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسماً اعلام گردید و با نزول آیه اکمال^(۲) ، این مراسم سرنوشت ساز پایان پذیرفت، باز هم نگرانی حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفع نشد . پیامبر دورانیش اسلام صلی الله علیه وآله پیش بینی می کرد که در آینده ای نزدیک رهبری حکومت اسلامی را عده ای از محور خارج کرده و افراد جاه طلب، علی علیه السلام را از خلافت دور نموده و مسلمانان را از رهبری آن یگانه دوران محروم کنند . بدین جهت گاهی این نگرانی خود را اظهار نموده و به علی علیه السلام می فرمود: «من می ترسم اگر با آنان بر سر خلافت و رهبری پافشاری کرده و به نزاع برخیزی، تو را به قتل برسانند.»^(۳)

اگر آن نامه را می نوشت!

به این جهت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در یکی از واپسین روزهای حیات خود که در بستر بیماری بود و برخی از سران اصحاب به عیادتش آمدند، بعد از اینکه اندکی سر به زیر انداخته و مدتی فکر نمود، رو به حاضرین کرده و فرمود: «ایتونی بدواة و صحيفة اکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده»^(۴) برایم کاغذ و دواتی بیاورید، تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید .
در این هنگام عمر بن خطاب بدون رعایت احترام پیامبر و با لحنی کاملاً بی ادبانه به ساحت مقدس نبی اکرم جسارت کرده و گفت: «بیماری بر او غلبه کرده، با داشتن قرآن ما به چیز دیگری نیاز نداریم.»^(۵)

سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس با اظهار تاسف شدید از نوشته نشدن نامه پیامبر چنین می گفت: «روز پنجشنبه عجب روز دردناک و مصیبت باری برای مسلمانان بود!» آنگاه در حالی که از شدت ناراحتی اشک بر گونه هایش سرازیر بود، واقعه آن روز را توضیح می داد .^(۶)

بدیهی است که هدف پیامبر از نوشتن نامه همان تحکیم وصایت و خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام و تبیین خط رهبری آینده جهان اسلام بود، به دلیل اینکه:

۱- نگرانی پیامبر هنوز از تثبیت رهبری آینده رفع نشده بود و آن مسئله حیاتی

دنیای اسلام همچنان موجب دغدغه خاطر پیامبرصلی الله علیه وآله و اشتغال فکری او محسوب می شد .

۲ - حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این مورد فرمود: می خواهم نامه ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید و این عینا همان عبارتی است که در حدیث ثقلین بکار برده است . با ملاحظه این دو حدیث می توان فهمید که هدف پیامبر نوشتن چیزی محکمتر از حدیث ثقلین و حدیث غدیر در مورد رهبری اهل بیت علیهم السلام بوده است .

۳ - مهمتر از این، مخالفت سرسختانه خلیفه دوم - که به هنگام رحلت پیامبر در سقیفه بنی ساعده شورای خلافت و رهبری تشکیل داده و با زیر پا گذاشتن تمام گفتارها و وصیتهای پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد زمامداری آینده مسلمانان تصمیم گیری کرد - می باشد و از شدت عصبانیت وی می توان هدف پیامبر را حدس زد .^(۷)

۴ - ابن حجر هیثمی^(۸) در الصوائق المحرقة روایتی نقل کرده که نشانگر تلاشهای مکرر پیامبرصلی الله علیه وآله در آخرین لحظات زندگی بر مسئله امامت و ولایت علی علیه السلام است . او می گوید: پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حالی که آخرین روزهای عمر شریف خود را سپری می کرد و در اطراف او یارانش گرد آمده بودند، خطاب به آنان فرمود: ای مردم! من به زودی از میان شما خواهم رفت، آگاه باشید! من در میان شما کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من هستند باقی می گذارم . سپس دست علی علیه السلام را گرفته و بالا برده و فرمود: «هذا علی مع القرآن والقران مع علی لایفترقان . . .»^(۹) این علی همراه با قرآن و قرآن هم همراه اوست و این دو از هم جدا نمی شوند»

رهنمود به زمامداران

حضرت رسول صلی الله علیه وآله که در طول حیات و بویژه در زمان رسالت خود حامل وحی الهی و امین خداوند بر مردم بود و با گفتار و کردار خود احکام الهی را به مردم ابلاغ و اعلان می نمود، در آخرین لحظات زندگی نیز از این سیره الهی خویش دست نکشید . آن بزرگوار با اینکه از بیماری شدید رنج می برد، برای آخرین بار و با زحمت تمام به میان جمعیت آمده و بر ارزشهای اسلامی

که در راه استقرار آنها هستی خویش را وقف نموده بود، تاکید کرده و بار دیگر به مسلمانان در پاسداری از آیین اسلام سفارش نموده و هشدار داد .
پیامبری که احترام به حقوق فردی و اجتماعی مسلمانان را در طول ۲۳ سال به آنان آموخته و خود عملاً آنرا رعایت کرده بود، در واپسین دم حیات نیز به این امر مهم همت گماشت .

شیخ صدوق می گوید: حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای حیات خویش به بلال فرمود: به مردم بگو در مسجد جمع شوند . و آنگاه حضرت عمامه بر سر بست و با تکیه به کمان خویش بر فراز منبر آمد و بعد از سپاس و ستایش پروردگار، خطاب به مردم فرمود: ای مسلمانان! من چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا برای هدایت و تربیت شما تلاش نکردم؟ آیا شما در مقابل، دندانهایم را نشکستید و پیشانیم را بر خاک نمالیدید تا اینکه خون بر چهره ام روان شده و محاسنم را فرا گرفت؟ آیا من از دست افراد نادان سختیها و مشقتها نکشیدم؟! گفتند: بلی یا رسول الله! تو پیامبری صبور و شکیبا بودی و ما را از زشتیها و منکرات جلوگیری می کردی، خداوند به تو بهترین پاداش عنایت کند . پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند به شما هم پاداش دهد .
آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله ادامه داد: پروردگارم حکم کرده و سوگند یاد نموده که از ستم هیچ ستمکاری نگذرد، شما را به خدا هر کدام از شماها که در گردن من حقی دارید، برخیزید و دادخواهی کرده و از من قصاص کنید، چرا که قصاص دنیا در پیش من از آخرت - که در برابر فرشتگان و پیامبران خواهد بود - بهتر است .

در این هنگام مردی به نام سواده بن قیس از آخرین صفهای مردم برخاسته و عرضه داشت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد، هنگامی که از سفر طائف برمی گشتی به استقبال آمدم، تو سوار بر ناقه غضباء بودی و تازیانه ممشوق را در دست داشتی، وقتی خواستی تازیانه را بلند کنی و به شتر بزنی به شکم من خورد، نمی دانم عمدی بود یا نه؟! پیامبر فرمود: به خدا پناه می برم بر اینکه عمدی باشد . سپس به بلال فرمود: ای بلال! برخیز، به منزل فاطمه علیها السلام برو و تازیانه ممشوق را بیاور .

هنگامی که بلال تازیانه را آورد، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آن مرد

کجاست؟ هنگامی که آمد، حضرت فرمود: نزد من بیا و از من قصاص کن، تا راضی شوی. سواده گفت: یا رسول الله شکمت را برایم برهنه کن! چون در آن هنگام شکم من برهنه بود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله پیراهن خود را کنار زد، سواده بعد از اخذ اجازه، بر بدن مبارک پیامبر بوسه زد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای سواده بن قیس! آیا مرا عفو می کنی یا قصاص می کنی؟ عرضه داشت: یا رسول الله! من شما را عفو می کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشته و فرمود: «اللهم اعف عن سواده بن قیس كما عفی عن نبیک محمد؛^(۱) خدایا از گناهان سواده بن قیس درگذر چنانکه او از پیامبرت محمد درگذشت.»

در اندیشه بیت المال

در فرهنگ اسلام بیت المال و اموال عمومی در دست حاکمان نوعی امانت محسوب می شود و زمامداران در حکومت اسلامی موظفند در حمل و نقل و حفظ و نگهداری و تقسیم و تخصیص بیت المال، کمال کوشش را انجام دهند و در محافظت از این مانت سنگین، امانتدار خوبی باشند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این مورد فرمود: «والله ما هو بکدی ولا ترائی من الوالد ولكنها امانة اودعتها فانا اودیها الی اهلها؛^(۲) به خدا سوگند! این مال (اموال حکومتی) حاصل دست رنج من و یا میراث پدرم نمی باشد، بلکه این امانت است و به من سپرده شده و من آنرا به اهلش می رسانم.»

مطمئناً علی علیه السلام این شیوه امانتداری در بیت المال را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آموخته بود. حضرت رسول صلی الله علیه وآله همچنانکه در مدت عمر خود بعنوان امانتدار مردم معروف بود، چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، در آخرین لحظات حیات خویش بر این خصلت نیکو و پسندیده اصرار ورزیده و به مسلمانان رسم امانتداری و به زمامداران آیین حکمرانی و عدالت گستری را می آموخت.

روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تقسیم بیت المال چنین بود که در نخستین فرصت آنرا به دست اهلش می رساند و از نگهداری و طول دادن در تقسیم آن شدیداً خودداری می کرد. برای توضیح سخن و تبیین سیره

حکومتی پیامبر، نقل روایتی در این زمینه مناسب می نماید:

عثمان بن عفان می خواست ابی ذر غفاری را به علت امر به معروف و نهی از منکر و خروش بر علیه ناعدالتی های موجود جامعه، از مدینه به ریزه تبعید کند، بدین جهت ابوذر را در حالی که از ناتوانی بر عصایی تکیه کرده بود به دربار عثمان آوردند، ابوذر هنگام ورود، مشاهده کرد که در مقابل خلیفه، صد هزار درهم موجود است و باران و بستگان و اطرفیانش گرد او ایستاده و با چشم طمع به آن پولها می نگرند و انتظار دارند که عثمان آنها را در میان آنان تقسیم کند.

ابوذر به عثمان گفت: این پولها از کجا آمده است؟ عثمان پاسخ داد: عوامل حکومت اینها را از برخی نواحی آورده اند، صد هزار درهم است، منتظرم که همین مقدار هم برسد، بعد در مورد آن تصمیم بگیرم. ابوذر گفت: ای عثمان! آیا صد هزار درهم بیشتر است یا ۴ دینار؟

عثمان گفت: خوب، معلوم است صد هزار درهم!

ابوذر گفت: ای عثمان! آیا به یاد می آوری هنگامی که من و تو، با هم در یک شبی به حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدیم و آن حضرت را محزون و اندوهناک دیدیم؟ . . . آن شب گذشت، و ما صبح دوباره به حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدیم، پیامبر را با لبی خندان و چهره ای شادمان یافتیم، من عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو، شب گذشته به حضور آمدیم، غمگین و ناراحت بودی اما امروز تو را خندان و خوشحال می بینیم، علت چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی درست است، شب گذشته از بیت المال مسلمین چهار دینار نزد من بود و آن را تقسیم نکرده بودم و بیم آن داشتم که مرگم فرا رسد و حقوق مردم در گردنم باشد. اما صبح امروز آن پولها را بین اهلش تقسیم کردم و راحت شدم. ^(۱۳)

داشتن خصلت امانتداری و عدالت گستری، آن حضرت را وادار می کرد که در آخرین روزهای عمر شریف خویش با همه مشکلاتی که داشت، در اندیشه بیت المال و تقسیم عادلانه آن به اهلش باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در بستر بیماری و در آستانه مرگ قرار داشت، لحظاتی چشمانش را گشود، به یادش آمد که چند دینار از بیت المال نزد یکی از همسرانش باقی مانده است. به سرعت همسرش را صدا کرده و فرمود: آنها کجاست؟ زود آنها را حاضر کن. و ی

دینارها را آورده و آنها را به دست مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله داد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در حالی که آنها را در دست داشت فرمود: «ما ظن محمد بالله لولقی الله وهذه عنده، انفقیها»^(۱۳) محمد در مورد خداوند چه خیال می کند، اگر خدا را ملاقات کند و این چند دینار از بیت المال در نزدش مانده [و آنها را به اهلش نرسانیده باشد؛ و بعد به همسرش فرمود: [آنها را انفاق کن. «

یک درس بهداشتی

از مهمترین تعالیم مکتب اسلام، توجه به مسائل بهداشتی است. یک مسلمان طبق آموزه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید نظافت را مراعات کرده و با ظاهری آراسته در اجتماع ظاهر شود. یکی از نکات مهم بهداشتی که شدیداً مورد توجه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بود، مسواک کردن دندانها می باشد.

به همین جهت آن حضرت همواره در موقع آماده شدن برای نماز مسواک می زد^(۱۴) و به مسلمانان در این مورد تاکید فراوان داشت. حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله در وصایای خود به علی علیه السلام می فرماید: «وعلیک بالسواک عند کل وضوء»^(۱۵) در هنگام هر وضو گرفتن مسواک دندانها را انجام بده. «در حدیث دیگری فرمود: «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل صلوۃ»^(۱۶) اگر برای مسلمانان سخت نبود، فرمان می دادم که همراه هر نماز مسواک کنند.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حتی در آخرین لحظات زندگی خویش از مسواک کردن دست نکشید و در بستر بیماری دندانهای خود را پاک و پاکیزه نموده و با آن حال به ملاقات پروردگار شتافت. عبدالرحمن بن ابی بکر در یکی از آخرین روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه وآله به عیادتش آمد، او که همراه خود چوب مسواکی آورده بود، به علت علاقه زیاد آن حضرت به مسواک نمودن، آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله تقدیم کرد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله با آن مسواک نمود.^(۱۷)

بذل عاطفه به فرزندان

از ویژگیهای مکتب تربیتی اسلام، گستردگی برنامه های تربیتی آن می باشد.

طبق این مکتب متعالی، والدین وظیفه دارند برای پرورش صحیح فرزندان خود، تا پایان عمر روشهای تربیتی اسلام را در مورد فرزندانشان اعمال کنند و شایسته است که از هر فرصتی برای رشد فکر و تعالی روح فرزندان بهره گرفته و برای رفع فقر فرهنگی فرزندان، با بذل عاطفه و ابراز محبت تلاش نمایند. سیره تربیتی رسول گرامی اسلام بویژه در واپسین لحظات زندگی اش در این زمینه روشنترین الگوی ماست. آن حضرت در آن لحظات حساس و سرنوشت ساز با ابراز محبت و ارتباط عاطفی و کلامی با فرزندان، یکی از موفقترین شیوه های تربیتی را پیش روی ما قرار داد.

در اینجا چند نمونه از رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزندان را در آستانه رحلتش با هم می خوانیم:

۱- یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: فاطمه علیها السلام در رفتار و گفتار و سیمای ظاهری شبیه ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ارتباط این پدر و فرزند آنچنان مستحکم بود که او هرگاه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد می شد، پیامبر از جای خود برمی خواست و سر و دست دخترش را می بوسید و او را در جای خود می نشاند و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل فاطمه علیها السلام می آمد، فاطمه علیها السلام از جایش برخاسته و پدر گرامی اش را می بوسید و آن گرامی را در جای خویش می نشاند. این ارتباط عمیق عاطفی و معنوی بین پدر و دختر همچنان ادامه داشت تا اینکه رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد. در یکی از آخرین روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام به حضورش آمد، او خود را روی سینه پیامبر صلی الله علیه و آله افکنده و صورت پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید. پیامبر صلی الله علیه و آله با او آهسته سخن گفت، هنگامی که سر برداشت به شدت گریست، دوباره با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به پدر بزرگوارش نزدیک نموده و با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نجوا کرد، اما این بار با چهره باز و سیمایی گشاده و خندان از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شد. حاضران از این دو حرکت متفاوت تعجب کردند، اما وقتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السلام این نکته را پرسیدند، فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: بار نخست، رسول الله به من

فرمود: من از این بیماری نجات نخواهم یافت و به مرگ من خواهد انجامید. از شنیدن این سخن و تصور جدایی از آن حضرت اندوهگین شدم و گریستم، اما در مرتبه دوم فرمود: دخترم! تو به زودی و پیش از سایر خاندانم به من خواهی پیوست، و من خوشحال شدم. ^(۱۸)

۲ - با شنیدن خبر شدت بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله، حسنین علیهما السلام در حالی که به شدت گریه کرده و صیحه می زدند وارد خانه شده و خود را در آغوش رسول اکرم صلی الله علیه وآله افکندند. آنان که نگران جدایی از دامان پر مهر سالت بودند، با حزن و اندوه فراوان روی سینه پیامبر صلی الله علیه وآله گریه می کردند.

علی علیه السلام خواست آن دو را از روی سینه پیامبر صلی الله علیه وآله دور کند، در این حال پیامبر فرمود: «دعهما یتمتعان منی و اتمتع منهما فستصیبهما بعدی اثره» ^(۱۹) [یا علی!] این دو را بگذار [روی سینه من باشند]، تا از من بهره گیرند و من نیز از آنها بهره مند شوم. پس از من به آنها مصیبت و ناگواری خواهد رسید. «لعنت خدا بر کسی که به این دو ستم کند، و این جمله را سه بار تکرار کرد. ^(۲۰)

امر به خواندن قرآن

حضرت زهراعلیها السلام یگانه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار بستر پدر گرامی اش نشست و با حسرت به سیمای نبوت نظاره می نمود و در حالی که از شدت ناراحتی قطرات اشک بر صورتش جاری بود، شعر ابوطالب را - که در مورد حضرت رسول صلی الله علیه وآله سروده است - زمزمه می کرد:

و ابيض یتسقی الغمام بوجهه

ثم ال یتامی عصمة للارامل

«آن چهره روشن و نورانی که [به برکت آن] از ابر طلب باران می شود، او که دادرس یتیمان و پناهگاه بیوه زنان بود.»

رسول خدای الله علیه وآله در این لحظه چشمانش را گشوده و با صدای ضعیفی به دخترش فرمود:

دخترم! این گفتار عمویت ابوطالب است، شایسته است به جای آن، آیه زیر

از قرآن را بخوانی:

«وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین»؛ ^(۲۱)

«محمد صلی الله علیه وآله فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز آمده و رفته اند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به گذشته های خود برمی گردید؟ و هر کس به گذشته خود باز گردد، هرگز به خداوند ضرری نمی زند، و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد. ^(۲۲)»

درسی دیگر برای مسلمانان

قرآن کریم در آیات متعددی از وفای به عهد و عمل به وعده سخن گفته و مردم را به آن تشویق می کند. از منظر کلام وحی پایداری در عهد و پیمانها و جامعه عمل پوشاندن به وعده ها از مهمترین صفات اهل ایمان است. قرآن در ضمن شمارش اوصاف نیکوکاران می فرماید:

«والموفون بعهدهم اذا عاهدوا»؛ ^(۲۳) «آنان هنگامی که با کسی عهده بستند به عهد خود وفا می کنند.» و همچنین در مورد مؤمنین می فرماید: «والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون»؛ ^(۲۴) «اهل ایمان امانتها و عهد و پیمانهایشان را مراعات می کنند.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نیز لازمه داشتن ایمان کامل را عمل به وعده و وفای به عهد می داند و می فرماید: «من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیف اذا وعد؛ ^(۲۵) کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید به وعده خود عمل کند.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روزهای آخر عمر خویش این خصلت زیبا را عملاً به نمایش گذاشت. ابن شهر آشوب می نویسد: در یکی از آن روزهای حزن آلود که پیامبر صلی الله علیه وآله حال خوبی نداشت، به کمک فضل بن عباس و علی علیه السلام به میان مردم آمده و فرمود: ای مردم! وقت رحلت من فرا رسیده است، اگر به کسی وعده ای داده ام بیاید و به من بگوید تا به وعده ام عمل نمایم و اگر به کسی بدهکارم، آن را به من خبر دهد. در این حال مردی از میان حاضرین بلند شده و گفت: یا رسول الله! من پیش شما وعده ای دارم،

هنگامی که می خواستم ازدواج کنم به من وعده دادید که مبلغی یاری نمایید! پیامبر صلی الله علیه وآله به فضل بن عباس فرمود: مبلغی را که او می گوید برایش بپردازید. (۲۶)

سرور زودل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت و عهد و وفا نگه دارد

آخرین لحظات عمر

ابن عباس می گوید: در آن لحظات که پیامبر شدیداً بیمار بود، دقایقی آن حضرت بیهوش شد، در آن هنگام در خانه کوییده شد، فاطمه علیها السلام به پشت در رفته و فرمود: کیستی؟ از پشت در صدا آمد که من شخص غریبی هستم و با رسول خدا صلی الله علیه وآله کاری دارم، آیا اجازه هست که به حضورش برسم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: خدا تو را بیمارزد، هم اکنون پیامبر صلی الله علیه وآله بیمار است و حال ملاقات با کسی را ندارد. آن شخص رفته و پس از لحظاتی دوباره آمد و اجازه ورود خواست و گفت: آیا به افراد غریب اجازه می دهید به حضور پیامبر بروند؟! در این موقع پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صدای وی را شنیده و به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: فاطمه جان! آیا می دانی که او کیست؟ او جمعیتها را پراکنده و لذتها را به هم می زند. او پیک مرگ، عزرائیل است. به خدا قسم قبل از من از کسی اجازه نخواست و پس از من هم از احدی اجازه نخواهد گرفت و این بخاطر مقام ارجمندی است که خداوند به پدر تو عنایت کرده است. فاطمه علیها السلام به عزرائیل اجازه ورود داد و او همچون نسیم ملایمی وارد خانه پیامبر صلی الله علیه وآله شده و گفت: السلام علی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله، و آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام وصایایی را متذکر شد. (۲۷)

فاطمه علیها السلام در سوگ فراق

با نقل چند جمله از سخنان و اشعار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سوگ حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله این مقاله را به پایان می بریم. حضرت فاطمه علیها السلام در فراق پدر آنچنان غمگین و مصیبت زده شد که الفاظ و عبارات را یارای بیان مکنونات قلبی آن دخت رسالت نبود. آن حضرت

گاهی خود را چنین تسلی می داد:

ان لایشم مدى الزمان غوالیا ماذا علی من شم تربة احمد
 «کسی که [عطر] تربت پیامبر را ببوید، اگر در طول زمان، عطر دیگری را
 استشمام نکند چه می شود؟»

صبت علی مصائب لو انھا صبت علی الایام صرن لیالیا^(۲۸)
 «[بعد از رحلت پدرم] آنچنان مصیبتها بر من ریخت که اگر بر روزها می آمد، به
 شبهای ظلمانی تبدیل می گشت.»
 آن حضرت در سخن دیگری در عزای پدر این چنین شیون کرده و ناله سر
 می دهد:

نفسی علی زفرائها محبوسة یالیتها خرجت مع الزفرات
 «[بابا!] غم و غصه جانم را در سینه حبس کرده، ای کاش به همراه این همه
 اندوه جانم از بدن خارج می شد.»

لا خیر بعدک فی الحیاة وانما ابکی مخافة ان تطول حیاة^(۲۹)
 «[پدر جان!] بعد از تو دیگر در زندگی خیر و امیدی نیست، گریه من بخاطر بیم
 از طولانی شدن عمرم [بعد از تو] می باشد.»

پی نوشت‌ها

- (۱) مائده/۶۷ .
- (۲) مائده/۳ .
- (۳) بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۵۳ .
- (۴) مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۹۹ .
- (۵) صحیح بخاری، کتاب المرض، باب قول المريض .
- (۶) صحیح مسلم، کتاب وصیت، باب ترک وصیت؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵ .
- (۷) فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۹۷ و ۴۹۸ .
- (۸) ابن حجر هیثمی از محدثان اهل سنت در اواخر قرن دهم هجری است . وی که در هیثم (یکی از نواحی مصر) متولد شده و در مکه مکرمه پرورش یافته بود، با شیعیان عداوت خاصی داشته و کتاب الصوائق المحرقه را در رد شیعه نوشته است، اما با این حال نتوانسته از نگارش حقایق روشن و فضائل غیرقابل انکار علی علیه السلام خودداری کند و خداوند حق را بر زبان وی جاری کرده است . شهید قاضی نورالله شوشتری «الصوارم المحرقه» را در رد وی نگاشته است . ابن حجر هیثمی در سال ۹۴۰ ه . ق مفتی حجاز شناخته شد .
- (۹) الصوائق المحرقه، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴ .
- (۱۰) امالی صدوق، ص ۶۳۳، مجلس ۹۲، حدیث ۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۳۵ .
- (۱۱) دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۲ .
- (۱۲) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ . برای اهمیت موضوع ادامه بخشی از روایت را در اینجا می خوانیم: با شنیدن این حدیث نبوی صلی الله علیه وآله عثمان برای توجیه کار خود به کعب الاحبار رو کرده و گفت: ای ابا اسحاق! چه می گویی در مورد مردی که زکات واجب مال خود را پرداخته است، آیا بعد از آن باز هم چیزی بر او واجب است؟ کعب الاحبار گفت: نه، چیزی دیگر بر او لازم نیست، گرچه از اموال دنیا آنقدر ذخیره کند که ساختمان وی خشتی از طلا و خشتی از نقره داشته باشد . با شنیدن این سخن چاپلوسانه از یک یهودی تازه مسلمان، ابی ذر ناراحت شده و با عصای خود بر سر کعب الاحبار کوبیده و گفت: ای یهودی زاده! تو را چه با احکام مسلمانان؟! تو با چه مجوزی در مورد دین و شریعت ما اظهار نظر می کنی؟ وحی الهی گویند و راستتر از سخن توست آنجا که می فرماید: «والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم، یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانیفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»؛ «کسانی را که طلا و نقره را به صورت گنجینه های پنهان ذخیره کرده و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده! در آن روز که آن گنجینه ها و طلا و نقره را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده و با آن صورتها، پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند [و به آنان می گویند:] این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید .» (توبه/۳۴ و ۳۵)
- عثمان با شنیدن این آیات متحیر شده و بدون اینکه سخنی منطقی در مقابل استدلال قاطع

ابوذر داشته باشد، وی را تهدید به قتل کرده و به ابوذر گفت: تو پیر شده و عقلت را از دست داده ای و اگر از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله نبودی تو را به قتل می رساندم . در ادامه جلسه، خلیفه و اطرافیان متملق وی که از هر طرف ابوذر را مورد سرزنش قرار داده و او را به باد انتقاد گرفته و فضا را برایش تنگ کرده بودند، با آمدن علی علیه السلام ساکت شدند . امیر مؤمنان علی علیه السلام با نقل حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد ابوذر، از شخصیت والای آن صحابی شجاع و با شهامت نبوی صلی الله علیه وآله دفاع نمود . امیر مؤمنان علیه السلام حدیث را چنین بیان نمود: از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: « ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر؛ آسمان سایه نینداخته و زمین حمل نکرده مردی را که راستگوتر از ابی ذر باشد . » اصحاب حاضر در جلسه سخن علی علیه السلام را تصدیق نمودند . در این هنگام ابوذر منقلب شد و در حالی که دانه های اشک بر گونه هایش می لغزید فریاد برآورد: وای بر شما، لحظاتی قبل همه شما به این اموال گردن دراز کرده و مرا دروغگو می پنداشتید .

(۱۳) الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۸ .

(۱۴) المقنع، ص ۲۴ .

(۱۵) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۶ .

(۱۶) همان، ص ۱۹ .

(۱۷) الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۴ .

(۱۸) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۲۷۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۳۳ .

(۱۹) حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۰ .

(۲۰) امالی صدوق، ص ۶۳۸ .

(۲۱) آل عمران/ ۱۴۴ .

(۲۲) الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۷ .

(۲۳) بقره/ ۱۷۷ .

(۲۴) مؤمنون/ ۸ .

(۲۵) اصول کافی، باب خلف الوعد، حدیث ۲ .

(۲۶) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ .

(۲۷) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۷؛ الانوار البهیة، ص ۳۹ .

(۲۸) الغدير، ج ۵، ص ۱۴۷ .

(۲۹) بیت الاحزان، ص ۱۱۸ .

محمد جواد مروجی طبسی

تحریف
سیره و سنت
پیامبر
صلی الله علیه و آله
توسط معاویه

از میان دشمنان اسلام تنها طایفه ای که لحظه ای دست از عداوت و دشمنی با پیامبر و مسلمانان برنداشت، طایفه بنی امیه بود. سرکرده این طایفه ابوسفیان بود؛ او کسی بود که تا پیش از فتح مکه، یکی از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان به حساب می آمد. او کسی بود که جنگ بدر، احد و احزاب را به قصد نابودی اسلام راه اندازی کرد و تا فتح مکه لحظه ای عقب ننشست و فرزندش معاویه که در فساد، طغیان و بی دینی، کمتر از پدر خود نبود. از همان اول بنای مخالفت با پیامبر و اهل بیت او را گذاشت. پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام بدترین فشارها را علیه شیعیان و پیروان آن حضرت روا داشت.

و می توان گفت کسی که بیش ترین لطمه را به پیکره اسلام و مسلمانان وارد کرد، معاویه بود؛ چرا که او طی پنجاه سالی که بر مسلمانان مسلط شده بود، نه تنها بسیاری از حرمت ها را شکست بلکه در تحریف سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تلاش زیادی کرد.

امیرمؤمنان که بهتر از هر کس دیگری سابقه دیرینه این طایفه و علی الخصوص معاویه را می دانست، طی نامه ای به مردم عراق به این مسئله اشاره کرده و چنین خاطر نشان می سازد:

«بدانید که شما مردم عراق با کسانی رو به رو شده اید که طُلُقَاء (آزاد شدگان) و فرزندان طلقاء هستند، و با گروهی می جنگید که به زور و به اکراه اسلام آورده اند. آنان از دشمنان خدا و سنت پیامبر و قرآن مجید و پیروان احزاب و بدعت ها می باشند.»^۱

و در خطبه دیگری به هنگام تشویق یاران خود به هنگام رفتن به جنگ علیه معاویه فرمود:

«پیش به سوی دشمنان خدا و سنت و قرآن مجید؛ به سوی باقی ماندگان احزاب و قاتلان مهاجران و انصار.»^۲

روش های معاویه در تحریف سیره نبوی

بر خورد های زشت و زننده معاویه بن ابی سفیان با راویان حدیث نبوی، نشان دهنده عمق کینه توزی و حقد و حسد او نسبت به پیامبر و یارانش می باشد. او گاهی با شنیدن حدیثی از پیامبر، با نشان دادن حرکات زشتی از خود، راوی و روایت را به باد مسخره و استهزاء می گرفت که نمونه های زیر بهترین گواه ما است:

تمسخر سعد

علامه امینی از طبری از ابن ابی نجیح نقل کرده: وقتی که معاویه جهت ادای مراسم حج به مکه آمده بود، پس از طواف به سوی دارالندوه رفت در حالی که سعد بن ابی وقاص او را همراهی می کرد.

معاویه او را بر تخت در کنار خود نشانیده و شروع به دشنام دادن به علی علیه السلام کرد. سعد گفت: مرا در کنار خود نشانیده و علی علیه السلام را دشنام می دهی؟! به خدا سوگند اگر یکی از صفات علی علیه السلام در من بود، برایم بهتر بود از آنچه که آفتاب بر آن بتابد...^۳

علامه امینی در ادامه این ماجرا، از ابن عایشه و دیگران نقل کرده: وقتی سعد چنین گفت، بلافاصله از جای خود برخاسته تا برود، معاویه بادی از خود خارج

کرده و گفت: بنشین تا جواب خود را دریافت کنی، تاکنون در نزد من این گونه پست و فرومایه جلوه نکرده بودی. اگر چنین است که تو می گویی، پس چرا با او بیعت نکردی در حالی که اگر من چنین چیزی از پیامبر شنیده بودم تا زنده بودم خدمتگزارش می بودم...^۴

تمسخر ابوقتاده

و آن روزی که معاویه وارد مدینه شد، ابوقتاده با او روبه رو گشت. معاویه گفت: ای ابوقتاده! به جز شما گروه انصار، همه مردم با من دیدار کردند. چه چیز مانع شد که به دیدنم نیایید؟ ابوقتاده گفت: چهارپایانمان همراه ما نبود. معاویه گفت: پس شتران شما چه شدند؟ ابوقتاده گفت: آن ها را در آن روزی که در پی تو و پدرت در جنگ بدر بودیم، پی کردیم. سپس گفت: پیامبر به ما فرمود که ما پس از او سختی ها و مشکلاتی خواهیم دید. معاویه گفت: در این صورت به شما چه دستوری داده است؟

ابوقتاده گفت: ما را به صبر و شکیبایی دستور داده است.

معاویه گفت: پس صبر کنید تا وی را ملاقات کنید.^۵

اهانت و اخراج

روزی ابوبکر در مجلس معاویه حاضر شد. معاویه گفت: ای ابابکره! برای ما حدیث بگو. ابوبکره گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: سی سال، خلافت است و سپس، پادشاهی خواهد شد. عبدالرحمن بن ابی بکره گوید: من نیز در آن موقع همراه پدرم بودم، پس معاویه با شنیدن این حدیث، دستور داد تا با پس گردنی ما را از آن جا بیرون کردند.^۶

تهدید ناقلان حدیث

از جمله کارهایی که معاویه در رابطه با منع و جلوگیری از احادیث رسول الله انجام داد، این بود که برخی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در صورت نقل روایت، به کشتن تهدید کرده بود.

نصرین مزاحم می نویسد: معاویه کسی را به سراغ عبدالله بن عمر فرستاده، به او

گفت: اگر بشنوم که حدیثی را نقل کرده باشی، گردن تو را خواهم زد.^۷

برخورد با سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

حقد و کینه دیرینه معاویه او را و می داشت که به سخنان گهربار پیامبر نیز نگاه دیگری کند، بدین جهت از همان اول بنا را بر این گذاشت که سخنان و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را جعل و تحریف و تغییر و همچنین با تجاهر و تغافل و انکار بلکه اظهار رأی در برابر سنت پیامبر و ده ها برنامه دیگر برای محو سنت، و تلاش مستمر و پی گیر برای از بین بردن سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشته باشد، به عنوان نمونه:

۱. توییح راویان و به فراموشی سپردن روایات

معاویه از کسانی بود که برخلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، بازار رباخواری را در شام رواج داده بود و اگر فردی در این باره سخن می گفت، در برابرش سخت موضع می گرفت. و در برخی موارد از راوی می خواست تا از ذکر حدیث نبوی خودداری کند.

آورده اند که: عبادة بن الصامت در شام دید که که شامیان در داد و ستد خود ظرف نقره ای را با دو برابر با ظرف نقره ای دیگری می فروشنند. به نزد آن ها رفته، اظهار داشت: ای مردم! هرکه مرا می شناسد که می شناسد و هرکه مرا نمی شناسد، من عبادة بن الصامت هستم؛ بدانید که در شب پنج شنبه در آخرین ماه رمضان از پیامبر شنیدم که می فرمود:

«طلا باید با طلا به وزن یکدیگر بدون هیچ زیادی داد و ستد شود، پس هرچه زیاد باشد ربا می باشد...»

مردم پس از شنیدن این حدیث از اطراف او پراکنده شده و رفتند. به معاویه خبر دادند که عبادة چنین گفته است. معاویه پی او فرستاده و گفت: اگر تو پیامبر را همراهی و مصاحبت کردی، ما نیز از صحابه و یاران او بودیم و نیز از او شنیدیم. عبادة گفت: من او را دیدم و همراهش بودم و از او شنیدم. معاویه گفت: این چه حدیثی بود که از او نقل کردی؟! عبادة همان حدیث را که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره ربا شنیده بود، نقل کرد. معاویه گفت: از این حدیث چشم پوشی کن و دیگر جایی آن را نقل ننما. عبادة گفت: آری من این حدیث را نقل

می‌کنم گرچه برخلاف میل معاویه باشد.^۸

۲. اظهار رأی در برابر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

وقاحت و بی‌شرمی معاویه به حدّی بود که اگر به چیزی که برخلاف سنت رسول الله بود و او عمل می‌کرد، نه تنها به هیچ وجه حاضر نبود از کار خلافتش دست بردارد بلکه با اظهار رأی خود در برابر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می‌گفت: به نظرم این کار اشکالی ندارد.

نسائی در سنن خود از قتیبه از مالک از زید بن أسلم از عطاء بن یسار نقل می‌کند که معاویه ظرفی از طلا یا دیناری را به بیشتر از وزن خود فروخت، ابودرداء گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که از همانند چنین چیزی نهی می‌کرد مگر به مثل خود (بدون هیچ کم و زیادی).^۹

روشن نیست که نسائی فقط به همین قسمت اکتفا کرده یا بعدها بخشی از این گفت و گو از کتابش حذف گردیده است. زیرا علامه امینی از مالک و از نسائی همین مطلب را نقل کرده با اضافه مطلبی که در نسخه خطی سنن نسائی موجود نمی‌باشد.

وی آورده است که وقتی ابودرداء این حدیث را از پیامبر نقل کرد، معاویه گفت: به نظر من این معامله اشکالی ندارد. ابودرداء گفت: چه کسی سخن من را درباره معاویه می‌پذیرد؟ (عجیب این است) که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او خبر می‌دهم و او از رأی و نظر خود برایم می‌گوید! سپس اظهار داشت: هرگز در سرزمینی که تو در آن حکمرانی، زندگی نمی‌کنم...^{۱۰}

۳. تحریف مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

بسیاری از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از لبان مبارکش درباره عمار بن یاسر (ره) شنیده بودند که می‌فرمود: «أما انک ستقتلک الفئة الباغية»

در جنگ صفین که عمار به دست معاویه و هوادارانش به شهادت رسید، برخی از پیروان معاویه از جمله عمرو بن عاص، وحشت زده به نزد معاویه رفته، معاویه پرسید: برای چه آمدی؟ عمرو خیر شهادت عمار را به او داد. معاویه گفت: حال چه شده؟ عمرو گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌فرمود: «تقتله الفئة الباغية»

معاویه گفت: آیا ما او را کشتیم؟! بلکه این علی و یارانش بودند که او را کشتند.

زیرا، عمار را به این جا آورده و در برابر نیزه ها و شمشیرهایمان قرارش دادند.^{۱۱} عجیب این است که این مگّار و حيله گر در چند نوبت از شکست حتمی در جنگ، نجات یافت از جمله وقت شهادت عمار بن یاسر بود که می رفت برخی از دوستان و همفکران و همزمان خود را از دست بدهد که با تحریف فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همفکران خود را فریب داد.

شبلنجی در نورالابصار اضافه می کند: وقتی که این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، فرمود: اگر من قاتل عمار باشم با این بیان، پس باید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمزه را کشته باشد هنگامی که او را به سوی کفّار فرستاده و در این راه کشته شد.^{۱۲}

آیه الله فیروزآبادی قدس سره پس از نقل این جریان، اظهار می دارد: اگر چنین باشد که علی علیه السلام قاتل عمّار باشد چون او را به جنگ با معاویه فرستاده است؛ پس باید خداوند عده ای از پیامبران را کشته باشد چرا که آن ها را برای ارشاد و هدایت کفار به سوی آنان فرستاده و در این راه کشته شدند.^{۱۳}

۴ . صرف بیت المال برای تطمیع

از جمله خیانت های معاویه نسبت به سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این بود که اموال زیادی را از بیت المال برداشته و در جیب افرادی منحرف و کینه توز سرازیری کرد تا با شأن نزول آیات که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده شده، بازی کرده و آن ها را تغییر دهند.

محدث قمی از ابو جعفر اسکافی نقل می کند که روایت شده: معاویه صد هزار درهم به سمرة بن جندب داد تا از پیامبر روایت کند که آیه «و من الناس من یعجبک قوله» در شأن علی علیه السلام نازل شده و آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» در شأن ابن ملجم . لعنة الله علیه . نازل شده است . پس او حاضر نشد که چنین روایتی را به دروغ از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کند.

معاویه برای این که او را به چنین کاری حاضر کند، مبلغ را افزوده و دویست هزار درهم به او پیشنهاد کرد. اما باز هم قبول نکرد. معاویه مبلغ سیصد هزار درهم را پیشنهاد کرد. اما باز هم نپذیرفت تا این که به مبلغ چهارصد هزار درهم راضی شد و دست به چنین جنایتی زد.^{۱۴}

۵. انکار سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

هر چیزی را که معاویه نمی پسندید و یا برخلاف ایده اش بود، بی درنگ آن را رد می کرد، و اگر آن چیز از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و یا سنت و روش او هم بود، فوراً انکار می کرد که چنین چیزی از پیامبر نرسیده است. در گفت و گویی که میان عبادة بن الصامت و معاویه در باره فروش طلا به طلا و گندم به گندم و جو به جو... آمده است، وی با نقل حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این خرید و فروش را مگر به مساوی نهی کرد. معاویه در مقام انکار این حدیث به خشم آمده، اظهار داشت: چرا برخی از مردان، احادیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کنند در حالی که ما نیز از صحابه پیامبر بودیم ولی آن ها را از او نشنیده ایم؟! عبادة که این سخن را از معاویه شنید، از جای برخاسته بار دیگر حدیث را نقل کرد و گفت: ما آنچه را که از پیامبر شنیده ایم، نقل خواهیم کرد گرچه برخلاف میل و رغبت معاویه باشد.^{۱۵}

۶. میراندن سنت و احیای بدعت

معاویه بن ابی سفیان در میراندن سنت های نبوی و احیای بدعت ها، اهتمام فراوانی داشت که تاریخ بخشی از آن ها را به ثبت رسانده است. علامه امینی در کتاب الغدیر بر ۲۷ مورد از آن ها اشاره کرده است؛ از جمله:

۱. معاویه اولین کسی بود که فساد و فحشا را در بین مسلمانان رواج داد.
۲. اولین کسی بود که ربا را حلال کرد و خورد.
۳. اولین کسی بود که نماز را در سفر تمام خواند.
۴. اولین کسی بود که بدعت اذان را در نماز عیدین (فطر و قربان) پایه گذاری کرد.
۵. اولین کسی بود که جمع بین دو خواهر را جایز شمرد.
۶. اولین کسی بود که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در دیات، تغییر داد و آنچه که از سنت نبود، اضافه کرد.
۷. اولین کسی بود که تکبیر گفتن را قبل و پس از رکوع، ترک کرد.
۸. اولین کسی بود که در نماز عید خطبه را بر نماز مقدم داشت.
۹. اولین کسی بود که حکم فرزندان نامشروع را نقض کرد.
۱۰. اولین کسی بود که انگشتر را در دست چپ کرد.

۱۱. اولین کسی بود که سب و دشنام به علی علیه السلام را آغاز کرد و آن را به عنوان سنت برقرار کرد.
۱۲. اولین کسی بود که بیت المال را صرف تحریف کتاب خدا کرد.
۱۳. اولین کسی بود که شرط بیعت کردن با او را سب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد.
۱۴. اولین کسی بود که سرمقدس صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عمرو بن حمق را نزد او بردند.
۱۵. اولین کسی بود که یاران عادل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل رسانید.
۱۶. اولین کسی بود که زنان پیروان اهل بیت پیامبر را به قتل رسانید.
۱۷. اولین کسی بود که خلافت اسلامی را به پادشاهی تبدیل کرد.
۱۸. اولین کسی بود که لباس ابریشم به تن کرد و در ظرف طلا و نقره آب نوشید.
۱۹. اولین کسی بود که آواز و غنای حرام شنید و اموال را بر آن صرف کرد.
۲۰. اولین کسی بود که بر شهر پیامبر حمله ور شد و مردم آن دیار را ترساند.^{۱۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۲.
۲. صفین، ص ۱۰۵.
۳. الغدیر، ج ۱، ص ۲۵۷.
۴. همان، ص ۲۵۸.
۵. تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۴.
۶. الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۸۳.
۷. وقعة صفین، ص ۲۲۰.
۸. الغدیر، ج ۱، ص ۱۸۵ و اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۰۷.
۹. سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۷۹.
۱۰. الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴.
۱۱. سبعة من السلف، ص ۲۸۴.
۱۲. نورالایصار، ص ۸۹.
۱۳. سبعة من السلف، ص ۲۸۹.
۱۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۵۴.
۱۵. سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۷۵.
۱۶. الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۲.

جایگاه زیارت
نبی اعظم صلی الله
علیه و آله
در منابع و
مذاهب اسلامی

چکیده

زیارت نبی اعظم (ص) در منابع اسلامی چه حکم و جایگاهی دارد؟ هدف اصلی نگارش این مقاله پاسخ علمی به پرسش بالاست. پس از تحقیق و بررسی منابع فریقین می توان نتیجه گرفت: مستحبات زیارت پیامبر (ص) که با ادله قطعی ثابت است، اختصاص به شیعیان ندارد و از اجماعیات اسلامی بلکه از ضروریات دین محسوب می شود و فتوای بعضی منحرفان به پیروی از ابن تیمیه مبنی بر حرمت شدّ رحال به قصد زیارت قبر پیامبر (ص) فاقد وجهت علمی است. زیارت پیامبر (ص) موهبتی است که مسلمانان در پرتو اجتماع در اطراف این کانون نور می توانند به وحدت برسند.

واژه های کلیدی: زیارت، نبی اعظم (ص)، روایات فریقین، ابن تیمیه، مذاهب اسلامی.

اشاره

زیارت قبر نبی اعظم (ص) در طول تاریخ، در منابع اسلامی و نزد مسلمانان چه حکم و جایگاه و منزلتی داشته است؟ جست‌وجو و یافتن پاسخ علمی برای پرسش بالا، هدف اصلی از نگارش این مقاله است؛ پرسشی که پاسخگویی منصفانه به آن می‌تواند یکی از محورهای وحدت میان مسلمانان (با تمامی گستره و تفاوتی که از نظر زبان، نژاد، رنگ، ملیت و قومیت، عقاید و مذاهب، آداب و رسوم و فرهنگ و غیره در میان آنها حاکم است) باشد. در این عصر که جهانیان به تدریج احیای مجدد اسلام و تمدن و ارزشهای اسلامی و بازگشت مسلمانان به خویشتن خویش را مشاهده می‌کنند، زیارت پیامبر رحمت، این نقطه نورانی و حقیقت ناب، می‌تواند مسلمین را در حول و محور پیامبر خویش گرد آورد و آنها را در رسیدن به اهداف عالی دین و سعادت دنیوی رهنمون باشد. زیارت نبی اعظم (ص) از زاویه های گوناگون و ابعاد متفاوت قابل بررسی است و آنچه در این نوشتار بیشتر مورد توجه و اهتمام است، بررسی این موضوع از بعد فقهی و به شیوه بررسی و تحقیق مباحث فقهی است. این مقاله در قسمت اول به مستندات استحباب زیارت پیامبر (ص) می‌پردازد. قسمت دوم مقاله به نظریه ابن تیمیه و پیروان او اشاره دارد که سفر برای زیارت پیامبر (ص) را حرام دانسته‌اند. قسمت سوم مقاله نیز از ابعاد فقهی - سیاسی زیارت پیامبر (ص) و وظیفه حکومت اسلامی در این زمینه بحث می‌کند.

قسمت اول:

مستندات استحباب زیارت نبی اعظم (ص) و فضیلت آن

۱. قرآن کریم و استحباب و فضیلت زیارت پیامبر اعظم (ص)

«ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً»^۱. به حکم این آیه هرگاه مسلمانان بر نفس خویش ستم کنند و مرتکب گناه شوند، اگر به حضور رسول اکرم (ص) برسند و در حضور ایشان از خداوند متعال طلب غفران و آمرزش کنند و رسول الهی نیز برای آنان از درگاه حضرت حق، آمرزش آنان را طلب نماید، پروردگار سبحان را تواب و رحیم می‌یابند. نکته مهم درباره این آیه کریمه، عبارت: «جاؤک» و آمدن نزد پیامبر

خداست. حال آیا رسیدن به حضور رسول خدا، اختصاص به حیات ظاهری و مادی آن حضرت دارد یا آیه بیانگر یک حکم عام و کلی در تمامی زمانهاست و اختصاص به حیات مادی پیامبر (ص) ندارد؟

در پاسخ باید گفت: با توجه به ثبوت حیات برای انبیا و اولیای الهی و شهیدان پس از مرگ مادی که با ادله نقلی مسلم در جای خود به اثبات رسیده است^۲ و با توجه به ثبوت حیات برزخی و عدم فنای نفس انسانی پس از مرگ که در معارف نقلی و عقلی به اثبات می رسد،^۳ به حضور پیامبر رسیدن، اختصاص به حیات دنیوی ایشان ندارد و پس از مرگ ظاهری نیز آمدن به حضور پیامبر و استغفار نزد آن حضرت صادق است و واقعیت دارد. چنین نیست که این آیه شریفه تنها قضیه خارجییه ای باشد که اختصاص به چند سال از عمر دنیوی پیامبر رحمت داشته باشد، بلکه متکفل یک قضیه حقیقیه و حکم عام و کلی برای تمامی اعصار و ازمان، الی یوم القیامه خواهد بود. هم از این روست که در اذن دخول حریمهای شریف گفته می شود: «واعلم ان رسولک و خلفائک احیاء عندک یرزقون، بیرون مقامی و یسمعون کلامی...»^۴ لذا طبق روایاتی که حتی در صحاح اهل سنت نقل شده، پیامبر فرموده است:

ما من احد یسلم علی إلا رد الله علی روحی، حتی أورد علیه السلام؛

هر کس بر من سلام کند، خداوند سلام او را به من می رساند و من نیز پاسخ سلام او را خواهم داد.^۵

شاهد بر این حقیقت که رسیدن به حضور پیامبر اعظم (ص) امری عام و گسترده به گستردگی زمان است، تلقی مسلمانان در طول تاریخ از این حقیقت است که مسلمانان به زیارت قبر پیامبر (ص) می رفتند و با تلاوت این آیه شریفه، در کنار مضجع شریف آن حضرت، به استغفار می پرداختند.^۶ هم اینک نیز تمامی فرق مسلمانان و پیروان مذاهب مختلف هر وقت در جوار مضجع شریف آن حضرت قرار می گیرند، بر آن حضرت سلام می کنند و ایشان را همچون حال حیات مادی زیارت می کنند؛ همچنان که تمامی مذاهب اعم از شیعه و حنبلی و حنفی و مالکی و شافعی در تشهد پایانی هر نماز، آن وجود شریف را مورد خطاب قرار می دهند و با توجه به آن حضرت (ص) می گویند: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته.»^۷ و بدیهی است که اظهار سلام و

تحیت در صورتی است که فرد مقابل حضور داشته و به گونه ای آن را بشنود. لذا در زیارتنامه شیعه و سنی خطاب به پیامبر گرامی اسلام همین آیه «ولو أنهم اذ ظلموا» قرائت می شود و طبق آن از حضرت درخواست شفاعت می گردد. چنان که جزیری در زیارتنامه ای که نقل کرده این آیه را آورده است و بالاتر آنکه وی همچون روایات و منابع مذهب اهل بیت، پس از ذکر اعمال زیارت پیامبر و رفتن به روضه شریفه می گوید: «ثم يأتي المنبر فيضع يده على الرمانة التي كان ٦ يضع يده عليها اذا خطب لتناله بركة الرسول.»^٨ تمامی این ادله و قرائن و شواهد با صرف نظر از ادله عمومی و قطعی و مورد اتفاق مذاهب اسلامی، درباره زیارت قبور و استحباب آن است.^٩

همه این موارد نیز دلیل دیگری است بر اینکه حیات پس از مرگ دنیوی ادامه دارد و زوال و فنایی برای انسان نیست.

چکیده گفتار آن است که آیه مبارکه «ولو أنهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا لله و استغفر لهم الرسول» بیانگر قضیه و حکم عام و کلی است و نشان دهنده فضیلت و ارزشمندی و استحباب زیارت پیامبر اعظم (ص) در تمامی اعصار است. اصولاً بر طبق تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) از آیات شریفه قرآنی، همان طور که در قرآن کریم اطاعت و فرمان برداری از رسول خدا (ص)، اطاعت از خداوند سبحان شمرده شده است، و همان طور که بیعت با پیامبر (ص) بیعت با خداوند محسوب می شود، زیارت آن حضرت نیز در حکم زیارت الله است. چنان که صدوق (ره) در کتاب توحید، به سند خویش از عبدالسلام بن صالح هروی نقل می کند:

قلت لعلی بن موسی الرضا: یا ابن الرسول (ص) ما تقول فی الحدیث الذی یرویه اهل الحدیث: ان المؤمنین فیه بیرون ربهم فی منازلهم فی الجنة؟ فقال: یا ابا الصلت، ان الله فضل نبیه محمد (ص) علی جمیع خلقه من النبیین و الملائكة و جعل طاعته طاعته و متابعته متابعته و زیارته فی الدنیا و الآخرة زیارته. فقال: «من یطع الرسول فقد اطاع الله» و قال: «ان الذین یتابعونک انما یتابعون الله» و قال رسول الله ٦: «من زارنی فی حیاتی او بعد موتی فقد زار الله» و درجة النبی (ص) ارفع الدرجات فمن زاره الی درجة فی الجنة من منزله فقد زار الله تبارک و تعالی الحدیث.^{١٠}

۲. استحباب و اهمیت زیارت پیامبر اعظم (ص) در روایات فریقین

برای کسی که مختصر آشنایی با متون روایی و احادیث فریقین دارد، به خوبی آشکار و روشن است که روایات مرتبط با زیارت رسول الله (ص) و فضیلت و اهمیت آن، بسیار زیاد، بلکه در حد متواتر است. در جوامع روایی شیعه، احادیث مرتبط با موضوع زیارت پیامبر (ص) به قدری فراوان و گسترده است که استقصا و استقرای آنها خود در حد یک کتاب خواهد بود. مرحوم ابن قولویه قمی در کتاب نفیس و ارزشمند کامل الزیارات، در چندین باب، دهها روایت در این زمینه نقل می‌کند^{۱۱} که بسیاری از آنها قریب المضمون هستند و در آنها پیامبر اکرم (ص) فرموده اند: «من زارنی فی حیاتی أو بعد موتی کان فی جوارى يوم القيامة» و نیز اینکه زیارت پیامبر، موجب شفاعت آن حضرت و شهادت و گواهی ایشان خواهد بود و فضیلت آن به اندازه حج پذیرفته شده با رسول الله (ص) و زیارت ایشان به منزله زیارت الله در عرش است.

مرحوم شیخ حر عاملی، در کتاب پر قیمت وسائل الشیعة، در شش باب از ابواب مزار، دهها روایت در فضیلت زیارت پیامبر (ص) و کیفیت آن، به ویژه پس از مناسک حج نقل کرده است. مرحوم صاحب وسائل برای ابواب المزار، چنین عنوان زده است: «باب تأکد استحباب زیارة قبر رسول الله (ص) و اجبار الوالی الناس علیها و وجوبها کل سنة».^{۱۲} وی در این باب بر سه نکته تأکید ورزیده است؛ استحباب مؤکد بودن زیارت قبر پیامبر (ص)، وادار کردن مردم توسط والی و حکومت برای زیارت پیامبر (ص)، و وجوب زیارت آن حضرت در هر سال. البته منظور وی از وجوب، چنان که در پایان باب تذکر داده، وجوب کفایی است.

اینکه مرحوم صاحب وسائل در این باب، سخن از اجبار مردم توسط والی برای رفتن به زیارت پیامبر (ص) را مطرح کرده است، گرچه صریحاً در روایات این باب ذکر نشده، ولی در ابواب وجوب الحج باب پنج، روایتی نقل شده است که امام المسلمین مردم را برای حج و زیارت پیامبر وادار می‌کند، چرا که در روایات ترک زیارت پیامبر (ص) جفای بر آن حضرت شمرده شده است. عده ای از فقها مثل شهید اول فرموده اند: اگر مردم زیارت آن حضرت را ترک کنند، بر امام المسلمین است که ایشان را به رفتن به زیارت آن حضرت مجبور کنند، زیرا ترک زیارت آن حضرت موجب جفای محرم است.^{۱۳}

روایاتی که در جوامع روایی شیعه در استحباب و فضیلت زیارت نبی گرامی اسلام (ص) نقل شده است، به همان مضمون یا قریب به آن نیز در بسیاری از منابع روایی اهل سنت منقول است. این روایات به قدری گسترده و فراوان است که در حد استفاضه بلکه تواتر خواهد بود و از این رو نیازمند بحث سندی و دقت در رجال آنها نیست. مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر از بیش از چهل منبع روایی اهل سنت، این روایات را نقل کرده است که تنها به فشرده ای از آن در اینجا اکتفا می‌کنیم.

۱. روایت: «من زار قبری وجبت له شفاعتی» در چهل و یک منبع نقل شده است.

۲. روایت: «من جائی زائراً لا تعمله الا زیارتی کان حقاً علی أن اکون له شفیعاً یوم القيامة»، از شانزده منبع نقل شده است.

۳. روایت: «من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی»، از بیست و پنج منبع نقل شده است.

۴. روایت: «من حج البیت ولم یزرنی فقد جفانی» از نه منبع نقل شده است.

۵. روایت: «من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی» از سیزده منبع نقل شده است.

۶. روایت: «من زارنی بالمدينة محتسباً کنت له شفیعاً» و با الفاظی مشابه در بیست و یک منبع نقل شده است.

۷. روایت: «من زارنی میتاً فکانما زارنی حياً و من زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القيامة و ما من احد من امتی له سعة ثم لم یزرنی فلیس له عذر»، در شش منبع ذکر شده است.

علاوه بر این هفت روایت، پانزده روایت دیگر، یعنی در مجموع بیست و دو روایت درباره زیارت پیامبر اکرم (ص) و فضیلت و ارزش آن در منابع اهل سنت نقل شده است. این روایات را عده ای از علمای اهل سنت در پاسخ به امثال ابن تیمیه که به حرمت شد رحال و سفر برای زیارت پیامبر اعظم (ص) فتوا داده‌اند، گردآوری کرده‌اند و اسناد آنها را بررسی نموده‌اند؛ عالمانی همچون تقی الدین سبکی شافعی (متوفای ۷۵۱ق) در کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الانام و سمهودی (متوفای ۹۱۱ق) در کتاب وفاء الوفاء.^{۱۴}

نتیجه آنکه زیارت پیامبر اکرم (ص) به عنوان یک اصل مسلم در روایات متواتر شیعه و سنی مورد تأکید قرار گرفته است و یکی از مهم ترین محورهای وحدت امت اسلامی و سرچشمه نورانی برای بهره گیری مسلمانان از تعالیم نورانی پیامبر اعظم (ص) و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و کسب مکارم اخلاق و ساختن مدینه فاضله محسوب می شود.

۳. استحباب زیارت نبی اعظم (ص) به اجماع مذاهب اسلامی

از نظر فقهای مذهب اهل بیت (ع)، استحباب زیارت نبی اکرم (ص) مورد اتفاق و از مسلماتی است که جای مناقشه و شبهه ندارد. محقق حلی در شرائع الاسلام گوید: «یستحب زیارة نبی (ص) للحاج مستحباً مؤكداً».^{۱۶} علامه حلی نیز در تذکرة الفقهاء گوید:

تستحب زیارة الرسول (ص) قال رسول الله: من زار قبری بعد موتی (کان) کمن هاجرالی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی بالسلام یبلغنی».^{۱۷}
مرحوم صاحب جواهر، پس از نقل کلام محقق حلی که در بالا به آن اشاره شد، در شرح آن گوید: «اجماعاً و ضرورة من الدین و لذا یجبر الامام الناس علیها لو ترکوها».^{۱۸} به عقیده صاحب جواهر، مسئله زیارت نبی اعظم (ص) آن چنان روشن و آشکار است که نه تنها از اجماعیات بلکه از ضروریات دینی است که منکر آن، حکم منکر ضروری دین را دارد، یعنی در حد ارتداد است. و از جهت همین جایگاه رفیع است که والی مسلمانان موظف است مردم را به زیارت آن حضرت وادار کند.

اما از نظر دیگر مذاهب اسلامی نیز مسئله زیارت رسول خدا (ص) و استحباب آن، موضوعی کاملاً روشن و مورد اتفاق همگان بوده است. تقی الدین سبکی شافعی در کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الانام، پس از ذکر احادیث این موضوع، بابتی را برای ذکر نص علمای مذاهب اربعه اهل سنت قرار داده است و پس از ذکر اجماعی بودن استحباب زیارت حضرت رسول (ص) می گوید:

لا حاجة الی تتبع کلام الاصحاب فی ذلك مع العلم باجماعهم و اجماع سایر العلماء علیه و الحنفیة قالوا: ان زیارة قبر النبی (ص) من افضل المندوبات و المستحبات بل یقرب من درجة الواجبات».^{۱۸}

عبدالرحمن جزیری نیز گوید: «لاریب فی ان زیارة قبر المصطفی علیه الصلاة و

السلام من اعظم القرب و اجلها شأناً.»^{۱۹} در کافی ابن قدامه حنبلی گفته شده است: «و يستحب زیاره قبر النبی (ص) ... لما روی ان النبی (ص) قال: من زارنی او زار قبری كنت له شفیعاً او شهیداً.»^{۲۰}

مرحوم علامه امینی در تتبعی کامل، بیش از چهل سخن از اعلام مذاهب اربعه را گرد آورده است که همگی آنها بر استحباب و اهمیت زیارت قبر نبی گرامی اسلام (ص) تأکید ورزیده اند و عده ای از آنها نیز ادعای اتفاق کرده اند. قاضی عیاض مالکی (متوفای ۵۴۴ق) در شفا گوید: «و زیارة قبره ۶ سنة مجمع علیه». ابن هبیره (متوفای ۵۶۰ق) در کتاب اتفاق الائمة گوید: «اتفق مالک و الشافعی و ابوحنیفه و احمد بن حنبل رحمہ الله تعالی علی أن زیارة النبی (ص) مستحبه.»^{۲۱}

از آنچه در این قسمت گذشت، به خوبی می توان نتیجه گرفت که استحباب زیارت پیامبر اعظم (ص) اصل مسلمی در میان تمامی مذاهب اسلامی بوده است که بر اساس مبانی صحیح فقهی و مدارک و ادله متخذ از کتاب و سنت، مورد پذیرش فقهای بزرگ مذاهب قرار گرفته است تا آنجا که این مسئله از یک مطلب اجماعی فراتر رفته و می تواند به عنوان یکی از ضروریات اسلامی تلقی شود.

۴. زیارت نبی اعظم (ص) به حکم عقل

ارزش و فضیلت و اهمیت زیارت پیامبر رحمت، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله)، از اموری است که با استفاده از موارد ذیل می توان از مستقلات و غیر مستقلات احکام عقلی آن را دانست و آن را به اثبات رسانید.

(۱) زیارت پیامبر (ص) از مصادیق زیارت قبور است که ادله شرعی کافی بر استحباب آن اقامه شده است و به حکم عقل، آن کبرای کلی بر این صغری و مصداق خاص قابل تطبیق و نتیجه گیری است.

(۲) وجوب تعظیم و شکر و سپاس از کسی که برای آدمی زحمت کشیده و برای او کار و تلاشی انجام داده است، از امور فطری آدمیان بلکه از غرائز حیوانی است. اینکه عقل و فطرت آدمی به لزوم رعایت حرمت استاد و مربی و پدر و مادر حکم می کند، بر اساس همین مبناست. هر چه کاری که برای آدمی انجام شده است، دارای اهمیت بیشتری باشد، این لزوم احترام و سپاس بالاتر خواهد

بود. بر اساس همین مطلب است که متکلمان به قاعده وجوب شکر منعم در مباحث توحید و خداشناسی تمسک کرده اند. از همین جهت است که در روایات وارد است: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً.» عقل ناسپاسی کسانی را که برای انسان کاری انجام داده و از این رو حقی برگردن آدمی پیدا کرده اند جفا و ستم و از مصادیق آشکار ظلم تلقی می کند و آن را قبیح می شمرد. کسی که احترام معلم را نگه ندارد، به پدر و مادر جفا کند و شأن و حرمت مربی را نگه ندارد، عقل آن کار را به عنوان ظلم، سرزنش و نکوهش می کند.

طبق این مقدمه، در باب تعلیم و تزکیه و تربیت، کدام معلم و مربی بالاتر از پیامبر رحمت اسلام (ص) که در راه تربیت و بسط و گسترش مکارم اخلاق و شریعت الهی و عقاید حق، از هیچ کوششی فرو گذار نکرد، تا آنجا که قرآن می فرماید: «لعلک باخع نفسک الایکونوا مؤمنین».^{۳۳} آیا عقل به تعظیم و تکریم این شخصیت نورانی و این پدر مهربان و این معلم بشریت حکم نمی کند؟ بی شک جفا و بی احترامی به ذات مقدس نبوی (صلی الله علیه و آله) از نظر عقل گناهی نابخشودنی است و رعایت احترام او برای مسلمین بلکه برای جمیع ابنای بشر فرض عقلی است. بی گمان به زیارت او رفتن و مضجع شریف او را تکریم کردن و بدین وسیله آثار و حیانی او را زنده و با طراوت نگه داشتن، از مصادیق بارز این تعظیم است و او را فراموش کردن و آثار و یاد او را از دلها زدودن از مصادیق جفای بر آن حضرت خواهد بود. از این رو در روایات زیارت نیز گذشت که پیامبر (ص) فرموده اند: کسی که حج انجام دهد و مرا زیارت نکند، بر من جفا کرده است؛ یعنی ترک زیارت آن حضرت، از مصادیق پایمال کردن حق و ستم به ساحت مقدس ایشان شمرده شده است.

۳) زیارت رسول اکرم (ص) و مشاهده آثار نبوت و وحی از بهترین مصادیق تذکر و موعظه است و باعث می شود. انسان با زیارت قبر نورانی آن راد مرد الهی، در مسیر پذیرش حق و پایداری و استواری در آن از هیچ کوششی دریغ نکند و در مسیر آن بدون هراس از سرزنش سرزنش گران و «لومه لائم» تمامی زحمات را به جان بخرد تا به سعادت و دوری از شیطان و هوای نفس نائل شود. از این رو چنین زیارتی از مهم ترین راهها برای قرب الی الله شمرده می شود. جزیری در الفقه علی المذاهب الاربعه در همین زمینه گوید:

و مما لاختفاء فيه ان زيارة قبر المصطفى ٦ تفعل في نفوس اولي الالباب اكثر مما تفعله ائ عبادة اخرى فالذي يقف على قبر المصطفى ذاكراً مالاقيه ٦ في سبيل الدعوة الى الله و اخراج الناس من ظلمات الشرك الى نور الهداية و مابثه من مكارم الاخلاق في العالم اجمع و ما محاه من فساد عام شامل و ما جاء به من شريعة مبنية على جلب المصالح للمجتمع الانساني و درء المفاسد عنه لا بد ان يمتلىء قلبه حباً لذلک الرسول الذي جاهد في الله حق جهاده و لا بد ان يحب اليه العمل بكل ما جاء به و لا بد ان يستحيي من معصية الله و رسوله و ذلك هو الفوز العظيم. ٣٣

٥. زيارت نبی اعظم (ص) و سيره عقلا

از سيره های عقلايي که همواره در تاريخ بشريت وجود داشته و با عمر بشر گره خورده است، نکوداشت و بزرگداشت کساني است که در حوزه ای از حوزه های مختلف، خدمتي برای بشريت انجام داده اند. عقلا فراموشي انسانهای خدوم و کساني را که در راه بشريت کاری انجام داده اند گناهی نابخشودنی می شمردند. هيچ ملت و قومی را نمی توان شناخت که در برابر بزرگان و نقش آفرينان خویش در عرصه های علمی، فرهنگي، سياسي، نظامی، ورزشی، هنری و غيره، احساس دين نکنند و به نام و یاد آنها بی اعتنا باشند. این رویه ای بوده که همواره وجود داشته و اکنون نیز به وفور شاهد آنیم. بی تردید این سيره ای است که در مرئی و مسمع شارع بوده و نه تنها از آن ردع نکرده، بلکه با مشوقهای گوناگون و در قالب موارد و مصادیق مختلف، به آن ترغيب و تشويق کرده است. از مصادیق بارز آن، گرامیداشت نام شهیدان راه حق و اولیا و انبيای الهی و در صدر همه آنها خاتم النبی (ص) می باشد. از مصادیق بارز و روشن این تعظيم که در میان عقلا نیز رواج دارد، به زیارت قبور آنها رفتن و ادای احترام به پاس زحمات بی شائبه آنان است.

٦. زيارت نبی اعظم (ص) و سيره مسلمانان

چنان که در بحث از آیه «و لوانهم اذ ظلموا انفسهم» اشاره شد، سيره مسلمانان از همان اوایل رحلت حضرت ختمی مرتبت آن بوده است که با اشتیاق به زیارت او می شتافته اند و به او ادای احترام و سلام داشته اند. این

سیره مستمره و جاریه ای بوده است که در طول تاریخ حاجیان و معتمران بیت الله الحرام، به زیارت مکه مکرمه اکتفا نمی کرده اند، و بر خود فرض می دانسته اند که زیارت قبر نبی اکرم (ص) را نیز فراموش نکنند و بدین وسیله آثار نبوت و رسالت را زنده نگه دارند. در طول تاریخ این سیره که در حضور اهل بیت (ع) و صحابه تابعین و فقهای مذاهب مختلف بوده، هرگز نقل نشده است که مسلمانان را از این کار منع کنند و آنها را نهی نمایند، بلکه این شعله ای بوده که در طول تاریخ همواره فروزان تر شده و گرمابخش محفل مسلمین گشته است.

قسمت دوم:

ابن تیمیه و حرمت سفر به قصد زیارت نبی اعظم (ص) اشاره

علی رغم ادله مسلم و قطعی فراوانی که در بخش گذشته به آن اشاره شد؛ ادله ای که بر قطعی بلکه ضروری بودن استحباب زیارت قبر نبی اعظم (ص) به اجماع جمیع مذاهب اسلامی تأکید می کنند، ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸ ق) تنها فردی بود که به مخالفت با این حکم پرداخت و شدّ رحال و سفر کردن به قصد زیارت پیامبر اکرم (ص) را حرام اعلام کرد و آن را از مصادیق سفر معصیت شمرد که مسافر نباید نمازش را قصر کند و به طور کامل باید آن را انجام دهد. اگر چه این فتوای ابن تیمیه، تنها فتوای شاذ و برخلاف اجماع او نبود و اصولاً وی در بسیاری از افکار و عقاید مسیری برخلاف اجماع علمای اسلامی طی کرد و در همان زمان، دانشمندان هم عصر با وی به مخالفت شدید و علنی با افکار تند و انحرافی او پرداختند و کتابهای فراوانی در پاسخگویی به افکار و اندیشه های نادرست وی به رشته تحریر درآمد، لیکن پس از چند قرن، فتاوی ابن تیمیه، توسط محمدابن عبدالوهاب (متوفای ۱۱۱۵ ق) نبش قبر شد و با حاکمیت یافتن وهابیه بر برخی سرزمینهای اسلامی، این فتوا در میان عالمان وهابی رواج یافت و دنبال شد.^{۲۴} در این قسمت، نخست به نقل برخی از کلمات ابن تیمیه و مریدان او می پردازیم و سپس مستند آنها را می بینیم و در گام سوم مستند آنها را نقد و بررسی می کنیم.

۱) فتوای ابن تیمیه و پیروان او

ابن تیمیه معتقد است: تمامی احادیثی که از پیامبر (ص) درباره زیارت قبرش وارد شده، ضعیف بلکه جعلی است.^{۲۵} محمدابن عبدالوهاب نیز گوید: «تسن زیارة النبی الا انه لا یجوز الرحل الا لزیارة المسجد و الصلاة فیه.»^{۲۶} عبدالعزیز بن باز نیز با بیانی شبیه به سخنان بالا معتقد است:

الاحادیث الواردة فی زیارة قبر النبی (ص) خاصة فكلها ضعيفه بل قیل: انها موضوعة... فلا یجوز للمسلم ان یسافر الی المدینة المنورة للصلاة فی المسجد النبوی بل یتستحب... و لا یجوز له ان یسافر الی المدینة من اجل زیارة قبر النبی (ص) او قبور اخرى.^{۲۷}

۲) مستند ابن تیمیه و پیروان او

وهاییه گذشته از آنکه روایات وارد در باب زیارت قبر پیامبر (ص) را ضعیف و جعلی شمرده اند، برای حرمت سفر به قصد زیارت آن حضرت به یک روایت تمسک کرده اند. بن باز در این باره گوید:

لا یجوز له (مسلم) ان یسافر الی المدینة من اجل زیارة قبر النبی (ص) او قبور اخرى، لم اثبت عن ابی هريرة قال: لا تشد الرحال الا ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی، رواه الامام احمد و البخاری و مسلم و ابوداود و النسائی و ابن ماجه.^{۲۸}

۳) بررسی مستند ابن تیمیه و پیروان او

اینکه روایات وارد در باب زیارت قبر نبی اعظم (ص) را ضعیف و مجعول بدانند، نادرست و غیر قابل پذیرش است؛ چرا که در قسمت اول، در بررسی ادله استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) گذشت که این روایات اولاً: در حد متواتر در جوامع روایی شیعه و سنی نقل شده است. ثانیاً: براساس تتبع برخی از بزرگان اهل سنت، برخی از روایات وارد در این باب از نظر سند بی اشکال است. ثالثاً: زیارت پیامبر به اجماع علمای اسلامی ثابت شده است و ادله فراوان دیگری نیز مثل سیره و قرآن کریم آن را اثبات یا تأیید می کند.

اما روایت «لا تشدّ الحال» اگر چه در صحاح و سنن معتبر نقل شده است، با چشم پوشی و غمض عین از راوی آن که ابوهریره است، سخن مهم و اصلی

درباره مدلول این روایت است و اینکه آیا آن چنان که ابن تیمیه و وهابیان می‌پندارند، دلالت بر حرمت سفر به قصد زیارت پیامبر (ص) می‌کند یا نه. این روایت حاوی یک جمله استثناییه است و کلید فهم آن مبتنی بر دو مطلب است: یکی تعیین مستثنی منه و دیگری معنای «لا» در عبارت «لا تشد». اما در مورد مستثنی منه یک احتمال آن است که «مکان من الامکنه» باشد؛ یعنی «لا تشد الرحال الی مکان من الامکنه الا ثلاثة مساجد». این احتمال اخذ به عموم است و گسترده شمردن دایره مستثنی منه می‌باشد، قطعاً نادرست و غیر ممکن است. زیرا لازمه اش آن است که تمامی مسافرتها، مگر مسافرت به سوی سه مسجد حرام باشد. در حالی که بسیاری از مسافرتها حلال و مباح، مستحب، بلکه واجب است. سفر برای جهاد، آموزش علم و دانش دینی، زیارت والدین و غیره نه تنها حرام نیست، بلکه در مواردی واجب و مورد تشویق کتاب و سنت است. بنابراین سفر به غیر از این سه مسجد نه تنها حرام نیست، بلکه حتی نمی‌توان نهي را حمل بر کراهت یا ارشاد کرد و گفت سفر کردن به مکانهای دیگری غیر از این سه مسجد، کراهت دارد یا بهتر است انجام نشود، زیرا سفر به بسیاری از مکانها، واجب، یا مستحب و یا حداقل مباح است.

احتمال دوم آن است که مستثنی منه «مسجد من المساجد» باشد؛ یعنی «لا تشد الرحال الی مسجد من المساجد الا الی ثلاثة مساجد». طبق این احتمال معنای روایت این می‌شود که به سمت هیچ مسجدی جز این سه مسجد بار سفر بسته نمی‌شود. بنابراین احتمال، شد رحال برای زیارت قبر پیامبر (ص) حرمتی نخواهد داشت، زیرا قبر پیامبر مسجد نیست. با توجه به بطلان احتمال اول، این احتمال درست است، چرا که اولاً احتمال سومی در میان نیست. ثانیاً با ظاهر استثناء سازگاری و تناسب دارد. ولی طبق این احتمال هم نمی‌توان «لا تشد» را حمل بر نهي تحریمی کرد و گفت شد رحال برای غیر این مسجد، از مساجد دیگر حرام است، چون خود پیامبر (ص) به مسجد قبا می‌رفته‌اند؛ بلکه این نهي از این روست که این شد رحال زحمتی بی‌فایده است، زیرا ثواب مساجد یکسان است و از نظر فضیلت تفاوتی ندارند که انسان بخواهد رنج سفر را بر خود هموار سازد. بنابراین نهي ارشادی خواهد بود.

به هر حال طبق احتمال دوم که احتمال صحیح و متعین برای روایت است، شد رحال به مساجد دیگر مورد نهی قرار گرفته است، ولی شد رحال برای زیارت قبر پیامبر (ص) متعلق نهی نیست.

غزالی می گوید:

«مسافرت عبادی مستحب است، از جمله مسافرت به جهت زیارت قبور انبیا، صحابه، تابعین و سایر علما و اولیا.» وی در ادامه با اشاره به روایت «لا تشد الرحال» گوید: این موضوع با حدیث پیامبر (ص): «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد» منافات و تعارض ندارد، زیرا حدیث مربوط به مساجد است و مساجد از آنجا که همه در فضیلت یکسان اند، ترجیحی در سفر به سوی آنها نیست، مگر این سه مسجد که به جهت خصوصیتی که دارند سفر به خاطر آنها اشکال ندارد و این مسئله غیر از سفر برای زیارت قبور اولیای الهی است.^{۲۹}

قسمت سوم:

بعد سیاسی استحباب زیارت نبی اعظم (ص)

چنان که گذشت، زیارت پیامبر اکرم (ص) از عبادات مستحب و مؤکد است و رسیدن به ثواب و فضیلت آن، در گرو قصد قربت و نیت پاک و بی شائبه است. این از جهت بعد فردی و عبادی این عبادت با ارزش است. ولی این عبادت، همچون بسیاری از عبادات اسلامی مثل حج، نماز، جمعه، نماز عیدین، نماز جماعت و غیره، پیوندی عمیق با سیاست و امور اجتماعی دارد که این بُعد آن را می توان در روایات و کلمات عده ای از فقها به خوبی مشاهده کرد و بدین وسیله ابعاد فقه سیاسی این عبادت بزرگ را ترسیم نمود. بعد سیاسی - اجتماعی زیارت پیامبر گرامی را می توان در موارد ذیل بررسی کرد:

۱) اجبار مردم به زیارت پیامبر (ص)

در روایت معتبر وارد است:

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه عن حفص بن البختری و هشام بن سالم و معاویه بن عمار و غیرهم عن ابی عبدالله قال: لو انّ الناس ترکوا الحج لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده، ولو ترکوا زیارة النبی (ص) لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده فإن لم یکن لهم اموال انفق

علیهم من بیت مال المسلمین.

این روایت را علاوه بر صدوق، مرحوم شیخ و کلینی نیز نقل کرده اند و از نظر سند، صحیحه یا موثقه است و جای خدشه ای ندارد.^{۳۰} در این روایت سه وظیفه مهم و اساسی برای نظام اسلامی و امام المسلمین، درباره زیارت پیامبر (ص) ترسیم شده است:

۱. اجبار و فرستادن و گسیل کردن مردم به سوی زیارت پیامبر (ص)، در صورتی که قبر آن حضرت به اندازه کافی زائر نداشته باشد و مردم داوطلبانه به زیارت آن حضرت نروند یا امکانات مادی و لازم را برای درک زیارت آن حضرت نداشته باشند.

۲. اگر اطراف قبر آن حضرت خالی از سکنه شده و از جانب دشمنان و بدخواهان در مورد آن بیم می رود، بر نظام و حاکم اسلامی است که عده ای را وادار کند در آنجا دائماً یا علی البدل بمانند و از قبر حضرت حراست کنند و آنجا را پر رونق و پر فروغ نگه دارند.

۳. در صورتی که مردم از خود ثروت و اندوخته لازم را برای این هدف مقدس و بزرگ نداشته باشند، یکی از مصارف مجاز و مشروع از اموال عمومی و بیت المال، همین است که دولت اسلامی هزینه لازم این سفر را برای عده ای تأمین کند. این بحث از محورهای مهم سیاسی زیارت پیامبر اکرم (ص) است که نیازمند مباحث مفصل بیشتری است و باید در جای خود، به ویژه از بعد فقهی و اینکه چگونه فقها بر طبق مضمون این روایت فتوا داده اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد چنان که صاحب جواهر گوید: «یجبر الامام الناس علیه لو ترکوها»^{۳۱} ولی این مطلب اجمالاً پیوند عمیق و ناگسستنی زیارت پیامبر (ص) را به عنوان یک امر عبادی با سیاست و وظایف حکومت اسلامی به خوبی آشکار می کند.

۲) امیرالحاج و زیارت پیامبر اعظم (ص)

از امور دیگری که ابعاد سیاسی، زیارت پیامبر گرامی اسلام (ص) را به خوبی هویدای می کند، وظیفه امیرالحاج در این زمینه است. شهید اول در شرح وظایف پانزده گانه امیرالحاج می نویسد: «و ان یسیر بهم الی زیارة النبی و الائمة (ع) و یمهلهم بالمدينة بقدر اداء مناسک الزیارات و التودیع و قضاء حاجاتهم»^{۳۲}

یکی از وظایف امام المسلمین یا کسی که از طرف او برای ولایت و امارت حج منصوب شده آن است که حجاج را به سمت مدینه و زیارت پیامبر اکرم (ص) و ائمه بقیع (ع) راهنمایی کند و گسیل دهد؛ به اندازه ای که مردم در مدینه موفق به زیارت و وداع و انجام نیازهای دیگر خود گردند.

مطلب یاد شده اختصاص به فقه اهل بیت (ع) ندارد. فقهای اهل سنت نیز این فتوا و وظیفه را در شرح وظایف متصدی ولایة الحج و امیرالحاج بیان کرده اند. قاضی ابی یعلیٰ حنبلی (متوفای ۴۵۸ق) در کتاب الاحکام السلطانیة، ده وظیفه برای این ولایت برشمرده است و در ادامه آخرین وظیفه گوید:

فاذا عاد بهم سار علی طریق المدینة قبر رسول الله (ص) رعایة لحرمته و قیاماً بحقوق طاعته و ان لم یکن ذلك من فروض الحج فهو من مندوبات الشرع المستحبة و عادات الحجيج المستحسنة، روی عمران النبی (ص) قال: «من زار قبری و جبت له شفاعتی».^{۳۳}

در این عبارت پر مغز و جالب، قاضی ابی یعلیٰ ضمن اشاره به وظایف نظام اسلامی و امیرالحاج در ارتباط با زیارت پیامبر اعظم (ص)، و مستحب دانستن زیارت آن حضرت و استناد به روایت، به حکمت و فلسفه این زیارت نیز اشاره می کند که حرکت دادن حجاج به زیارت پیامبر (ص) در حقیقت رعایت حرمت رسول خدا و قیام به ادای حقوقی است که آن حضرت بر امت اسلامی دارد.

نتیجه گیری

طبق آنچه در این مقاله به طور فشرده مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت، موارد ذیل قابل نتیجه گیری است:

۱. زیارت قبر پیامبر گرامی اسلام (ص) از مستحبات مؤکد و دارای فضیلت بسیار است و مستند این حکم فقهی، ادله قطعی و روشن از کتاب و سنت و اجماع و عقل و سیره است.
۲. استحباب زیارت خاتم النبی (ص) اختصاص به پیروان اهل بیت (ع) و مذهب شیعه ندارد، بلکه اجماع مذاهب اسلامی و روایات فریقین بر آن قائم است و از اموری است که از ضروریات دین شمرده شده است.
۳. فتوایی که بعضی از منحرفان به پیروی از ابن تیمیه، مبنی بر حرمت

بار سفر بستن و شد رحال به قصد زیارت قبر رسول مکرم اسلام، ارائه کرده اند، فاقد مستند معتبر است و از نظر علمای شیعه و سنی هیچ وجهت علمی ندارد، بلکه در مواردی فتوا به ترک واجب و انکار ضروری دین است که موجب ارتداد می شود.

۴. زیارت پیامبر (ص) در حقیقت نعمت و موهبتی است که مسلمانان در پرتو جمع گشتن در اطراف این کانون نور، می توانند از آن الهام بگیرند و با تمسک به وحدت و اتحاد و چنگ زدن به آموزه های وحیانی آن امام هدایت و رحمت، به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند و دشمنان خود را از صحنه بیرون کنند.

۵. به جهت فلسفه مهمی که در زیارت نبی اعظم (ص) وجود دارد، از نظر فقه سیاسی اسلامی، حکومت اسلامی موظف است همواره کانون قبر آن حضرت را روشن و پیرونق نگه دارد و مردم را وادار به زیارت ایشان کند، اگر چه با هزینه کردن از بیت المال باشد به علاوه از مأموریت های سیاسی مذهبی امیر الحاج و امام المسلمین یا منصوب از طرف او آن است که حجاج را به سوی مدینه النبی (ص) سیر دهد تا با سفر به قصد زیارت قبر مطهر آن رسول رحمت، دین خویش را به آن معلم بزرگ بشری ادا نمایند.

پی نوشت ها

۱. نساء: ۶۴.
۲. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج، ص ۳۵۲، ۳۴۹.
۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۸، ۳۵۲؛ صدر المتألهین، الاسفار الاربعة، ج ۹، الباب التاسع، ص ۱۱۹، ۷۸؛ ابن سینا، المبدأ و المعاد، المقالة الثالثة، ص ۹۱.
۴. مفاتیح الجنان.
۵. سنن ابی داود، ج ۱، کتاب الحج، باب زیارة القبور، ص ۴۸، ۴۷؛ جعفر سبحانی، آیین و هابیت، ص ۱۱۶.

٦. رك: سمهودى، وفاء الوفاء، ج٤، ص١٣٦١: آيين وهابيت، ص١٦٧.١٦٦.
 ٧. عبدالرحمن جزيرى، الفقه على المذاهب الأربعة، ج١، ص٢٠٦٢٠٥: سيدكاظم طباطبايى يزدى، العروة الوثقى، ج١، ص٦٩٣. ٦٨٩.
 ٨. الفقه على المذاهب الأربعة، ج١، ص٦٠٠.
 ٩. همان، ص٤٥٧.٤٥٨.
 ١٠. وسائل الشيعة، ج١٠، ابواب المزار، باب ٢، ج١١، ص٢٥٥.
 ١١. كامل الزيارات، ص٦. ١٥.
 ١٢. وسائل الشيعة، ج١٠، ص٢٦٣.٢٦٠.
 ١٣. رك: مفاتيح الجنان، در فضيلت زيارت حضرت رسول (ص).
 ١٤. رك: علامه امينى، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، ج٥، ص١٠٨. ٨٦: آيين وهابيت، ص١٢٢.١١٥.
 ١٥. شرائع الاسلام، ج٢، ص٢٧٨.
 ١٦. تذكرة الفقهاء، ج٨، ص٤٥٠.٤٤٩.
 ١٧. جواهر الكلام، ج٢٠، ص٨٠. ٧٩.
 ١٨. شفاء السقام فى زيارة خير الأنام، ص٤٨: الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، ج٥، ص١١٢.١١٣.
 ١٩. الفقه على المذهب الأربعة، ج١، ص٥٩٤.
 ٢٠. المصادر الفقهية، ج١١، ص٥٩٤.
 ٢١. رك: الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، ج٥، ص١٢٥.١٠٩.
 ٢٢. شعراء: ٣.
 ٢٣. الفقه على المذاهب الأربعة، ج١، ص٥٩٧. ٥٩٨.
 ٢٤. براى آگاهى بيشتر رك: الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، ج٥، ص٨٦. ٩٣: آيين وهابيت، ص٣٥. ٢٥؛ على اصغر رضوانى، شيعة شناسى و پاسخ به شبهات، ج٢، ص٣٠٠.٢٩٣.
 ٢٥. منهاج السنة، ج٢، ص٤٤١: التوسل و الوسيلة، ص٧٢ و ص١٥٦؛ شيعة شناسى و پاسخ به شبهات، ج٢، ص٢٩٣. ٢٩٤.
 ٢٦. الهدية السنوية، رساله دوم: آيين وهابيت، ص١٢٢.
 ٢٧. فتاوى تتعلق باحكام الحج و العمرة و الزيارة، ص١٨٢. ١٨٥.
 ٢٨. همان، ص١٨٥. ١٨٦.
 ٢٩. رك: عبدالملك سعدى، البدعة، ص٦٠: آيين وهابيت، ص١٢٦.١٢٢؛ شيعة شناسى و پاسخ به شبهات، ج٢، ص٣٠٦. ٣٠٧؛ احياء العلوم، ج٢، كتاب آداب السفر، ص٢٤٧.
 ٣٠. وسائل الشيعة، ج٨، باب ٥، ابواب وجوب الحج و شرائطه، ج٢.
 ٣١. جواهر الكلام، ج٢، ص٨٠. ٧٩.
 ٣٢. الدروس الشرعية، ج١، ص٤٩٥. ٤٩٦.
 ٣٣. الاحكام السلطانية، ص١١. ١٠٨.
- مجله / طلوع / زمستان ١٣٨٥، شماره ٢٠ /

فتوح در اسلام: فتح تغلبی، فتح قلوب

این مقاله از دو نگاه به موضوع فتوح، در دو شکل تغلبی و قلوب آن می‌پردازد. ابتدا با ورود اجمالی به پیشامد رده که زمینه ساز فتوح راشدی است و بیان مشکل حضور سرداران فاتح از بنو مخزوم در مدینه، به ماهیت اصناف چهارگانه امت اسلامی بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عنوان عوامل برپادارنده جریان فتوح پرداخته، و به تعریف و نقش هر یک در ساز و کار امت اشاره می‌کند.

پس از آن به دو عنصر مقوم در هر دو شیوه از فتوح، یعنی اعرابی و عربی از زاویه نقش آفرینی پرداخته و با این فرض که حرکت هجرت، مدنیت و تعرب که مبین دو قطب از حضارت و بداوت است، درباره دستاوردهای فتح تغلبی و فتح قلوب، سخن به میان می‌آورد.

برخورد احتیاط آمیز فقیهان حجاز و عراق با فتوح راشدون و تعاقب تاریخی آن و مخالفت صریح این فقیهان با گسترش اسلام در سرزمین های دارالحرب

به سبک فتح اول در دو عصر اموی و عباسی، دامنه ای دیگر از موضوع بحث حاضر است.

چهره شناسی هرم فتح اول با هیئت قبایلی و ذهنیت اعرابی، و تعلیل و تسبیب آن از زبان فرماندهان، در وجه مقایسه با فتح دوم، این امر را روشن می کند که فتح قلوب یا اقناعی، هم با فطرت ابلاغ دینی و کرامت انسانی سازگار است و هم امواج انسانی آن پایدارتر و دستاوردهای تمدنی و معرفتی آن بارزتر می باشد.

کلید واژگان: فتح تغلیبی، فتح تمدنی، دارالحرب، رده، خلافت، اعرابی، عربی، هجرت، مدینه، مدنیت، تعرب، بدویت، دارالاسلام.

مقدمه

فتح که غالباً به صورت جمع، فتوح و یا جمع الجمع، فتوحات به کار می رود، در اصطلاح به بیان نحوه گشایش دارالحرب می پردازد.^(۱) در حقیقت جنگ هایی که پس از رحلت پیامبرگرامی خدا صلی الله علیه وآله و به دنبال نبردهای رده^(۲) در عصر خلفای راشدین، به ویژه خلیفه اول و دوم رخ داد، سرزمین های پهناوری را با مردمانی از نژادهای گوناگون، به قلمرو اسلام درآورد. موضوع فتوح در اسلام از منظرهای خاص محل بحث و توجه قرار گرفته است؛ فقیهان سیاسی در بحث دارالحرب و دارالاسلام در کتب سیر^(۳)، خراج نویسان، در باب مالی و زراعی در کتب خراج، فتوح نگاران در بحث جغرافیا و نژاد و نحوه فتح و توصیف سرزمین ها در کتب فتوح و خطط نویسان در باب تاسیس و عمران و توسعه شهرهای رباطی و ثغور در کتب خطط، بدان پرداخته اند.

این مقاله درصدد آن است تا موضوع فتوح را از دو زاویه تغلیبی (فتح به شمشیر) و فتح قلوب (عرضه اسلام بر مبنای اقناع) پژوهش کند. ۱. در این مقال نویسنده قصد ندارد فتح تغلیبی را طعن کند و یا برآن خدشه وارد آورد، بلکه برآن است تا در وجه مقایسه، به تعریف و تمایز و انطباق هر کدام از آن دو با پیشرفت تمدنی در جهان اسلام بپردازد و دستاوردهای هر یک را در میزان تاریخ بسنجد.

از سوی دیگر، می‌کوشد هشدارها و مخالفت‌های فقیهان طراز اول غیر وابسته به حاکمیت امویان و عباسیان و نام‌آورانی چون شافعی، ابوحنیفه، عبدالله بن مبارک و مالک^(۴) را در این باب بیان کند تا وجه تمایز آن آرا با آرای فقیهان وابسته به حکومت چون شیبانی، ابویوسف، اوزاعی، ماوردی و فراء^(۵) معلوم گردد.

به بیان دیگر، قصد دارد چالشی را که در قرن دوم تا پایان آن ذهن نخبگان و اندیشمندان جامعه اسلامی را بر سر موضوع فتوح به خود مشغول داشته بود، اندکی روشن کند.

شایان ذکر است که در مقاله‌ای با صبغه‌ای تاریخی، اگر نویسنده بخواهد به روشمندی پژوهش وفادار باشد، به گونه‌ای محدود می‌تواند از آرای فقیهان در این موضوع، به ویژه در مبحث فقه سیاسی و حکومتی سخن به میان آورد تا در این باب بر او ملامتی نرود.

فتوح و فاتحان

قضیه فتوح در صدر اسلام پس از پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله چون در پی فتوح رده پدید آمد، از منظر سیاسی، اجتماعی و دینی، گفتمانی خاص را در پی آورد که بی‌گفت و گو نمی‌توان آن را حاصل عزم جزم و اتفاق جمعی دولتمردان، اصحاب و نخبگان اسلامی برای گسیل نیروهای فاتح در جهت گسترش سرزمین‌های دارالرحب دانست.

ترکیب نیروهای فاتح از شمالی و جنوبی به خصوص مهاجر و انصار و حضور بادیه‌نشینان و سران وفدهای دیرپیوند که سردمداران‌شان پس از فروپاشی آخرین بقایای حلف‌های مطیبون و ایلاف^(۶) پس از سال هشتم قمری، راه مدینه را پیش گرفته بودند، امر فتوح و انسجام درونی نیروهای فاتح سال نخست خلافت ابوبکر را سخت آسیب پذیر کرده بود.

از یازده تن از فرماندهان منصوب برای مقابله با شورش‌های رده، فرمانده کل و معاونش خالد و عکرمه از بنو مخزوم بودند. صاحبان قبه و اعنه^(۷) که از دیرباز در شمار چند خانواده حکومتگر قریشی حاکم بر مکه به شمار می‌آمدند، امر دفاع و تهیه سلاح را برای حمایت از بازگانی و سیاست و حفظ

ساختار بت پرستانه مکه بر عهده داشتند. آن چه در جریان نبرد با اهل رده پیش آمده بود، انصار و بعضی از مهاجران همراه خالد را در برخورد یکسان با دسته های شورشیان و ناخشنودان از میان اعرابی و عربی (از مرتد معاند تا شاعر پیشه متنبی و تا ناخرسند جفول^(۸) کننده)، سخت نگران کرده بود. گرچه خالد و عکرمه توانستند، به رغم مخالفت عمر (شخصیت دوم و مشاور عالی تصمیم سازی خلافت)، با تکیه بر حمایت خلیفه اول و با همراهی بدویان دیر پیوند، مخالفان سیاسی حاکمیت مدینه را با مخالفان دینی یکسان محسوب دارند و آنان را از دم تیغ بگذرانند، اما همین پیروزی خشن آن هم با فاتحان مخزومی و بدنه بدوی از میان اعراب، دشواری هایی برای حاکمیت مدینه به دنبال آورد که از این لحظه با حضور آن فاتحان در مدینه تشدید می شد.

شاید امر فتوح، که با ورود به عراق از چندی قبل توسط مثنی بن حارثه شیبانی پیشنهاد شده بود، می توانست سرداران فاتح خاندان های نیرومند احلاف قریش را در پی یافتن زمین و اموال و گسترش اسلام به آن سو گسیل دارد و مشغول گرداند و ذهنشان را که پس از کسب و جاهت دینی حاصل از سرکوب مرتدان، می رفت تا به سابقه دیرینه قبه داری و اعنه بانی، به سهم ستانی از خلافت مشغول شود، به جای دیگر منصرف گرداند. با عنایت به چنین سابقه ای، نیروهای نظامی فتوح که از راس هرم، صیغه مخزومی داشت و قاعده بر سلوک اعرابی می رفت، به سوی عراق (مدائن) و شام (دمشق) رهسپار شدند.

در این جا برای شناخت نیروهای حاضر و همراه در بدنه هر دو شیوه از فتوح، مناسب است به اصناف امت پس از پیامبر گرامی خداصلی الله علیه وآله اشاره کنیم. در تفسیر طبری آمده است:

لقد ترک النبی الناس یوم توفی علی اربع منازل: مؤمن مهاجر، و الانصار، و اعرابی مؤمن لم یهاجر... و الرابعة، التابعون باحسان؛^(۹)

روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دیدار معبود شتافتند، مردم بر چهار مرتبت بودند: ۱- مؤمن مهاجر ۲- انصار ۳- اعرابی مؤمنی که هجرت نکرده بود ۴- تابعان از راه احسان.

همه کسانی که پیش از فروپاشی شرک در سال هشتم قمری برای دفاع از دین خدا و نجات از حصار شرک و حفظ دین و یافتن مفرو و پناهگاه از مکه یا مکان های دیگر به مهاجر نبوی، مدینه هجرت کردند، مؤمن مهاجرند.

از اینان تنی چند در ساختار قدرت و تاسیس حاکمیت قریشی بر مبنای پیوند دو خاندان تیم و عدی نقش داشتند و در کسوت نظامی، سیاسی و اقتصادی از ارکان خلافت نو پا به شمار می رفتند.^(۱۱)

دسته دیگر که اکثر مهاجران را با خود داشت در اجزای حاکمیت، در مشاغل پایین تر به کار گمارده شده بودند. تنی چند، به تعداد انگشتان، پس از پیامد سقیفه و انتخاب خلیفه ناخشنودانه از این ماجرا به سابقه الفت با بیت نبوت، با حاکمیت به حزم می رفتند و از توغل در وظایف حکومتی تن می زدند.

دسته دوم، یا ناصران دین خدا در فقدان پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله، به رغم آن که برای پیش گیری از پس افتادن از قدرت، دست به اقدام زدند^(۱۲) ولی چون در تدبیر و تمشیت امور سیاسی، در فهم ساختار قدرت قریشیان و در تحلیل درست بدنه آن ناتوان بودند، با آن همه جهاد و سابقه، ناگهان در چنبری افتادند که نجات از آن به بهای از دست دادن وجهه سیاسی آن ها تمام شد.

پس از آن به ناچار برای حفظ هویت خویش و نجات از سقوط حتمی، به حاکمیت ناخواسته قریشیان تن دادند. دیری نپایید که زعیم^(۱۳) یکی از دو شاخه توانمندشان که به ملاحظات حفظ جان و در پی تحصیل مفراز مدینه گریخته بود به طرز مرموزی در شام جان باخت.

مرغ دانا که می رمید از دام باهمه زیرکی به دام افتاد

اینان در بدنه نظامی فتوح در مراتب دوم و سوم و فروتر بودند و به تبع در بهره بردن از غنیمت و زمین ها و اموال حاصل از فتوح، سهم کمی داشتند. این دو صنف که ذکرشان رفت، عربی اند.

دسته سوم، اعراب غیر مهاجرند که چون در فتح تغلبی نقشی چشمگیر داشتند، بعدا توصیف دقیق تری از آن ها به دست خواهیم داد.

اعرابی، مفرد اعراب، به بدوی گفته می شود در مقابل حضری. نام

دیگر آن‌ها وبری است برابر مدری که به شهرنشینان اطلاق می‌شود. به چادرنشینان غیر مستقر در مکان ثابت که از مو و کرک احشامشان سرپناه و تن پوش می‌سازند و به دنبال آب و چراگاه از نقطه ای به نقطه دیگر در حرکت‌اند، اعرابی گفته می‌شود، همانسان که به شهرنشینان مستقر در مکانی برآمده از خشت خام یا پخته، عربی می‌گویند.^(۱۳)

ابن تیمیه در کتاب الاقتضاء گفته است:

ان لفظ الاعراب هو فی الاصل اسم لبادية العرب. فان كل امة لها حاضرة و بادية، فبادية العرب، الاعراب. و قد يقال: ان بادية الروم، الارمن و نحوهم...^(۱۴) لفظ اعراب در اصل نامی است برای چادرنشینان عرب. هر امتی، دارای شهرنشینان و چادرنشینان است. چادرنشینان عرب، اعراب و چادرنشینان روم، ارمنیان و همسان آن‌هایند.

اعرابی دارای چهار خصلت است:

اذا كان بدویا، صاحب نجعة، وانتواء و ارتیاد للکلا، و تتبع لمساقط الغيث؛^(۱۵) زمانی می‌توان برکسی یا قومی نام اعرابی نهاد که غیر شهرنشین و صاحب چراگاه باشد، و به نوع (پی گیری امور جوی از طریق ستارگان) باور داشته باشد و برای یافتن چراگاه بکوشد و محل نزول باران را پی جویی کند.

ابن انباری در کتاب الزاهر آورده است:

قال الفراء: الاعراب، اهل البادية و العرب اهل الامصار؛^(۱۶)

فراء گفته است: اعراب بادیه نشینان و عرب شهرنشینان‌اند.

پس از آن که همه جزیره العرب به اسلام پیوست، اصطلاح مدنیت منبعث از مدینه که مرکز اجتماع، تمدن و اداره اسلام شد، در مقابل اصطلاح تعرب استعمال می‌شد و شاخص این هویت، هجرت بود. آن‌ها که از مکه یا مکان‌های دیگر قبل از سقوط پایگاه شرک به مدینه هجرت کرده بودند، مؤمن مهاجر بودند و آن‌ها که پس از آن هجرت کردند، مهاجر شناخته نمی‌شدند، بلکه از ثواب جهاد و نیت دینی بهره می‌بردند:

لا هجرة بعد الفتح، ولكن جهاد و نية؛^(۱۷)

پس از فتح مکه، هر سفری به سوی مدینه هجرت به حساب نمی‌آید، بلکه در عداد جهاد و نیت است.

در دایره بزرگ تر، مدنیت و تعرب را، دارالاسلام نامیده و تا پیش از فتح مکه در مقابل دارالشرك به کار می بردند و پس از فتح مکه آن را در مقابل اصطلاح دارالحرب می نهادند. در این جا فارق اعرابی و عربی که دو اصطلاح برای ترکیب جامعه اسلامی همه اعصار و زمان هاست، مدنیت است. هر چند تعرب بعد از مدنیت حرام شده، خروج از اعرابی گری و پیوستن به مدنیت اسلامی به سادگی امکان پذیر است.

در شرح السیر الکبیر شیبانی آمده است:
فاذا وطن الاعرابی مصرا من امصار المسلمین فقد خرج عن الاعرابیة؛^(۱۸)
اگر اعرابی در شهری از شهرهای مسلمین سکنا گزیند، از اعرابی گری خارج می شود.

نیز ابن سعد در الطبقات الکبری، در داستان ام سنبله اسلمی آورده است:
ان اسلم لیسوا باعراب، هم اهل بادیتنا و نحن اهل قاریتهم، اذا دعونا هم اجابوا، و ان استنصرناهم، نصرونا.^(۱۹)

براساس این روایت، پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه وآله هدیه ام سنبله از قبیله اسلم را پذیرفت و آن گونه که از حدیث شریف استنباط می شود، ملاک دیگر برای خروج از اعرابی گری، هم پیمانی با اهل مدینه است. در این صورت به سبب مراد و معامله با شهرنشینان خصلت اعرابی گری از آن ها زایل می شود و خصایل همساز با مدنیت در آنها پدیدار می گردد.

در اصل وضع این راه برای خروج اعرابیان و پیوستنشان به مدنیت، جای هیچ شک نیست و یکی از دو راهی است که در جامعه اسلامی فرا روی آنان گشوده شده است. ولی گویا این حدیث را برای آن ساخته باشند تا بخواهند قبیله اسلم را که اولین دسته از بیعت کنندگان از غیر مهاجر و انصار بود تقدیس کنند و بر آن جامه مدنیت بیوشانند تا با کسب اعتبار برای بیعتشان راه را بر سخنان معارضان در باب خلافت ببندند.

در مقابل اگر اعرابیان پس از ورود به مدنیت بار دیگر در صدد رجوع به بادیه باشند، این کارشان از گناهان کبیره محسوب می شود.

در حدیث آمده است:

ثلاث من الكبائر: التعرب بعد ان کان مهاجرا و کان من رجع بعد الهجرة الی

موضعه من غیر عذر، یعدونه کالمرتد...؛^(۲۰)

سه چیز از گناهان بزرگ است: بعد از هجرت و پذیرش مدنیت، به اعرابی‌گری روی آوردن و کسی که بدون عذر پس از مهاجر شدن، به بادیه برگردد و با اعراب در آن جا سکنا گزیند در شمار مرتدان است.

بریده بن حصیب اسلمی به دوست صحابی اش سلمة بن اکوع گفته است: ارتدت علی عقیبک؛ تعربت! فاجابه سلمة: معاذالله انی فی اذن من رسول الله صلی الله علیه وآله؛^(۲۱)

آیا مرتد شدی و از مدنیت به تعرب پیوستی! او در جواب گفت: پناه بر خدا من از پیامبر خداصلی الله علیه وآله اجازه دارم. در مسند احمد بن حنبل آمده است که یکی از اصحاب، کسی را سرزنش کرد و گفت:

یا ابن الذی تعرب بعد الهجرة؛^(۲۲)

ای پسر کسی که پس از هجرت (درک مدنیت) به بادیه پیوست و اعرابی شد.

عنوان دسته چهارم، یعنی تابعان از راه احسان، بر مسلمانانی اطلاق می‌شود که شاهد حضور پیامبرگرامی خداصلی الله علیه وآله نبوده و به عیان آن چه در ابتدای نهضت اسلامی از جهاد و اخلاص و ابتلا رخ داده است، ندیده‌اند، ولی بر فطرت پاک و بر مبنای خرد، به انتخاب دست زده و اسلام را نیکو گزیده و بدان دل بسته‌اند.

برای آن که اهمیت شهر و صحرا را در مطالعات مردم شناسی تاریخی باز شناسیم به تعریف آن دو می‌پردازیم.

مدنیت و بدویت در جامعه اسلامی (بیابان و خیابان)

صحرا تقریباً یک سوم مساحت جهان را در بر می‌گیرد و در جهان عرب ۹۶/۵٪ مساحت مصر و ۴۰٪ مساحت عراق و یک سوم مساحت سوریه و بخش عمده شبه جزیره عربی را شامل می‌شود.

بر این اساس، اهمیت پژوهش‌های مردم‌شناسی اجتماعی، (Socioanthropology) در جوامع بدوی آشکار می‌شود.^(۲۳)

مدینه، (Medinta) کلمه ای آرامی است و بر جایی اطلاق می شود که در آن دستگاه قضا دایر باشد. دین، (Dino / Daena) که در زبان های سامی، معنایی نزدیک به هم دارد، و برخی از خاورشناسان آن را از فرهنگ فارسی دانسته اند و در ترکیب بلدینی در زبان بابلی (Beldini) به معنی رئیس قضا یا قاضی القضاات استعمال شده است، بالغت مدینه خویشاوندی دارد.

«یوم الدین» در قرآن کریم به معنی روز پاداش و دیان در استعمال عصر جاهلی در بیان اعیان حرمازی خطاب به پیامبر گرامی خداصلی الله علیه وآله: «یا سید الناس و دیان العرب» به معنی قاضی است^(۲۴).

با این حساب می توان گفت، مدینه به مکانی گفته می شود که عدالت و امنیت بیش از هر جای دیگر در آن یافت شود، زیرا چنین مکانی مقرر سلطه و حکومت است.^(۲۵)

مدینه در اصطلاح ادیان ابراهیمی، به جایی گفته می شود که حاکمیت و دولت دینی در آن استقرار یافته باشد. در این معنا فرق مدینه با قریه در این است که قریه گرچه می تواند محل ظهور بعثت و رسالت باشد ولی محل استقرار دولت و حاکمیت نیست.

در اسلام، مدینه هم محل استقرار دولت شد و هم محل اکمال و اختتام مدنیت الهی.

دو اصطلاح قریه و مدینه نشان از ظرف تمدن دارند.

مدینه آرامی و قریه (کور، خور، کفر، خابور، گرد، گراد) در زبان های سامی و غیر آن، نشان استقرار است و در مقابل بادیه و زندگی غیر مستقر به کار می رود. بعضی از پژوهشگران بر آن اند که شهر اسلامی، واحدی است متشکل از سه منطقه: شهر، که منطقه درجه یک و مرکز است. در اطراف آن منطقه کشاورزی ای قرار دارد که مستقیماً تابع شهر است. در اطراف منطقه کشاورزی، منطقه ای بیابانی قرار دارد که با شهر فاصله دارد. این منطقه تابع شهر نیست و مردم آن براساس کوچ زندگی می کنند.

رقابت، بین منطقه بادیه نشین و کشاورز پدید می آید نه بین بادیه نشینان و شهرنشینان.^(۲۶)

نظر این پژوهشگر خالی از وجه نیست، زیرا در تعبیرهایی که بدویان علیه شهرنشینان به کار گرفته اند، نسبت به کشاورزی توییخ های فراوان رفته است^(۲۷). اما این سخن به آن معنا نیست که رقابت و اختلاف بین بادیه نشینان و مرکزیت را نادیده بگیریم. شاید به سبب تماس بیشتر بادیه نشینان با کشاورزان چنین رقابت و اختلافی شدت یافته و نمایان تر شده است ولی در هر حال اختلاف بین فرهنگ بادیه و فرهنگ مدنی امری است که قاطبه پژوهشگران بر آن اتفاق دارند.

انواع فتوح و نحوه گسترش اسلام

به گواهی تاریخ دو شیوه از ابلاغ و ترویج دین توسط مسلمین معمول بوده است: فتح نظامی و فتح قلبی. طبیعتاً وقتی سخن از فتوح به میان می آید، شیوه نخست بیش از دومی به ذهن متبادر می شود. شیوه نخست به رغم آن که سرزمین های وسیعی را بر حوزه تصرفات اسلام افزود، مشکلاتی نیز در پی آورد.

در بررسی شیوه ابلاغ اسلام به ملت های دیگر، گرچه اتفاق نظری بر سر یک روش بین فقیهان حجاز و عراق به چشم نمی خورد، ولی بعداً امویان که خواستار آن بودند تا دامنه تصرفات خود را به سبب ناخشنودی از حجاز و عراق در سوی دیگر و در امتداد دریا بگسترانند، با انتقال نسلی از فقیهان و ارباب سیره و سیراز حجاز به شام، تعریف و شیوه جدیدی از فتوح را بنیاد نهادند که در مقایسه با آن چه در مکاتب تاریخی حجاز و عراق وجود دارد، تفاوت های کارکردی قابل توجهی در آن به چشم می خورد.

مخالفت فقیهان و ارباب سیره و نوازل و مقاسم با این شیوه از فتوح به دو جهت بود: نخست آن که به صلاحیت و اسلامیت کار اطمینان نداشتند و دوم آن که این راه را با آن چه در عصر راشدین طی شده بود مغایر می یافتند. با این همه مسلمینی که در فتوح عصر راشدین شرکت کرده بودند، یکدست نبودند. بسیاری از بادیه نشینان دیر پیوند که هنوز از اسلامیتشان بیش از سه یا چهار سال نمی گذشت، با حفظ ذهنیت قبایلی در آن گام نهاده بودند ولی با توجه به نتایج شگرفی که به مدد اتحاد و وجود انگیزه های معنوی و

هم سرنوشتی یکسان نسبت به مسائل جهان و دینشان حاصل شده بوده، سرزمین های گسترده ای با اموال و امواج انسانی در اختیارشان قرار گرفت. فتوح نگاران نخستین هم گرچه در پدید آمدن پیروزی ها سخن آورده اند، ولی از تذکر به ضعف و تشتت بازمانده و از چنین زمینه هایی در نگارش یاد کرده اند.

بلاذری در فتوح البلدان آورده است:

قالوا لما فرغ ابوبکر من اهل الردة، رای توجیه الجیوش الی الشام، فکتب الی اهل مکة و الطائف و الیمن و جمیع العرب بنجد و الحجاز یستنفرهم للجهاد، و یرغبهم فیه و فی غنائم الروم، فسارع الناس الیه من بین محتسب و طامع، و اتوا المدینة من کل اوب؛^(۲۸)

چون ابوبکر از اهل رده فارغ شد، چنان دید که سپاهیان را به شام گسیل کند. پس به اهل مکة و طائف و یمن و همه اعراب نجد و حجاز نامه نوشت و آن ها را به جهاد و غنیمت های روم فراخواند و ترغیب کرد. مردم در هیئت دو دسته مؤمن به جهاد و طامع غنائم، به دعوتش پاسخ گفتند و از هر نقطه به سوی مدینه رهسپار شدند.

دلبستگی قبیله ای اعراب از سویی و دنیا دوستی سران عرب از سوی دیگر، بخشی از ره آورد فتوحی بود که از دو سمت، جامعه اسلامی را به سوی دو قطب متنافر می کشاند. قطبی، آزمون های جاهلی ایام العرب را در بیان اغراق آمیز از فتوح و در هویت قبایل ناکام در صحنه تعیین گری سیاسی و ملزم به تبعیت از قریش ایلاف، نمایان می کرد و از گاه کوه می ساخت و قطب دیگر رودهای خروشان، کشت زارهای سبز، چشمه های جوشان، تاکستان ها، زرو سیم و پرنیان را با قحطی حجاز و نجد و نان جوین و پوشینه پشمین مقایسه می کرد و بیش از هر چیز دل بدان بسته بود و می گفت:

و کیف ندع هذه الاعین المتفجرة، و الانهار و الزرع و الاعناب و الذهب و الفضة و الحریر، و نرجع الی قحط الحجاز و جدوبة الارض و اکل الشعیر و لباس الصوف؟^(۲۹)

چگونه این چشمه های جوشان و رودهای خروشان و کشت زارها و تاکستان ها و زرو سیم و پرنیان را رها کنیم و به خشکسالی حجاز و بی حاصلی

زمین آن برگردیم و به خوردن نان جوین و پوشینه پشمین بسنده کنیم؟ سخن خالد بن ولید در عراق که به نظر می‌رسد در مواجهه با پرسش‌هایی از علت حضور در آن سرزمین، بیان شده باشد مشعر بر چنین نگاهی از فتوح است:

وقام خالد خطيبا يريغيبهم في بلاد العجم، ويذهدم في بلاد العرب، وقال: الا ترون الطعام كرفغ التراب و بالله لو لم يلزمننا الجهاد في الله و الدعاء الى الله عزوجل و لم يكن الا المعاش لكان الراي ان نقارع على هذا الريف حتى نكون اولي به و نولي الجوع و الاقلال من تولاه ممن اثاقل عما انتم عليه؛^(۳) گرچه دقیقا از محتوای پرسش‌های نیروهای تحت فرمان خالد بی‌خبریم، ولی از خلال متن مبهمی که بخشی از پاسخ خالد را تشکیل می‌دهد، به دست می‌آید که وی بر تشویق به فتح عراق به سبب فزونی روزی در آن دیار و ستاندن آن از حاکمانش و سپردن به سربازان مسلمان در طی یک جابه‌جایی نظامی، تاکید دارد.

آن چه بیان شد بخشی از بدنه نظامی فتوح و سران را آشکار می‌کند ولی این همه آن چه که باید باشد نیست. در بخشی اندک از بدنه، مجاهدان مخلصی حضور دارند که به قصد اعلاي کلمة الله جهاد را بی‌نام و نشان برگزیده‌اند؛ گرچه در تصمیم‌سازی و هدف‌گیری کمترین نقش ندارند. از سوی دیگر فقهای نامدار حجاز، جز آن‌ها که با مکتب سیرنگاری اموی همراهی کردند، به سلامت فتوح اموی و عباسی به تردید نگریسته‌اند، گرچه درباره فتوح راشدون ساکت مانده‌اند.

در عصر عباسیان این تردیدها در پوشش انذار و اخطار نمایان می‌شد و وقتی از ابوحنیفه و مالک و شافعی در مورد آن سؤال می‌کردند، غالبا با این پاسخ مواجه می‌شدند که از آن چیزی نمی‌دانند! چون از مالک پرسیدند که کدام بهتر است، المرابطه (دفاع) یا جنگ در سرزمین دشمن؟ گفت: نمی‌دانم!

عبدالله بن مبارک مروزی (۱۱۸-۱۸۱ ق) از مخالفان جهاد در سرزمین دشمن بود. این دو بیت که او از رباط طرسوس در جزیره برای فضیل بن عیاض (متوفای ۱۸۷ ق) فرستاده است با کنایه‌ای مخالفت خویش را با آن

بیان می کند:

یا عابد الحرمین لو ابصرتنا

لعلمت انک بالعبادة تلعب

من کان یخضب خده بدموعه

فنجورنا بدمائنا تتخضب

ای عابد حرمین اگر دیده بگشایی و ما را بنگری درمی یابی که تو با عبادت، دل مشغول کرده ای، تو کسی هستی که گونه از اشک چشم رنگین می کند و ما سینه هایمان با خونمان رنگین می شود!

خلاصه کلام، ما با دو نحوه از گسترش اسلام در تاریخ اسلام، بعد از پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه وآله برخورد می کنیم:

۱- نحوه ای که برای گشایش دارالحرب و انضمام آن به دارالاسلام متوسل به شمشیر شده است و سرزمین های بیزانس (روم شرقی)، ایران و بخش هایی از افریقا و اروپا را به تصرف در آورده است، با این کار بخش های عظیمی از جهان آن روزگار به قلمرو اسلام پیوست و اسلام گسترش جغرافیایی یافت. این حرکت از زمان خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه شروع شد و در عصر عمر و عثمان در عصر راشدون - جز عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام - ادامه یافت. امویان و عباسیان نیز بدان پرداختند. این فتح را ما فتح تغلیبی می نامیم چه به صلح بوده باشد چه به عنوه.

۲- نحوه ای که با شیوه بیان کارکردی و عرضه اسلام از طریق اقناع و هدایت خلق به نشر آن پرداخته، و در راه گسترش دین به شمشیر دست نبرده و اگر گاهی مجبور به استفاده از شمشیر بوده فقط موانع و مزاحمت ها را از سر راه برداشته است. این نحوه از گسترش اسلام که به فتح دل ها می پرداخته و تربیت مسلمان دین باور و مهذب را که خود مدافع اسلام باشد مدنظر داشته نه فتح سرزمین و عده و عده، ما فتح قلبی و یا ایمانی می نامیم.

در فتح اول، اسلام از حیث جغرافیایی گسترش می یافت و بر تعداد مسلمانان افزوده می شد ولی در فتح دوم، به تهذیب نفوس و ترویج مبانی معرفتی و عرفانی اسلام پرداخته می شد، و شمار مؤمنان افزونی می گرفت.

اگر سیر جغرافیایی فتح از نوع اول را از نظر بگذرانیم، اسلام از حجاز به شام و

مصر و آفریقا و سرانجام اروپا و فلات ایران و بخش‌هایی از شبه قاره‌ره می‌سپارد. ولی در سیر جغرافیایی فتح از نوع دوم، از یمن به عراق و از عراق به جبال و طبرستان و گیل و دیلم و بخش‌هایی از خراسان، مثل نیشابور و بیهق و سبزوار و بعد از آن به هند و چین و آسیای جنوب شرقی می‌رسد. این مقاله به پژوهش در علل و اسباب، اهداف و دستاوردهای هر دو فتح می‌پردازد، با این فرض که اسلام اولی بر مبنای ترکیب بنیه اعرابی و نگاه نجدی، گرچه به فتح سرزمین‌هایی نایل شد ولی نتوانست به تاسیس تمدنی منبعث و خود جوش به مقتضای نگاه معرفتی قرآنی دست بزند. در نتیجه به بهره‌گیری از دستاوردهای تمدنی ملل مفتوح پرداخت و نظام اداری، اقتصادی و ساختارهای منطبق با آن‌ها را پذیرفت و نتایج علوم رایج در آن سرزمین‌ها را به شیوه‌ای تلفیقی به کار گرفت. در نتیجه، با به‌کارگیری این علوم و کارکردهای تمدنی آن، به ترکیب تمدنی تلفیقی و متشابهک دست یافت ولی سنت علمی منطبق با راهبردهای قرآنی را به دست نداد. این تمدن عظیم گرچه حجم انبوهی از دستاوردهای تلفیقی و تملیکی علوم را عرضه کرد و شمار فراوانی از نخبگان و دانشمندان را تربیت نمود ولی چون نتوانست به سنتی علمی، منطبق و همسو با نظام معرفتی و دینی خود دست یابد، از قرن پنجم به تلاشی و ضعف رونهاد و دیگر نتوانست از حیث علمی خود را بر پا دارد.

این شکست ناشی از ترکیب حضور اعرابی، نگاه نجدی و عجز نخبگان (صفوه: Elite) آن در طراحی یک نظام معرفتی براساس هستی‌شناسی و انسان‌شناسی قرآنی بود، در نتیجه حضور بی‌شمار تسلیم‌شدگان ناکارآمد و فقدان یک طراحی مناسب با ابعاد جامع علمی، اداری و اقتصادی از سوی نخبگان و کارشناسان (خبیر: Expert)، ملل و تمدن‌های مفتوح را با سابقه میراثی و تمدنی خود بر بالای سر نخبگان فاتح چنین فتوحی نشانند.

بخش عظیمی از روشنگران و فرزندان و خردمندان، عملاً از چنین حرکتی ناخرسند شدند و در دسته‌های معارض، جریان سومی را بنیاد نهادند که هم بر نخبگان حمله می‌برد و هم بر خبیران و کارآزمودگان غیر عرب حاکم بر نظام اداری و اقتصادی و علمی جهان اسلام.

حاصل این ساز و کار، شعوبی‌گری و هجوم بر آریستوکراسی بی‌هنر اعراب حاکم و تمجید از ملل مغلوب بود. آن چه این حرکت در پی داشت، تلاشی تمدنی بود غیراصیل و ناسازگار با نظام معرفتی دین اسلام.

در نگاه دوم، یعنی فتح قلبی، اگرچه مروجان چنین نحوه از عرضه اسلام، عملاً نتوانستند جز در مواضعی از سرزمین‌های جهان اسلام به تاسیس حکومت دست زنند ولی توانستند طراحی مناسبی از نظام معرفتی قرآنی به دست دهند. همسویی راهبردها و رهیافت‌ها، تعریف روشن از انسان، تبیین جایگاه او در نظام واره معرفتی، به کارگیری علوم در جهت مسیر تعامل و تعالی انسان و نشان‌گیری کرامت‌مدارانه، عملاً توفیق ماندگاری این جریان و انطباق عقلانی آن را با نیاز فطری انسان، تضمین کرده است.

اسباب دوام این فتح یا نگاه معرفتی آن، به حضور عنصر عربی، نگاه علوی، راهبری نخبگان در راس هرم و وجود ترکیب منسجم کارآزمودگان و فرزندانگ است. در این فتح که فاتحانش «اهل البصائر»^(۳۱) اند، تکیه بر فهم دینی مناط اعتبار است نه سابقه دینی.^(۳۲)

نسل پرورش یافته این حرکت، با برافراشتن پرچم عدالت خواهی علوی و نگاهی جامع به حیات و هدفداری، به تفسیری معقول از اسلام و تاسیس مدنی موزون و متعادل دست یافت که بار عقلانیت آن بردوش بخش عظیمی از اندیشمندان مؤمن قرار دارد.

تمدن‌های فاطمی، حمدانی و بویهی، صرفاً از حیث طرح معقول علم محوری، آن هم نه به طور جامع، بخش اندکی از کارکرد تاریخی این حرکت است. اگر فتح اول به اشعری‌گری راه برد و در برابر عقلانیت و ابداع متفکران، سد برافراشت، فتح دوم به عرضه طرح جامعی از اسلام توفیق یافت که بر مبنای آن، عدالت علوی و کرامت‌انسانی را در آوردگاهی از جولان عقل و عرفان و هنر قدسی در تاریخ پدیدار کرد.

حاصل این نگاه، تمدنی بالنده و حاکمیتی فرخنده بود که بر بنیاد حضور حاکمان حکیم و متحلی به دو صفت عدل و عفت^(۳۳) پی نهاده شد.

پی‌نوشت‌ها

- صادق آئینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷) ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.
۲. محمدبن عمرواقدی، کتاب الردة، تحقیق یحیی جیوری (بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ق) ص ۸۴-۲۳۱ و احمدبن اعثم کوفی، کتاب الفتوح (حیدرآباد هند، دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۸) ج ۱، ص ۷-۸۷.
۳. از قرن دوم به این سو، لفظ «سیره»، جمع «سیره» به دو معنا استعمال شده است: مورخان آن را در معنای زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان علیهم السلام و اصحاب به کاربرده‌اند و فقها از آن، روابط دولت اسلامی با امت‌ها و ملت‌های دیگر را مراد کرده‌اند.
- استعمال لفظ سیره در معنای دوم، اولین بار از سوی ابوحنیفه، در دروس فقهی وی در کوفه به کار رفت و بعد از او به اهتمام شاگردانش، مانند، حسن بن زیاد لؤلؤی، ابواسحاق فزاری و محمدبن حسن شیبانی، این اصطلاح کاربردی علمی یافت.
- با تعریفی که شیبانی و بعد از او کاشانی در بدائع الصنائع از این اصطلاح به دست داده‌اند، می‌توان سیره در معنی دوم را که غالباً با صیغه جمع به کار می‌رود، علم روابط بین الملل اسلامی نام نهاد. (رک: محمد بن حسن شیبانی، کتاب السیر، تحقیق و تقدیم مجید خدوری (بیروت، الدارالمتحدة للنشر، ۱۹۷۵ م) ص ۵۳-۵۵ و صادق آئینه‌وند، همان، ص ۲۵۰ و ۲۵۱).
۵۰۴. فقهایی نامدار حجاز و عراق، چون ابوحنیفه، مالک و شافعی در باب فتوح عصر راشدین به حزم و احتیاط رفته و در مجوز فتوح درس‌رزمین دشمن در عصر اموی و عباسی مخالفت کرده‌اند. سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ ق) از مخالفان جهاد ابتدایی است. وی حروب الاعتداء را منع کرده است.
- آن چه از ابن عمر (متوفای ۷۳ ق)، سفیان ثوری، ابن شبرمه (متوفای ۱۴۴ ق) عطاء (متوفای ۱۱۴ق)، عمروبن دینار (متوفای ۱۲۶ق) نقل شده، همگی جهاد را تطوعی دانسته‌اند نه فرض و گفته‌اند: «ان الامر للندب، و لا یجب قتالهم الا دفعا لظاهر قوله تعالی: فان قاتلکم فاقتلوهم و: و قاتلوا المشرکین كافة كما یقاتلونکم كافة».
- ابن صالح از مشاهیر عالمان اسلامی گفته است: «ان الاصل هو ابقاء الکفار و تقریرهم، لان الله تعالی ما اراد افناء الخلق، و لا خلقهم لیقتلوا، و انما یبیح قتلهم لعراض ضرر و جدمنهم».
- این تمییه در این باب بر این رای است که: «القتال لمن یقاتلنا، اذا اردنا اظهار دین الله».
- نظر دکتر وهبه زحیلی یکی از محققان معاصر عرب این است که: «لا یفهم من الفرضية ان الجهاد مبدا هجومی عدوانی و انما هو علی العکس، مبدا وقائی».
- مخالفت اینان با توسعه سرزمین‌ها تحت عنوان فتوح و همراهی با نفس زکیه و برادرش ابراهیم بن عبدالله در جهاد داخلی علیه حاکمیت، باب تخاصم را بین آنان و حاکمیت بازگشود. نتیجه این پیشامد، تازپانه خوردن و مسموم شدن برخی از فقیهان عراق و حجاز شد و عباسیان را بر آن داشت تا فقیهانی موافق اهداف حکومتی خویش بیابند. برآمدن قاضی ابویوسف (متوفای ۱۸۲ ق)، شیبانی (متوفای ۱۸۹ ق)، ماوردی (متوفای ۴۵۰ ق) و فراء (متوفای ۴۵۸ ق) حاصل رویگردانی حاکمیت عباسی از فقیهان مستقل و پشتیبانی از فقیهانی بود که با نظریه‌های فقهی و سیاسی در تقویت حاکمیت عباسی کوشا باشند. از این تاریخ به بعد کتب خراج و سیر و احکام سلطانیه بر مرام و خواست سطره عباسی به نگارش درآمد؛ کتبی که در آن فاتح و سلطان و فقیه همگام بودند (رک: ماوردی، مقدمة، قوانین الوزارة و سياسة الملک، تحقیق رضوان سید، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ مجید

خدوری، الحرب و السلم فی شرعة الاسلام (بیروت، الدرالمجتهدة للنشر، ۱۹۷۳ م) ص ۱۳-۳۳؛ ظافر قاسمی، الجهاد و الحقوق الدولية العامة (بیروت، دارالعلم للمدیین، ۱۹۸۲ م) ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و وهبه زحیلی، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی (دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۲ م) ص ۸۶ و ۸۷.

۶. در عصر مکی قبل از ظهور اسلام، خاندان های حکومتگری از قریش که خود را به قصی بن کلاب منسوب می کردند، ریاست دینی، نظامی، سیاسی و بازرگانی مکه را در دست داشتند.

این مجموعه قریشی از تیره های: ۱- بنو هاشم ۲- بنو امیه ۳- بنو مخزوم ۴- بنو زهره ۵- تیم، عدی و جمح (از تیره های فرودست) ۶- بنو اسد ۷- بنو سهیم ۸- بنو نوفل، تشکیل می شدند.

آب رسانی به حاجیان (سقایت)، پرچمداری (لواء)، پرده داری حرم (سدانت)، متولی گری حرم (حجابت)، مشورت (ندوه) و آبادانی و تعمیر (عمارت) بر عهده بنو عبدالدار بود. پرچمداری نظامی قریش (عقاب) با بنو امیه، اطعام حاجیان (رفادت) با بنو نوفل، رایزنی عمومی (مشوره) با بنو اسد، پرداخت دیات و غرامت های جنگی (اشناق) با بنو تیم، امور نظامی و تهیه سلاح (قبه و اعنه) با بنو مخزوم، رایزنی سیاسی (سفارت) با بنو عدی، تهیه ابزار قرعه کشی در بازی های دسته جمعی (ایسار و ازلام) با بنو جمح و وقف و نذورات دینی (اموال محجره) با بنو سهیم بود.

نظام ایلاف که بر پایه دو سفر بازرگانی زمستانی و تابستانی، به یمن و شام اجرا می شد، بازرگانی و سیاست را از فردی و انحصاری به اقلیت ملی و به نفع قریش در عهد هاشم تغییر داد.

پیمان مطیبون بنا بر نقل لسان العرب، بین بنو هاشم، بنو زهره و تیم در خانه عبدالله بن جدعان منعقد شد: «اجتمع بنو هاشم و بنو زهره و تیم فی دار ابن جدعان فی الجاهلیة، و جعلوا طیبیا فی جفنة، و غمسا ایدیهم فیه، و تحالفوا علی التناصر و الاخذ للمظلوم من الظالم، فسمو المطیبین.»

این پیمان به زبان بنو مخزوم تمام شد. در حقیقت بنو عبدالشمس و بنو هاشم با بنو زهره و متوسطان مکه مثل عدی و جمح، برپا دارندگان چنین پیمانی بودند.

رقابت بین دو حلف ایلاف و مطیبون دیری نباید که به صلح انجامید. مشکلی که بعدا دامنگیر پیمان مطیبون شد، این بود که از پایداری بر اصول و حفظ مصالح بازرگانان، یکی را بایست برمی گزید، که عملا با این پیمان، گزینش منافع بازرگانان با شکست مواجه شد. پیمان سومی برای انجام رسالت پیمان شکست خورده مطیبون پا به عرصه حیات نهاد و بر آن بود تا جایگزین آن شود، این پیمان به حلف الفضول معروف است (رک: ابراهیم بیضون، الحجاز و الدولة الاسلامیة (بیروت، المؤسسة الجامعة للدراسات و النشر والتوزیع، ۱۴۰۳ ق) ص ۸۷-۹۵؛ همو، مقاله «الایلاف و السلطة فی مکه قبل الاسلام»، مجله دراسات، (دانشگاه لبنان، دانشکده تربیت، ۱۹۸۵ م) سال ۱۲، شماره ۱۸، ص ۵-۱۹ و یکتوتو سحاب، ایلاف قریش، رحلة الشتاء و الصيف (بیروت، کومبئو نشر و المرکز الثقافی العربی، ۱۹۹۲ م).

۷. قبه و اعنه (امور نظامی و تهیه سلاح)، بر عهده بنو مخزوم بود. پس از پیشامد رده، فرماندهی کل نیروهایی که برای سرکوبی تعیین شده بودند، خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل، هر دو از بنو مخزوم بودند. از زمان مسلمان شدن این دو تن بیش از چهار سال نمی گذشت. طبیعی بود که سوابق احلاف را با نخوت قبایل همدوش گردانند و از این راه خطاهایی سرزند که در این جا قصد بازگویی آن را نداریم.

۸. در حادثه رده بعضی از قبایل و سرانشان نسبت به دین اسلام تردیدی نداشتند، بلکه با قریش و زعامت سران آن بر مدینه و نحوه انتخاب خلیفه از غیر خاندان پیامبر خداصلی الله علیه وآله مخالفت می ورزیدند، مثل مالک بن نویره یربوعی تمیمی و برخی از جنوبیان. ایبان، نماز می خواندند ولی زکات را در انبار به ودیعه می نهادند و از پرداخت آن به حکومت مدینه خودداری می کردند. نگهداری زکات را «جفول» گویند. مالک گفته بود: من از جانب پیامبر خداصلی الله علیه وآله مامور گردآوری صدقات شمایم، تا آن گاه که امر جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله، مطابق آن چه ما می خواهیم، انجام نگیرد، کسی را در اموالتان به طمع نیندازید.

نظر عمر بن خطاب این بود که اینان تارک الصلاة نیستند، بلکه مانع الزکات اند، پس مرتد نیستند، یک سال مهلتشان دهیم و با آنان نجنگیم تا بازگردند. به بیان دیگر، وی مخالفت سیاسی با مدینه را به مثابه مخالفت دینی با اسلام نمی دانست و جفول را با انکار زکات برابر نمی شناخت. اما نظر خلیفه اول این نبود. او می گفت: «لا والله یا ابا حفص [عمر] ما افرق بین الصلاة و لا الزکاة لانهما مقرونان و الله لو معونی من الزکاة عقلا مما کان یاخذ منهم النبی صلی الله علیه وآله لقاتلتهم علیه ایدا و لو ما حییت... به خدا سوگند ای عمر! من بین نماز و زکات فرق نمی نهم، زیرا هر دو با هم باید ادا شوند. به خدا سوگند اگر به اندازه پاییند شتری از آن چه به پیامبر می پرداختند، از من بازدارند تا زنده ام یا آن ها خواهم جنگید».

در نتیجه چنین نگاهی، مخالفان سیاسی مدینه در شمار مخالفان دینی محسوب شدند و با عنوان مرتد کشته و به آتش سوزانده شدند. (محمد بن عمر واقدی، همان، ص ۵۱ و ۵۲).

۹. رضوان سید، الامة و الجماعة و السلطة (بیروت، الدار اقرا، ۱۴۰۴ ق) ص ۶۹ به نقل از: تفسیر طبری، ج ۶، ص ۳۹.

۱۰. از این کسان باید از ابو عبیده جراح، عبدالرحمان بن عوف زهری و خالد بن ولید از بنو مخزوم یاد کرد.

۱۱. واکنش نابه هنگام انصار پس از وفات پیامبر خدایلی الله علیه وآله حرکتی منفعلانه بود تا شاید قریشیان مهاجر را بر آن دارد که بعد از این در سهم سپاری قدرت آنان را فراموش نکنند و الا انصار را به رهبری مسلمین چه کار؟ از این رو باید گفت آتشی که اینان بر افروختند، خود را با آن سوزاندند و دیگران را گرمی بخشیدند.

۱۲. منظور سعد بن عباده خزرجی است که در حوارین یا حوران شام به طرز مرموزی به قتل رسید و شایعه کردند که جنینش به تیر زده اند!

و قتلنا سید الخرج سعد بن عباده
و رمیناه بسهمین فلم یخط فؤاده

ما جنیان، رهبر خزرج را با دو تیر بی خطا که بر قلبش زدیم، از پای در آوردیم.

(رک: سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲) ج ۱، ص ۱۲۷).

۱۳. ابن منظور، لسان العرب (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۹م) حرف ع و حسین حاج حسن، حضارة العرب فی عصر الجاهلیة (بیروت، المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۰۵ ق) ص ۲۷.

۱۴. محمد شکرى آلوسى، بلوغ العرب فی معرفة احوال العرب (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۱، ص ۱۲.

۱۵. ابن منظور، همان.

۱۶. رضوان سید، همان، ص ۶۰.

۱۷. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۸ و ۲۹؛ صحیح مسلم، شماره ۱۳۵۳؛ صحیح ترمذی، شماره ۱۵۹۰؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۴۶؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۳۹ و مسند احمد بن حنبل، شماره ۱۹۹۱-۲۸۱۸.

۱۸. محمد بن حسن شیبانی، شرح السیر الکبیر، تحقیق صلاح الدین المنجد (قاهره، مطبعة شركة مساهمة مصریه، ۱۹۵۸ م) ج ۱، ص ۹۵.

۱۹. ابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت، دارصادر و دار بیروت، ۱۳۰۸ ق) ج ۸، ص ۲۹۴.

۲۰. ابن منظور، همان.

۲۱. صحیح بخاری و صحیح مسلم، باب فتن ۱۰ و اماره ۸۲.

۲۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲۳. محمد عبده محجوب، مقدمة لدراسة المجتمعات البدویة (کویت، وكالة المطبوعات، ۱۹۸۴ م) ص ۳۰.

۲۴. جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت، دارالحدائث، ۱۹۸۳ م) ص ۲۲-۲۰۱.
۲۵. Ira Japudis (colifornia), Middle Eastern Cities, ۱۹۶۹. P. ۷۴.
۲۶. Tribes and State Formation in the Middle East, P. ۱۱۱.
۲۷. در اشعار اهل بادیه دو چیز نکهیده شده: ریسندهی و کشاورزی. گویی این دو حرفه با شمشیرزی و نیزه پرانی سازگار یست یا به زعم آن ها وابستگان به این دو حرفه نمی توانند از جنگاوری و سلحشوری بهره برند.
- از زبان بادیه نشینان آمده است: «اما ابناء البادية فکانوا یظنون الی الزراعة علی انها من عمل اهل الذلة و الهوان؛ بادیه نشینان نگاهشان به کشاورزان آن گونه است که گویی این کار دلایلن و فرومایگان است!».
۲۸. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق عبدالله انیس الطباع و عمر انیس الطباع (بیروت، مؤسسه المعارف، ۱۴۰۷ ق) ص ۱۴۹.
۲۹. واقدی، فتوح الشام (بیروت، المکتبه الشعبیه، بی تا) ص ۹۸ و ۹۹.
۳۰. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۹ م) ص ۳۵۴.
۳۱. «اهل البصائر» نامی بود که بر آرمان داران بیدار قرن اول قمری اطلاق می شد. اینان گذشته از هیبت و صلابت در عقیده و دفاع که از راه آزموده های جهادی به دست کرده بودند، در درک و شناخت جامعه و طریق صواب از ناصواب از توانی عالی بهره ور بودند.
- بصیرت، که معیار شناخت مؤمن طراز مکتب است، بر شمشیرهایشان حکومت می کرد: «حملوا بصائرهم علی اسیافهم؛ بصیرت هایشان را بر شمشیرهایشان استوار کردند». این ها از راه پیوست با قبایل و کسب موقعیت از آن به صحنه نیامده بودند تا پاسدار منفعت و مصلحت طایفه ای باشند، بلکه نخبگان جهادی عصر خود بودند.
- در نامه ۳۲ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به معاویه بن ابی سفیان، این تعبیر آمده است: «الامن فاء من اهل البصائر؛ [بسیاری از مردم را به گمراهی خویش فریب دادی] جز اندکی از اهل بصیرت که چون تو را شناختند، از تو جدا شدند».
- برخی از پژوهندگان معاصر برآن اند که احتمالاً باید این اصطلاح از صفت «اهل النیة» تولد یافته باشد. اصطلاح اهل النیة بر خلق نیکو و صفای باطن مؤمنان اشعار داشت و از ویژگی های بارز عصر پیامبر گرامی خداصلی الله علیه وآله بود.
- عمر بن حجاج در کربلا، لشکریان اموی را از مقابله با اصحاب امام حسین علیه السلام باز می داشت و آن ها را «اهل البصائر» می نامید. شایان ذکر است که این اصطلاح در نقل محمد مهدی شمس الدین از طبری، «اهل البصائر» آمده است ولی در چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، این اصطلاح یافت نشد. (رک: محمد بن جریر طبری، همان، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۵؛ نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸) ص ۶۸۱ و محمد مهدی شمس الدین، انصارالحسین (بیروت، الدارالاسلامیه، ۱۴۰۱ ق)، ص ۱۸۶-۱۸۹).
۳۲. تکیه بر فهم دینی و شناخت مقتضیات عصر در مقایسه با سابقه دینی بدون آگاهی از عصر و نسل، نخستین بار در سخن مالک بن حارث نخعی آمده است.
- بخشی از اصحاب که در حجاز دل خوش داشته بودند، از تحولات عصر و نسل که در پی فتوح و دست اندازی های کارگزاران اموی عصر عثمان پدید آمده بود، بی خبر بودند.
- اینان چون نمی خواستند با اصلاحات امیرالمؤمنین علیه السلام، مبنی بر مبارزه با انحراف داخلی و استقطاب قریشی همگام شوند، نه بیعت می کردند و نه مسئولیت تن زدن از آن را می پذیرفتند.
- از سوی دیگر، با تصمیم امام علیه السلام برای انتقال مرکز خلافت از حجاز به عراق مخالفت کرده و با استناد به سابقه حضور اصحاب در مدینه، برآن بودند تا نسل جدیدی که پس از فتوح با میانگین سنی سی سال یا در عرصه حیات سیاسی نهاده بود، به بهانه نداشتن سابقه پذیرش اسلام ناتوان

نشان دهند و حضورشان را برای اعتبار خلافت، غیرکافی بدانند. مالک در برخورد با چنین گفتمانی می گوید: «یا امیرالمؤمنین! انا و ان لم نكن من المهاجرین و الانصار، فانا من التابعین باحسان، و ان القوم و ان كانوا اولی بما سبقونا الیه فلیسوا باولی مما شرکناهم فیه... ای امیرمؤمنان! ما اگرچه از مهاجران و انصار نیستیم ولی از تابعان از سر احسانیم. این جماعت اگرچه در پیوستن به اسلام بر ما پیشی دارند ولی در آن چه ما با آن ها شریکیم [اسلام] بر ما پیشی ندارند».

حاصل سخن مالک این است که اینان اگرچه در پذیرفتن اسلام بر ما سبقت گرفته اند ولی چنان نیست که در فهم اسلام بر ما سبقت گرفته باشند. در این جا سخن از چالش بر سر سابقه دینی و فهم دینی است (رک: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م) ص ۱۴۳).

۳۳. عدل و عفت دو صفت ذاتی حاکم اسلامی است.

در نگاه علوی، عدالت باید صفت ذاتی حاکم اسلامی باشد تا در آزمون قدرت کامیاب گردد و در غیر این صورت سقوطش حتمی است: «من نصب نفسه للناس اماما، فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره. فلیکن تادیبه بسیرته، قبل تادیبه بلسانه؛ آن کس که خود را امام مردم قرار داده است، پیش از هر چیز به تربیت نفس خود پردازد و در این راه سیرتش را پیش از زبانش رام عدالت گرداند».

مال از دید امام اگر در غیر آن چه خدا فرموده به کار گرفته شود، بت است و خطر این بت آن گاه افزون می شود که حاکم از عفت ذاتی بی بهره باشد.

عفت، توأم عدل است، اگر عدالت در منطلق حاکم عادل، به معنی توزیع حقوق و حدود و حظوظ امت است، بی هیچ ملاحظه و اعتبار دنیایی، عفت، نظارت بر نفس چنین حاکمی است تا امانت را در پنجه قدرت او در امان نگهدارد. عدالت چهره بیرونی حکومت دینی و عفت، چهره درونی آن است. عدالت بر فعل عمومی حاکم نظارت می کند و عفت بر فعل فردی او. (برای تفصیل بیشتر رک: عزیز سید جاسم، علی بن ابی طالب سلطة الحق (قاهره و بیروت، سینا للنشر و الانتشار العربی، ۱۹۹۷ م) ص ۲۱۵-۲۷۰).

یادداشت:

(۱) چنان که در خلال بحث روشن خواهد شد فتح تغلبی و فتح قلبی که در این مقاله بدان پرداخته می شود با فتح به صلح یا فتح عنوه تفاوت دارد.

منبع: مجلات، تاریخ اسلام، شماره ۲، دکتر صادق آئینه وند

صلح
عزّت آفرین
از زبان امام
حسن علیه السلام

الف) ریشه های تعارض (تعارض دائمی صالحان و نا صالحان)

عهدده داری مقام رهبری امت شایستگی هایی را می طلبد که بدون آن، «نظام امامت» کارآیی لازم برای تداوم مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و حفظ آن را نخواهد داشت. از نظر امام حسن علیه السلام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شایسته ترین ها برای امامت هستند و نیروهای ناصالحی که در سطح جامعه دینی حضور دارند، فاقد صلاحیت لازم برای رهبری اند.

از نگاه امام حسن علیه السلام این دو گروه، در طول تاریخ به هم برخورد کرده اند و نتیجه تعارض آنان، خروج شایستگان از نظام حاکمیت و استیلای ناصالحان بر امت بوده است. در برابر این وضعیّت، صالحان همواره از دو راهکار استفاده کرده اند: ۱. اقدامات تاکتیکی، برای رعایت مصالح فعلی

و به روز جامعه دینی مبارزه اساسی و پیگیری هدف اصلی؛ ۲. تلاش برای کسب حاکمیت و رهبری امت. نمونه‌هایی از سخنان امام حسن علیه السلام پیرامون تعارض یاد شده را می‌خوانیم:

۱. قبل از آغاز جنگ

بخشی از سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام که گویای تعارض مذکور است، چنین است:

امام حسن علیه السلام قبل از جنگ، نامه‌ای به معاویه نوشت و ضمن شرح تعارض جبهه حق و باطل، از وی خواست به شایستگی امام، جهت حکومت، احترام بگذارد و دست از تعارض بردارد. حضرت نوشت:

«فَلَمَّا تَوَفَّى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَنَازَعَتْ سُلْطَانَةُ الْعَرَبِ فَقَالَتْ قَرِيشَ نَحْنُ قَبِيلَتُهُ وَاسْرْتَهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَنَازِعُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّاسِ وَحَقَّهُ... فَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنِي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ كُلِّ آؤَابٍ حَفِيظٍ وَ مِنْ لَه قَلْبٌ مَنِيْبٌ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ دَعِ الْبَغْيَ... وَ أَنْتِ ابْنَةُ الْإِسْلَامِ فِي غَيْكِ نَهَدْتُ الْيَكِ بِالْمُسْلِمِينَ فَحَاكَمْتُكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛^۱ پس از آنکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت، عرب‌ها بر سر فرمانروایی او کشمکش کردند و قریش گفت: ما از قبيله، خویشان و یاران او هستیم. برای شما شایسته نیست که بر سر حق و حکومت او بر مردم، با ما نزاع کنید... عرب‌ها تسلیم شدند. سپس ما با همین دلیل بر قریش استدلال آوردیم؛ ولی آنها همچون عرب‌ها انصاف ندادند... و بر ما با اجتماع به ظلم، مخالفت و با سختی گرفتن چیره شدند... از کشمکش با آنان دست برداشتیم؛ زیرا نگران بودیم که منافقان و آن احزاب از نزاع ما روزنه‌ی عیبی در دین خدا بیابند و با آن، دین خدا را بشکنند یا دستاویزی برای فساد خود بیابند.

ای معاویه! امروز انسان از زورگویی تو در شگفت است، چیزی را غصب کرده‌ای که شایستگی اش را نداری! نه فضیلت شناخته شده‌ای در دین خدا داری و نه اثر پسندیده‌ای در اسلام... پس، از ادامه راه باطل دست بکش و مثل مردم با من بیعت کن، چون خودت می‌دانی که من نزد خدا و هر مؤمن توبه‌کار، خود نگهدار و هرکسی که دل رو به خدا دارد، برای این

کار از تو سزاوارترم. از خدا بترس و از شورش دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار... در این کار با اهل آن و کسی که شایستگی بیشتری دارد، کشمکش نکن... اگر جز اصرار در گمراهی خود را نخواهی، با مسلمانان برای جنگ تو بشتابم...»

این نامه به خوبی مراحل تعارض صالحان و ناصالحان را از لحظه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا لحظه آغاز تعارض عملی امام حسن علیه السلام و معاویه، نشان می دهد. جالب اینکه معاویه نیز در مقابل می کوشد خود را شایسته تر نشان دهد و انتخاب خلفای سه گانه را دلیل شایستگی آنان بر خلافت می شمارد. وی موقعیت خود با امام حسن علیه السلام را به موقعیت پس از پیامبر میان اهل بیت و ابوبکر تشبیه می کند و نتیجه می گیرد که چون شایستگی های خودش بیشتر است، بهتر است امام حسن علیه السلام با او بیعت کند.^۲

۲. بعد از خیانت کارگزاران و فرماندهان

امام بعد از خیانت لشکریان، در نامه ای به معاویه نوشت: «ان هذا الامر لی و الخلافة لی و لأهل بیتی و انّھا لمحرمّة علیک و علی اهل بیتک، سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو وجدته صابرين عارفين بحقی غیر منکرین ما سلمت لک...»^۳ ولایت و خلافت، متعلق به من و خاندان من بوده و بر تو و خاندانت حرام است. این را از رسول خدا شنیدم. اگر افرادی صبور و آگاه به حقم بیابم، آن را به تو نمی سپارم...» پس از صلح، معاویه بر فراز منبر رفت و گفت: «حسن بن علی مرا شایسته خلافت دید و خود را برای این امر، صالح ندید.» امام برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی و برشماری فضائل اهل بیت، مانند آیه تطهیر، مباحله، حدیث کساء و... که هریک اشاره ای به شایستگی های غیر قابل انکار اهل بیت بر ولایت و رهبری دارد. فرمود:

«انّ معاویة بن صخر زعم انّی رایته للخلافة اهلاً و لم ارنفسی لها اهلاً! فکذب معاویة و ایم الله لأنّنا أولى الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غیر انّا لم نزل اهل البیت مخیفین مظلومین مضطهدین منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ایّها الناس انّه

لایعاب احد بترک حقّه و انّما یعاب ان یاخذ ما لیس له...؛ معاویه فرزند صخر گمان می کند من او را شایسته خلافت دیدم و خود را شایسته ندیدم! او دروغ می گوید و سوگند به خدا! من بنابر کتاب خدا و فرموده رسول، از همه مردم به خودشان سزاوارترم؛ جز اینکه ما از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، پیوسته خوفناک و مورد ستم و آزار بوده ایم... ما از کسی نام نمی بریم؛ ولی پی در پی به خدا قسم می خورم که اگر مردم به فرامین خدای سبحان و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گوش می دادند، آسمان بارانش را به آنان هدیه می کرد و زمین برکاتش را می داد و در این امت دو شمشیر اختلاف (جنگ) نمی کرد و تا قیامت سرسبز و خرم بهره می بردند و دیگر تو ای معاویه! در آن طمع نمی کردی. اما چون {خلافت} در گذشته از جایگاه اصلی خود خارج شد و از پایگاه های خود دور شد، قریش در آن به کشمکش پرداختند و همچون توپ آن را به هم پاس دادند؛ تا آنجا که تو نیز، ای معاویه و یارانت در آن طمع کردید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هیچ امتی کار خود را به کسی که در میان آنان داناتراز او باشد، نسپرد، مگر آنکه امورشان پیوسته در تباهی و فرومایگی افتاد تا برگردند.»^۶

۳. هنگام حضور جمعی نزد معاویه

در جمعی که عبدالله بن جعفر، ابن عباس، امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد معاویه بودند، امام حسن علیه السلام در پاسخ به سخنان معاویه، چنین فرمود:

«العجب منک یا معاویة و من قلّة حیاتک و جرأتک علی الله حین قلت: قد قتل الله طاغیتکم و ردّ الامر الی معدنه. فانّت یا معاویة معدن الخلافة دوننا؟ ویل لک یا معاویة و للثلاثة قبلک الذین اجلسوک هذا المجلس و ستّوا لک هذه السنّة. لأقولنّ کلاماً ما انت اهله و لکتی اقول لسمعتّه بنو ابی هؤلاء حولی. ان الناس قد اجتمعوا علی امور کثیرة لیس بینهم اختلاف فیها... و اختلفوا فی سنن اقتلوا فیها و صاروا فرقا للعن بعضهم بعضاً و هی «الولاية» و... نحن نقول اهل البيت انّ الائمة منّا و انّ الخلافة لاتصلح الاّ فینا... و زعم قوم انّهم اولی بذلك منّا حتّی انت یابن هند تدعی ذلک...»^۷

کم حیایی و جسارت تو در پیشگاه خدا، جای تعجب دارد که گفتی: خدا، زورگوی شما را برد و حکومت را به جایگاه اصلی اش برگرداند. ای معاویه! آیا تو جایگاه اصلی خلافت پیامبری و ما نیستیم؟! وای بر تو و سه نفر پیش از تو! کلامی می گویم که تو اهل آن نیستی، بلکه می گویم تا این فرزندان برادرم که در اطرافم هستند، بشنوند. این امت... در موارد بسیاری اجتماع کردند و اختلافی ندارند... و در برخی سنت ها اختلاف کردند و به خاطر آن جنگیدند و فرقه فرقه شدند و برخی برخی، دیگر را لعن کردند و آن طریق ولایت بود... ما خاندان پیامبر می گوئیم امامان امت از ما هستند و خلافت جز در ما شایسته نیست و خدا در کتاب خود و سنت پیامبرش ما را اهل آن قرار داده است و علم در ماست و ما اهل آن هستیم و دانش از هر جهت نزد ما جمع است. گروهی پنداشته اند که به امامت شایسته تراز ما هستند؛ حتی تو ای پسر هند! این ادعا را داری...».

در تمام موارد فوق، امام حسن علیه السلام بر تعارض تاریخی حَقّ جویان و باطل طلبان و صالحان و ناصالحان تأکید و بر جنگ دائمی فاسدان امت، جهت شایسته زدایی از مسند حکومت مسلمانان اشاره می کند. امام ریشه تعارض خود با معاویه را نیز در همین روند می بیند و در واقع، آیندگان را به «جریان شناسی» دقیق از دو طیف مذکور فرا می خواند.

ب) صلح از زبان امام علیه السلام

۱. عوامل بنیادین صلح (دنیا زدگی، عدم دینداری)

اگر در صحنه «عاشورا» دو عامل «دنیا زدگی و عدم دینداری» در نهایت، موجب شهادت امام حسین علیه السلام شد و به قول حضرت «مردم بنده دنیا بیند و شیرینی دین را تنها بر زبان دارند...»^۷، همین دو عامل موجب صلح امام حسن علیه السلام نیز گردید و امام با همین تعبیر (عبیدالدّینا) از آنان یاد کرد.^۸

امام حسن علیه السلام هم دو عامل دنیاگرایی و دین نداشتن را عامل اساسی می داند.^۹

ما به نقاط اوج این رویکرد مردمی اشاراتی می کنیم:

استقبال نکردن از حضور در اردوگاه جنگ

امام حسن علیه السلام از مردم خواست برای جنگ، راهی «نُخَيْله» شوند؛ اما بعد از ۱۰ روز تنها ۴۰۰ نفر آمدند. امام به کوفه برگشت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«يا عجباً من قومٍ لاحياءٍ لهم و لا دين مِرةً بعد مِرةً ولو سلمت معاوية الامر، فأيم الله لانزول فرجاً ابداً مع بني امية والله ليسومتكم سوء العذاب حتى تتمتئون ان يلي عليكم جسيماً. و لو وجدت اعواناً ما سلمت له الامر لانه محرم على بني امية فأف و ترحاً يا عبیدالدنيا...!»؛ شگفتا! از مردمی که پی در پی، نه حیا دارند و نه دین. اگر کار را به معاویه واگذارم، سوگند به خدا با بنی امیه هرگز آسودگی نخواهید دید. آنان چنان شما را بیازارند که آرزو کنید به جای آنان، زنگی بر شما حکم براند. اگر یاورانی بیایم، خلافت را به او نمی سپارم؛ چون حکمرانی برای بنی امیه حرام است. اف بر شما! اندوه بر شما ای بردگان دنیا...»

بعد از شهادت پدر

امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام برای اصحاب خود سخنرانی کرد و فرمود:

«أما والله ثنانا عن قتال اهل الشام ذلّة و لا قلة و لكن كنا نقاتلهم بالسّلامة و الصّبر... ان معاوية قد دعا الي امر ليس فيه عزّ و لا نصفة. فان اردتم الحياة قبلناه منه و اغضضنا على القذى و ان اردتم الموت بذلناه في ذات الله و حاكمناه الله!»؛ سوگند به خدا، خواری و کاستی، ما را از نبرد با شامیان باز نداشت؛ بلکه ما با سلامتی و بردباری با آنان پیکار می کردیم. پس دشمنی، سلامتی را و بی تابی بردباری را فرسوده کرد.

شما با ما می شتافتید در حالی که دین شما پیش روی دنیایان بود. اینک دنیای شما پیش روی دینتان است. ما برای شما بودیم و شما برای ما، ولی امروز علیه ما هستید... همانا معاویه ما را به چیزی فراخوانده که عزت و عدالت در آن نیست. اگر زندگی دنیا را می خواهید، می پذیریم و این خار در چشم را تحمل می کنیم و اگر مرگ را می خواهید، آن را در راه خدا ارزانی می داریم و آن را نزد خدا به داوری می بریم.»

راوی می گوید: همه فریاد زدند: «بل البقیة والحیة؛ ما ادامه زندگی را می خواهیم.»

۲. آثار دنیاگرایی و ...

در یک کلام، صلح امام حسن علیه السلام معلول دو رویکرد مهم دنیاگرایی و ملتزم نبودن به دین توسط مردم، به ویژه خواص است. هر چند این جمله، نقطه ثقل در تصمیم گیری امام است؛ ولی بدان جهت که به مسأله دنیاگرایی مردم و خواص در آن و دوره به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام بارها تأکید شده است، ما فارغ از پژوهش در اصل این عوامل، خود را ملزم می دانیم که به بررسی آثاری که در پی این دو عامل، در رفتارهای مردم، به ویژه خواص بروز کرد، بپردازیم.

آثار دنیاگرایی در قالب های مختلف خود را نشان داد که چهار نمونه از آن را توضیح می دهیم:

عمل نکردن به پیمان

ابن اعثم می نویسد: سپاه معاویه با لشکر قیس بن سعد به جنگ پرداخت و قیس بعد از حوادثی که برای امام حسن علیه السلام اتفاق افتاده بود (زخمی شدن)، در انتظار حضرت بود. بعد از پخش خبر، معاویه بیکی نزد قیس فرستاد و گفت: دست از جنگ بکش تا صحت گفتار من (زخمی شدن امام تو) برای ثابت شود. قیس هم دست از جنگ برداشت. پس از آن عراقیان قبیله به قبیله به معاویه می پیوستند. قیس جریان را به امام گزارش داد. حضرت به پاخواست و فرمود:

«یا اهل العراق ما اصنع بجماعتکم معی و هذا کتاب قیس بن سعد یخبرنی بان اهل الشرف منکم قد صاروا الی معاویة، اما والله ما هذا بمنکر منکم، لأنکم انتم الذین اکرهتم ابی یوم صفین علی الحکمین فلما امضی الحکومة و قبل منکم اختلفتم ثم دعاکم الی قتال معاویة ثانیة مکرهین فاخذت بیعتکم و خرجت فی وجهی هذا والله یعلم ما نویت فیہ. فکان منکم الی ماکان. یا اهل العراق فحسبی منکم لاتفرونی فی دینی فائی مسلم هذا الامر الی معاویة^{۱۴}؛ ای اهل عراق! من با شما چه کنم؟ این نامه سعد است که می گوید بزرگان شما به معاویه پیوسته اند. هان! سوگند به خدا! این رفتار از شما ناشناخته

نیست؛ زیرا شما همان افرادی هستید که در روز صفین پدرم را به پذیرش حکمیت واداشتید و بعد از پذیرش، اختلاف کردید. پدرم برای بار دوم شما را به نبرد با معاویه فراخواند؛ ولی سستی کردید، تا او به کرامت خدا (شهادت) پیوست. سپس آمدید و با اختیار با من بیعت کردید، من هم پذیرفتم. و در این راه بیرون آمدم و خدا می داند که چه تصمیمی داشتم؛ ولی از شما سرزد آنچه سرزد. عراقیان! دیگر بس است، مرا در دینم فریب ندهید که من این امر را به معاویه واگذار می کنم.»

خیانت به امام علیه السلام

رویکرد دنیاگرایانه خواص را در «قیام و صلح حسنی» درآینه خیانت هایشان می توان دید. روح دنیاخواهی چنان در جان لشکر رخنه کرد که معاویه توانست در لحظات آغازین، همه آنها را بخرد. وی به طور پنهانی جاسوسانی را جداگانه نزد عمر بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شعب بن ربیع فرستاد و به هر یک وعده داد که در صورت کشتن حسن بن علی علیهما السلام بیست هزار درهم، فرماندهی سپاهی از سپاهیان شام و یکی از دخترانش را به او خواهد داد.

امام بعد از آگاهی از این توطئه ها بود که زیرلباس خود، «زره» می پوشید و یک بار که در نماز تیری به سوی پرتاب شد، همین زره، جان او را نجات داد. اما بالاخره در نزدیکی های «ساباط»، شخصی با شمشیر زهرآگین ضربه ای به حضرت زد و او را زخمی کرد. به دستور حضرت، او را به «بطن جریحی» که حاکم شامی مختار بن ابی عبیده بود، بردند. در حقیقت همان روحیه سپاه باطل در ساباط بود که در کربلا نیز حاکم شد و هردو گرفتار یک آسیب تاریخی بودند. امام حسن علیه السلام در همان ساباط به مناسبتی فرمود: «وای بر شما! سوگند به خدا! اگر مرا بکشید، معاویه به هیچ یک از وعده هایی که برای کشتن من داده است، عمل نخواهد کرد. می دانم که اگر دست در دست او بگذارم و با او بسازم، نمی گذارد که به دین جدم بروم و تنها می توانم خدای سبحان را بپرستم؛ ولی گویا فرزندان شما را می بینم که بر درخانه های فرزندان آنان ایستاده اند و آب و غذا می خواهند، ولی آنان دریغ می ورزند. پس دوری و دوری بر شما باد با این کردارتان! «کسانی که

ستم کرده اند، به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه برواهند گشت.»^{۱۳} بعد از این سخنرانی مردم با بهانه هایی که به کار نمی آید، شروع به عذرخواهی کردند.»^{۱۴}

حارث همدانی هم نقل می کند: پس از شهادت امام علی علیه السلام مردم نزد حسن بن علی علیهما السلام آمدند و گفتند: تو جانشین و وصی پدرت هستی؛ ما گوش به فرمان تو هستیم. حسن علیه السلام فرمود: «دروغ می گویند، به خدا سوگند! شما به کسی که بهتر از من بود، وفا نکردید، چگونه به من وفا می کنید؟ چگونه به شما اطمینان کنم در حالی که دلم به شما اطمینان ندارد که راست می گویند. پس قرار ما و شما لشکرگاه مدائن. آنجا نزد من آید.» پس از اینکه مردم به سردی از پیشنهاد وی استقبال کردند و عده کمی در محل حاضر شدند، فرمود: «شما مرا فریب دادید. همان گونه که امام پیش از مرا فریفتید. شما پس از من، همراه کدام پیشوا به پیکار بر می خیزید. آیا همراه آن کافر ستمگر به نبرد می روید که هرگز به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد... او و بنی امیه جز از ترس شمشیر اظهاری اسلام نکردند و چنانچه از بنی امیه جز زن سالخورده دندان ریخته ای نماند، دین خدا را تحریف شده می خواهد، پیامبر خدا چنین فرمود.»

امام حسن علیه السلام بعد از این سخنان، گروهی را به فرماندهی فردی از قبیله کِنده به سوی معاویه فرستاد و دستور داد در «انبار»، لشکر بزند و تا فرمان نرسیده، کاری نکند. وقتی معاویه مطلع شد، در نامه ای به او نوشت: اگر نزد من بیایی، فرماندهی بخشی از نواحی شامات یا جزیره را - که قابل تو را ندارد - به تو می سپارم.

وی پانصد هزار درهم نقداً فرستاد. او پول را گرفت و با ۲۰۰ نفر از یاران و خاندانش به معاویه پیوست. امام بعد از آگاهی از این خیانت برخاست و فرمود:

«هذا الکندی توجّه الی معاویة و غدر بی و بکم و قد اخبرتکم مّرة بعد اخری انه لا وفاء لکم انتم عبیدالدّنیاء...؛ این کِندی است که به سوی معاویه رفت و به من و شما خیانت کرد و من بارها به شما گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیا بید...»

امام شخصی از قبیله مراد را با ۴۰۰ نفر فرستاد و از او در حضور مردم خواست خیانت نکند و به خودش هم گفت که به زودی خیانت خواهی کرد. او با سوگندهایی که کوه ها تاب آنها را ندارد، قسم یاد کرد که چنین نمی‌کند. اما وقتی به انبار رسید، پیک های معاویه آمدند و علاوه بر دادن وعده ها، پانصد هزار درهم نیز تقدیم کردند. و او هم به پیمان خود وفادار نماند. امام بار دیگر فرمود:

«من بارها به شما گفتم که برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی‌کنید. اینک، این رفیق شما مرادی است که به من و شما خیانت کرد و به معاویه پیوست!»^{۱۵}

۳. مصمم نبودن به مبارزه

از دیگر عوارض «دنیاگرایی» که گریبان مردم را گرفت، سستی آنان در مبارزه بود؛ به گونه ای که امام انگیزه ای جدی در آنان برای مبارزه نمی‌دید. لذا وقتی جاریه بن قدامه نزد امام آمد و بعد از بیعت گفت: چرا نشسته ای؟ خدا تو را رحمت کند! حرکت کن پیش از آنکه دشمن به سوی تو راه افتد، ما را به سوی او ببر. امام حسن علیه السلام فرمود: «اگر همه این مردم، مثل تو بودند، رهسپارشان می‌کردم، ولی نصف و یا یک دهم مردم، این عقیده را ندارند.»^{۱۶}

۴. سوء قصد به جان امام

در جبهه امام، روحیه «دنیاگرایی» چنان نظام لشکر را از هم پاشیده بود که آنان حتی آماده تسلیم یا قتل امام خود بودند. طبرانی از ابوجمیله چنین نقل می‌کند:

روزی حسن علیه السلام با مردم نماز می‌خواند که مردی به او حمله برد و با شمشیر بران او زد. حسن علیه السلام به سبب آن ضربه چندین ماه بیمار شد. سپس به منبر رفت و فرمود:

«یا اهل العراق اتقوا الله فینا. فانّا امرؤکم و ضیفانکم و نحن اهل البیت الذی قال الله عزوجل «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهّركم تطهیراً»^{۱۷}؛ ای عراقیان! درباره ما از خدا بترسید که ما امیران و

میهمانان شما مییم. ما آن خاندانی هستیم که خدای عزوجل فرمود: «همانا خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه سازد.»

امام حسن علیه السلام سخن می گفت و مردم می گریستند. در همین باره طبرسی از زید بن وهب نقل می کند:

حسن بن علی علیهما السلام در (راه) مدائن زخمی شد؛ در حالی که درد می کشید، نزد او رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به چه فکر می کنی؟ مردم سرگردانند! فرمود:

«اری والله ان معاوية خیر لی من هؤلاء، یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی و انتهبوا ثقلی و اخذوا مالی و الله لئن أخذ من معاوية عهداً احقن به دمی و آمن به فی اهلی، خیر من ان یقتلونی فتضیع اهل بیتی و اهلی. والله لو قاتلتُ معاوية لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلماً. فوالله لئن اسالمه و انا عزیز خیر من ان یقتلنی و انا اسیر...»^۹؛ سوگند به خدا! معاویه برایم بهتر از آنان است؛ می پندارند که شیعیان من هستند، ولی در پی قتل من برآمدند و اموال را به غارت بردند. به خدا قسم! اگر از معاویه پیمان بگیرم که خونم را حفظ کنم و خاندانم را در امان دارم، بهتر است تا اینان مرا بکشند و خاندانم را تباه سازند. سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته تسلیم او می کنند. پس اگر در حال عزت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا بر من منت نهد و این منت او ننگ بنی هاشم تا پایان روزگاران باشد، جنگی که معاویه و نسل او پیوسته بر زنده و مرده ما بر زبان رانند...».

۳. آثار رفتارهای دنیاگرایانه

الف. تنها ماندن امام

هرچند تعارض در جبهه صالحان و فاسدان، از نظر امام حسن علیه السلام تاریخی است، اما مسأله اساسی و آنچه سرنوشت این تعارض را رقم می زند، مربوط به جبهه داخلی است و آن هم دنیاطلبی و عدم دینداری است؛ دو نقطه ضعفی که آثار زیانباری در رفتارهای عوام و خواص از خود به جای

گذاشت و سرانجام به ضعف شدید جبهه صالحان انجامید. از این منظر است که امام حسن علیه السلام تنها و بی یاور می ماند؛ به گونه ای که حضرت بارها به این حقیقت تلخ اعتراف می کند؛ از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

در آغاز جنگ

بعد از حرکت لشکر معاویه به سوی عراق و رسیدن به پل «منیح»، حجر بن عدی از سوی امام مردم را در مسجد گرد آورد. امام بعد از حمد و ثنای الهی آنان را تهییج کرد تا به نخيله بروند؛ اما مردم ساکت ماندند و کسی حرفی نزد. عدی بن حاتم برخاست و گفت: «من فرزند حاتم هستم. سبحان الله چقدر سکوت شما زشت است. آیا به امام و فرزند پیامبر خود پاسخ نمی دهید؟ سخنوران مُضَر کجایند؟ مسلمانان کجایند؟...» سپس رو به امام حسن علیه السلام کرد و آمادگی خود را اعلام نمود و این گونه بود که سپاه به مرور تکمیل شد.^{۲۰}

بعد از صلح

امام حسن علیه السلام بعد از صلح با معاویه نیز بر این حقیقت تلخ، حتی نزد معاویه، تصریح نمود و فرمود: «بنی اسرائیل، هارون را رها ساختند، با اینکه می دانستند او جانشین موسی است، و از سامری پیروی کردند و این امت نیز پدرم را رها و با غیر او بیعت کردند... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اینکه قوم خود را به خدای متعال فرا می خواند، از آنان فرار کرد تا به غار [ثور] رفت، و چنانچه یارانی می یافت، فرار نمی کرد. پدر من نیز چون آنان را سوگند داد و از آنان یاری خواست و یاری اش نکردند... و [خدا] پیامبر را چون داخل غار شد و یارانی نیافت، آزاد گذاشت، به همین سان امت پدرم و مرا رها و با تو بیعت کردند، از جانب خدا دستم باز است و همانا اینها سنت ها و نمونه هایی است که یکی پس از دیگری می آید.»^{۲۱}

در برابر اعتراض ها

سالم بن ابی جعد نقل کرده است: یکی از ما نزد حسن بن علی علیه السلام رفت و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را خوار کردی و برده ساختی؟ دیگر کسی با تو نیست. امام فرمود: چرا؟ گفت: به خاطر سپردن خلافت به این طاغوت. امام فرمود:

«والله ما سلمتُ الامر اليه الا ائى لم اجد انصاراً ولو وجدتُ انصاراً لقاتلته ليلي و نهاری حتى يحكم الله بيني و بينه. ولكنى عرفتُ اهل الكوفة و بلوتهم و لا يصلح لى منهم من كان فاسداً ائهم لا و فاء لهم و لا ذمة فى قول و لا فعل ائهم لمختلفون و يقولون لنا: ان قلوبهم معنا و ان سيوفهم لمشهورة علينا^{۲۳}؛ سوگند به خدا! حكومت را به او نسپردم مگر آنكه يارانى نيافتم و اگر ياورانى داشتم، شب و روزم را با او مى جنگيدم؛ تا خدا ميان من و او داورى كند؛ ولى من كوفيان را شناختم و آزمودم. فاسدانشان شايسته من نيستند و آنان وفا ندارند و در سخن و كار خود بى تعهدند و نيز دوچهره اند؛ به ما مى گويند: دل هاى ما با شماست، و شمشيرهايشان بر ما آخته است.»

سخن از بى ياورى در آيينه دعا

آن حضرت حتى در دعاهايش نيز از اين درد بزرگ، كه مانع تحقق يافتن حكومت به دست وى شد، سخن مى گويد:

«تشهد الانفعال و تعلم الاختلال و ترى تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الى ما جنحوا اليه من عاجل فان و حطام عقباه حميم آن و قعود من قعد و ارتداد من ارتد و خلوى من التصار و انفرادى من الظهار و بك اعتصم و...^{۲۴}؛ (خدايا) تو انفعال (درماندگى) را مى بينى و از هم پاشيدگى و دست كشيدن نابكاران و گرايش انسان به دنياى فانى و خطامى كه سرانجام آن آتش سوزان است و نيز نشست نشستگان و ارتداد مرتدان و تنها ماندنم از ياران و پشتيبان را مى دانى. و به تو پناه مى برم و به ريسمان تو مى آويزم و بر تو توكل مى كنم. خدايا! تو مى دانى كه تلاشم را نيندو ختم و از توانم دريغ نورزيدم؛ تا حرمتم شكست و تنها ماندم. سپس راه پيشينيان خود را. كه باز داشتن از شر تجاوزگران و آرام كردن طغيانگران از ريختن خون شيعيان باشد. پيمودم و امر آخرت و دنياى خود را چون اولياى خود نگهبانى كردم...»

ب. نا اميدى از وصول به هدف (احياى حق و امحاى باطل)

بى گمان، پى آمد تنهائى و بى ياور بودن، نا اميدى از ادامه راه بود و امام به ناچار از پيگيرى هدف اصلى خود باز مى ماند. آن حضرت هنگام امضاى صلحنامه به اين واقعيت چنين اشاره مى كند:

«اما بعد فانّ خطبی انتہی الی الیاس من حق احييته و باطل اميته و...»^{۲۴}؛
اما بعد، اینک پیش آمد من، به ناامیدی از حقی که زنده دارم و باطلی که
بمیرانم، رسید...»

ج. اتخاذ موضع تاکتیکی (صلح)

این بخش از تصمیم امام که پیامد طبیعی حوادث قبلی و سرانجام
ناامیدی وی از وصول به هدف نهایی با جنگ بود، معرکه آرای صاحب
نظران موافق و مخالف است و اساساً داوری ارزشی در این بخش، باعث
شده است که مؤلفان و محققان از «طی مسیری که به صلح انجامید» غافل
بمانند و تمام توان خود را تنها به این بخش معطوف دارند. اینکه صلح امام
حسن علیه السلام یک اقدام تاکتیکی بود، حقیقتی است که جای شک در
آن نیست و تمام روایاتی (از امام حسن علیه السلام) که در آنها می‌گوید «اگر
یارانی داشتیم، صلح نمی‌کردم...»، گویای این است که امام صلح را به عنوان
تصمیم اصلی اتخاذ نکرده، بلکه طبق وضعیت موجود، ناچار به استفاده از
آن شده است. آن حضرت در پاسخ به زید بن وهب جهنی این حقیقت را
فاش می‌کند و می‌فرماید:

«سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته تسلیم او
می‌کنند. پس اگر در حال عزّت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری
مرا بکشند یا بر من منت نهد.»^{۲۵} ما به این موضوع در بحث مشروعیت تصمیم
امام بیشتر خواهیم پرداخت.

مبانی مشروعیت صلح

امام حسن علیه السلام در برابر پرسشگران، از همان لحظات اول تصمیم به
صلح، پاسخ‌های متفاوتی ارائه کرده است، که برخی به مشروعیت و مبانی
پذیرش صلح برمی‌گردد و برخی به آثار آن. در بخش اول نیز حضرت به فراخور
حال و مقام، پاسخ‌های متناسبی داده است که به چهار مورد از آنها اشاره
می‌کنیم:

لزوم تداوم وظیفه امامت (مبارزه با ارتجاع در شکل مقتضی)

روشن است که «نظام امامت» به اذن الهی و دستور رسول اکرم صلی

الله علیه و آله وسلم ، جهت مبارزه با مرتجعانی بود که قصد داشتند نظام اسلامی پیامبر را که در همه ابعاد دست به «اصلاحات» زده بود، به همان نظام جاهلی برگردانند. این نظام اگر به حاشیه رانده نمی شد، می توانست مانع ارتجاع های مختلف شود، اما در پی همان تعارض تاریخی حق و باطل، نظام امامت به حاشیه رانده شد و مدیریت حکومت از دست آنان خارج گشت و مرتجعان (به خصوص بنی امیه) در ارکان حکومت، نفوذ اساسی کردند. در این میان روش هر امام در برابر مرتجعان، متناسب با شرایط آنان بود، با حفظ اصل وظیفه یعنی ارتجاع ستیزی.

امام علی علیه السلام با سه جنگ در برابر ناکثین، قاسطین و مارقین، به شیوه جنگ با مرتجعان روی آورد و وظیفه ارتجاع ستیزی خود را در این شکل انجام داد.^{۲۶} حال امام حسن علیه السلام نیز موظف است برای انجام وظیفه ارتجاع ستیزی، قالب مناسبی بیابد. ابتدا وی نیز مانند پدر (برای شکست رجعت طلبان) به مبارزه و جنگ روی آورد؛ ولی به دلیل ضعف جبهه داخلی (دو رویکرد عمده دنیاگرایی و باور نداشتن دین و پیامدهای آن) مجبور شد شیوه خود را عوض کند و برای ماندگاری نظام امامت (نه خود)، شیوه ای جدید برگزید. حقیقت این است دوره ای که امام حسن علیه السلام در آن به سرد می برد، دوران اوج تعارض با حاکمیت امامت بود. و قبل از آن، از ماه صفر سال ۱۱ تا ۳۶ هجری، به مدت ۲۵ سال نظام ارتجاع توانسته بود، دوران نفوذ در حاکمیت را طی کند و از سال ۳۶ تا ۴۰ هجری به مدت ۴ سال و اندی در میدان تعارض عملی با «نظام علوی» تجربیات زیادی اندوخته بود. و چنین مرتجعان با تجربه ای بودند که رویاروی امام حسن علیه السلام قرار داشتند. بنابراین، جبهه امام که توان مبارزه نظامی را نداشت، ناچار به یک اقدام هوشمندانه، یعنی صلح شد که نتیجه آن، بقای نظام امامت جهت مبارزات آتی (به محض فراهم آمدن شرایط) بود. امام حسن علیه السلام بارها به این مسأله اساسی (لزوم تداوم وظیفه نهضت ضد ارتجاعی) اشاره کرد و در موقعیت های مختلف از آن سخن گفت؛ از جمله صدوق از ابوسعید عقیصا نقل می کند:

به حسن بن علی بن ابیطاب علیهم السلام عرض کردم: ای فرزند رسول

خدا! چرا با معاویه سازش و صلح کردی، با اینکه می دانستی حق با توست نه او، و معاویه گمراه و ستمگر است؟!

امام فرمود: «آیا من حجت خدای سبحان و پس از پدرم امام بر خلق خدا نیستم؟ گفتم: آری. فرمود: آیا من همان نیستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حق من و برادرم فرمود: «حسن و حسین دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند»؟ گفتم: آری. فرمود: پس من امامم، خواه قیام کنم و یا بنشینم... ابوسعید! اگر من از سوی خدای سبحان امامم، نباید نظرم را (در صلح یا جنگ) سبک بشمارید، هرچند حکمت کارم روشن نباشد.»^{۲۷}

بر این اساس، اصل «امام بودن» را مورد تأکید قرار می دهد. و طبیعتاً کسی که امام است، به حکم و وظیفه، تداوم نهضت ضد ارتجاعی و... را باید ادامه دهد؛ در هر شکل و صورتی که مقدور باشد و به تعبیر امام و رسول اکرم این وظیفه، گاه با قیام و گاه با قعود.

به عبارت دیگر، جنگ و صلح هر دو قالب انجام وظیفه اند و به تنهایی موضوعیتی ندارند، آنچه مهم است، اصل وظیفه (امامت) است و قالب های مبارزه، فرع آن است.

بیعت بر جنگ و صلح

از آنجایی که مسلمانان هنگام بیعت با امام حسن علیه السلام بر جنگ و صلح بیعت کرده بودند، در واقع از لحاظ حقوقی متعهد شده بودند که تصمیم های امام را محترم بشمارند. از این رو امام هم هنگام بیعت گرفتن بر این مسئله (بیعت بر جنگ و صلح) توجه و تأکید داشت و هم در برابر متعزّزان آن را یادآور می شد و از لحاظ حقوقی آنان را ملزم به پذیرش عواقب تعهدپذیری خودشان می کرد. آن حضرت بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«ألا وقد علمتم انّ امیرالمؤمنین علیاً حیاً و میتاً، عاش بقدر و مات بأجل و ائی أبا یعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمته^{۲۸}؛ هان! دانستید که امیرمؤمنان علی علیه السلام در زندگی و مرگ به اندازه (الهی) زیست و به اجل (خداوندی) وفات کرد. اینک من با شما بیعت می کنم که با هر کس جنگیدم، بجنگید و با هر کسی آشتی کردم، صلح کنید.»

دینوری می نویسد: بعد از شهادت علی علیه السلام مردم برای بیعت نزد حسن بن علی علیه السلام آمدند. او دستش را باز کرد و فرمود: آیا با من بیعت می کنید که گوش کنید و فرمان برید و با هرکس جنگیدم، بجنگید و با هرکس آشتی کردم، صلح کنید؟ مردم به تردید افتادند و بیعت نکردند. حسن علیه السلام هم دستش را جمع کرد. آنان نزد حسین علیه السلام آمدند و گفتند: دست بگشا که با تو بر آنچه با پدرت بیعت کردیم و نبرد با شامیان که حلال کنندگان خون و گمراهانند، بیعت کنیم. حسین علیه السلام فرمود: خدا نکند که تا حسن علیه السلام زنده است، با شما بیعت کنم. آنان نزد حسن علیه السلام برگشتند و طبق شرط او بیعت کردند.^{۲۹}

آن حضرت حتی هنگام گسیل داشتن مردم برای نبرد با معاویه نیز یادآور نوع بیعت شد و فرمود: «ای مردم! شما بامن بیعت کردید که سازش کنید با هرکه سازش کنم و بجنگید با هرکه بجنگم.»^{۳۰}

و بعد از زخمی شدن در ساباط، فرمود: «با من پیمان بستید که در صلح باشید با هرکه من با او در صلح و بجنگید با هرکه من با او بجنگم. اینک به من گزارش رسیده است که بزرگان شما نزد معاویه می روند و بیعت می کنند...»^{۳۱}

و خلاصه برای حاضران در مجلس معاویه بعد از صلح نیز اعلام کرد: «ای مردم! خدا نخستین شما را با اول ما هدایت کرد و خون شما را با آخر ما حفظ فرمود. و من بر عهده شما بیعتی داشتم که با هر که جنگیدم، بجنگید و با هرکه صلح کردم، صلح کنید. اینک با معاویه صلح و بیعت می کنم، شما نیز بیعت کنید.»^{۳۲}

مسأله قضا و قدر الهی

امام حسن علیه السلام در موارد متعددی نیز با مطرح کردن مسأله «قضا و قدر الهی» کوشید مشروعیت صلح را برای گروه هایی از مخاطبان خود تبیین کند. طبیعی است که قضا و قدر الهی به معنای جبر و مجبور بودن انسان نیست و امام علیه السلام در عین حال، تمام حوادث را در حیطه و محصول اختیار و عقل انسان ها می دانست؛ از این رو در جواب حسن بصری نوشت: «هرکس به تقدیر خیر و شر ایمان نیاورد، خدا می داند که کافر است و هرکس

گناهان را به خدا واگذارد (خود را مجبور بداند)، تبهکار است. همانا خدا نه از روی اجبار اطاعت شود و نه از روی شکست نافرمانی گردد. خدا بندگان را در مملکت وجود، بیهوده رها نکرده است؛ بلکه او مالک هر چیزی است که به آنها داده و توانا بر هر قدرتی است که به آنان بخشیده است. خدا بندگان را از روی اختیار فرمان داده و از روی هشدار بازداشته است. پس اگر بخواهند فرمان برند، باز دارنده ای نمی یابند و اگر بخواهند نافرمانی کنند و خدا بر آنان (بخواهد) منت نهد و بین آنان و معاصی قرار گیرد، انجام می دهد و اگر انجام ندهد، این گونه نیست که آنان را با بازور و اکراه برنگاه واداشته است؛ بلکه منت بر آنان گذاشت که بینایشان ساخت و آگاهشان کرد، هشدارشان داد و امر و نهی کرد. نه بر آنچه فرمانشان داد، مجبورند. تا همچون فرشتگان باشند. و نه از آنچه بازشان داشت. و خدا حجت های رسایی دارد که اگر بخواهد، همه شما را هدایت می کند...»^{۳۳}

با این توضیح پیرامون قضا و قدر از زبان امام حسن علیه السلام، نمونه‌هایی از استناد صلح و سپردن حکومت به معاویه، به قضا و قدر را مرور می‌کنیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: یک نفر از یاران امام حسن علیه السلام به نام سفیان بن لیلی که بر شتر خود سوار بود، نزد امام حسن علیه السلام. که جامه به خود پیچیده و در حیاط نشسته بود. آمد و گفت: السلام علیک یا مذل المؤمنین...! امام فرمود: توجه می دانی که چرا این کار را کردم؟ از پدرم شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «روزها و شب ها سپری نمی شود مگر آنکه مردی گلو گشاد و سینه فراخ (معاویه) که می خورد و سیر نمی شود، امر این امت را به دست می گیرد.» از این رو چنان (صلح) کردم.^{۳۴}

در جواب سلیمان بن سرد که بزرگ مردم عراق بود، نیز فرمود: «از خدا بترسید و به قضای او خرسند باشید و امر خدا را بپذیرید.»^{۳۵} و آن گاه که در برابر سؤال زید بن وهب جهتی قرار گرفت، فرمود:... سوگند به خدا! من چیزی از منبعی موثق می دانم (که تو نمی دانی). امیرمؤمنان روزی مرا شادمان دید و فرمود: «حسن جان! شادمانی می کنی، چگونه

خواهی بود وقتی پدرت را کشته ببینی یا فرمانروایی جهان اسلام را بنی امیه به دست گیرند؛ امیرشان آن گلو گشاد روده فراخ است که می خورد و سیر نمی شود، می میرد و در آسمان یاور و در زمین عذری ندارد. پس بر شرق و غرب آن چیره گردد، در حالی که مردم از او فرمان برند و پادشاهی اش به درازا کشد. بدعت ها و گمراهی ها پدید آورد؛ حق و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را بمیراند... این گونه خواهد بود تا در آخرالزمان و سختی دوران و نادانی مردمان، خدا رادمردی را برانگیزد...»^{۳۶}

ابن اعثم می گوید: «حجر بن عدی گفت: سوگند به خدا! دوست داشتم همه می مردیم و این روز را نمی دیدیم! زیرا ما به آنچه دوست نداشتیم، خوار و زبون شدیم و آنان به آنچه دوست داشتند، شادمان شدند.

چهره حسن علیه السلام برافروخته شد و از مجلس معاویه برخاست و به منزل رفت. سپس سراغ حجر بن عدی فرستاد و فرمود: حجر! من در مجلس معاویه سخن تو را شنیدم؛ این گونه نیست که همه چون تو بخواهند... در همین حال، سفیان بن لیلی آمد و گفت: سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان... امام حسن علیه السلام فرمود: فلانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت تا برایش از پادشاهی بنی امیه پرده برداشتند و او آنان را دید که یکی پس از دیگری بر منبرش بالا می روند و این براو گران آمد. پس خدای متعال این آیات را فرستاد و فرمود: «أنا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراك ما لیلة القدر، لیلة القدر خیر من الف شهر» خدا می فرماید: شب قدر از هزار ماه سلطنت بنی امیه بهتر است.

حسین علیه السلام به برادرش حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: سوگند به خدا! اگر همه آفریده ها جمع شوند و بخواهند جلوی آنچه را انجام شده است، بگیرند، نمی توانند...»^{۳۷}

داشتن حکمت و مصلحت

هرچند اصلی ترین عامل مشروعیت صلح، همان عامل پیشین است، اما عوامل دیگری هم در کلام امام به چشم می خورد؛ مانند داشتن مصلحت و حکمت. امام بارها به این موضوع تأکید کرده است که مصلحت و حکمت این کار هرچند پنهان، ولی خیلی مهم است و این، خود عاملی برای

مشروعیت صلح است. امام گاه تنها به عنوان حکمت و مصلحت داشتن، اکتفا می کرد و گاه برخی از حکمت ها و مصلحت ها را که در واقع همان آثار مثبت صلح بودند، تشریح می کرد؛ مانند سخن حضرت نزد معاویه که فرمود: «ای مردم!... می دانید که معاویه در حقی که متعلق به من است نه او، با من ستیز کرد و من مصلحت امت را در نظر گرفتم... در این کار جز صلاح و دوام شما را نخواستم.»^{۳۸}

آن حضرت در پاسخ به مردم هم فرمود: «شما از کار من آگاه نیستید. سوگند به خدا! آنچه کردم، برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن می تابد یا از آن غروب می کند، بهتر است... آیا خبر ندارید که چون خضر آن کشتی را شکافت و آن دیوار را به پا کرد و آن پسر بچه را کشت، باعث خشم موسی بن عمران علیه السلام شد؛ زیرا حکمت این امور بر او پنهان بود. با اینکه نزد خدای سبحان از حکمت و حق برخوردار بود؟»^{۳۹}

علاوه بر این، آن حضرت گاه به طور مشخص به برخی حکمت ها و مصلحت ها اشاره کرده است که ما تحت عنوان آثار صلح (سه نمونه از حکمت ها) می آوریم:

۵. آثار صلح

بقای شیعیان و اسلام

اصلی ترین اثر صلح، بقای اسلام، شیعیان و به تبع آن نظام امامت بود. لذا حجم وسیعی از دلایل مطرح شده از سوی امام به این عنوان اختصاص دارد. امام در جواب ابو سعید عقیصا فرمود:

«لولا ما اتیتُ لما ترک من شیعتنا علی وجه الارض احداً الا قتل؛ اگر صلح نمی کردم، روی زمین از شیعیان ما کسی نمی ماند مگر اینکه کشته می شد.»^{۴۰}

همچنین وقتی معاویه از امام حسن علیه السلام خواست با حوثره اسدی - که علیه معاویه شورش کرده بود - بجنگد، فرمود:

«والله لقد کففتُ عنک لحقن دماء المسلمین وما احبّ ذلک یسعی أن اقاتل عنک قوماً أنت والله اولی بقتالی منهم»^{۴۱}؛ سوگند به خدا! از تو دست کشیدم تا

خون مسلمانان مصون بماند. گمان نمی کردم اینک چنین شود که از جانب تو به جنگ افرادی بروم که جنگ با تو یقیناً بهتر از جنگ با آنان است.»
و در پاسخ جبیر بن نفیر فرمود: «آن را رها کردم تا خشنودی خدا را به دست آورم و خون امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را نگه دارم.»^{۴۲}
آن حضرت حتی در دعاهایش هم این حکمت را آشکار می سازد و می فرماید:

«اللهم فقد تعلم اني ما ذخرتُ جهدي ولا منعتُ و جدي حتى ... و تسكين الطاغية عن دماء اهل المشايعة و حرسْتُ ما حرسه اوليائي من امر آخرتي و دنيای ...^{۴۳}؛ خدایا! تو می دانی که تلاشم را نیندوختم و از توانم دریغ نوزیدم تا حرتم شکسته شد و تنها ماندم. پس راه پیشینیان خود را که بازداشتن از شرّ تجاوزگران و آرام کردن طغیانگران از ریختن خون شیعیان باشد، بیمودم و امر آخرت و دنیای خود را چون اولیایم نگهبانی کردم...»

ترجیح امنیت و پرهیز از اختلاف

امام حسن علیه السلام بعد از چند روز توقف در ساباط، هنگامی که خواست از آنجا کوچ کند، فرمود: «ای مردم! شما با من بیعت کردید که سازش کنید با هرکه سازش کنم و بجنگید با هرکه بجنگم. سوگند به خدا! اینک آن چنان هستم که بر هیچ یک از این امت، در شرق باشد یا غرب، تاب کینه ورزی و آنچه را در جاهلیت ناگوارتان بود، ندارم. انس، آسودگی و آشتی میان مردم از جدایی، ناامنی، کینه ورزی و دشمنی که شما خواهید، بهتر است. والسلام.»^{۴۴}

امام پس از صلح نیز در پاسخ مسیب بن نجبه فرمود: «با این بیعت، مصلحت شما و بازداشتن از درگیری شما را می خواستم. به قضای الهی خشنود باشید و کار را به خدا واگذارید تا نیکوکار آسوده گردد و از شرّ تبهکار در امان ماند.»^{۴۵}

عزّت واقعی، ننگ ظاهری

هرچند صلح در ظاهر به عنوان عیب شمرده می شد و به همین خاطر، حتی در ساباط، عده ای به محض شنیدن بوی صلح، به امام حمله ور

شدند؛ اما این کار در واقع موجب عزت شیعیان و جلوگیری از شکست ابدی آنان شد. لذا امام در کلامی، عار ظاهری را به آتش دائمی ترجیح می دهد.
دینوری می گوید:

«سلیمان بن سرد نزد امام آمد و گفت: السلام عليك يا مذلّ المؤمنین... امام فرمود: «... اما قولک يا مذلّ المؤمنین فوالله لان تذلّوا و تعافوا احبّ الی من ان تعزّوا و تقتلوا فان ردّ الله علينا فی عافیة قبلنا و سألنا العون علی امره و ان صرفه عنار ضیفا...»^{۴۶}؛ و اما گفتار تو که گفتی «یا مذلّ المؤمنین»، سوگند به خدا! اگر زبر دست و در عافیت باشید، نزد من محبوب تر است از اینکه عزیز و کشته شوید. اگر خدا حقّ ما را در عافیت به ما برگرداند، ما می پذیریم و از او برآن کمک می گیریم و اگر بازداشت، نیز خرسندیم...».

حتی اصحاب امام به وی «یا عار المؤمنین» می گفتند. که امام در پاسخ می فرمود: «العار خیر من الثار»^{۴۷} ننگ (ظاهری) بهتر از آتش است. و در جواب حجر بن عدی فرمود: «آرام باش. من خوار کننده نیستم؛ بلکه عزت بخش مؤمنانم و بقای ایشان را می خواهم».^{۴۸}

پی نوشت‌ها

- * منبع رجاعات مقاله حاضر «موسوعة کلمات الامام الحسن (ع)» پژوهشکده باقرالعلوم (ع) است.
۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.
 ۲. همان.
 ۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۴.
 ۴. همان، ج ۱۰، ص ۱۳۸؛ امالی، طوسی، ص ۵۶۱.
 ۵. در سخنی دیگر در مدینه (نزد معاویه)، عواقب حکومت ناصالحان بنی امیه را برشمرد (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸). بعد از آمدن معاویه به مدینه هم او را فاقد صلاحیت دانست (مقتل الحسین، ص ۱۲۵؛ تحف العقول، ص ۲۳۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۲)، همین طور با معرفی امام حسین (ع) به جانشینی خود بر حقانیت و شایستگی خود و اهل بیت (ع) بر امامت تأکید کرد. (کافی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ کفایة الاثر، ص ۲۲۶).

۶. احتجاج، ج ۲، ص ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۷.
۷. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.
۸. برای پرهیز از اطاله کلام از تحلیل و تفسیر مسأله دنیاگرایی مردم در عصر مذکور، صرف نظر و شما را به مطالعه سخنان رهبری در باره «نقش خواص در عاشورا» و دیگر کتبی که به این موضوع پرداخته اند، فرامی‌خوانیم. این رویکردها دقیقاً در زمان امام حسن(ع) هم وجود داشت.
۹. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.
۱۰. همان، ص ۴۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۷۵.
۱۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.
۱۲. الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۰.
۱۳. شعرا/ ۲۲۷.
۱۴. علل الشرایع، ص ۲۲۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۸۳.
۱۵. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴.
۱۶. الغارات، ص ۴۴۳؛ بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۸.
۱۷. احزاب / ۳۳.
۱۸. معجم الكبير، ج ۳، ص ۹۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲.
۱۹. احتجاج، ج ۲، ص ۶۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰.
۲۰. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹.
۲۱. امالی، شیخ طوسی، ص ۵۵۹.
۲۲. احتجاج، ج ۲، ص ۷۱؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷.
۲۳. مهج الدعوات، ص ۴۷؛ بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۲۱۲.
۲۴. علل الشرایع، ص ۲۲۱. برای اطلاع از شرایط صلح، رک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۵؛ الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۴. ۲۹۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۳.
۲۵. احتجاج، ج ۲، ص ۶۹.
۲۶. ماهنامه فرهنگ کوثر، ش ۵۱ و ۵۲. مقاله «اصلاحات نبوی و اقدامات جاهلی» و مقاله «گام های ارتجاع از رحلت نبوی تا قیام حسینی» از نگارنده.
۲۷. علل الشرایع، ص ۲۱۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۶۷.
۲۸. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۸۴؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲۹. الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.
۳۰. الفتوح، ج ۳، ص ۲۸۹.
۳۱. شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۶، ص ۲۲.
۳۲. الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.
۳۳. تحف العقول، ص ۲۳۱.
۳۴. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۲۷.
۳۵. الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.
۳۶. احتجاج، ج ۲، ص ۶۹.

۳۷. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵: المعجم الكبير، ج ۳، ص ۸۹: المناقب، ج ۴، ص ۳۵.
 ۳۸. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵.
 ۳۹. احتجاج، ج ۲، ص ۶۷: علل الشرايع، ص ۲۱۱.
 ۴۰. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱: نورالثقلين، ج ۳، ص ۲۹۰: الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.
 ۴۱. كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۷۳: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۶.
 ۴۲. حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۶.
 ۴۳. مهج الدعوات، ص ۴۷: بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۲۱۲.
 ۴۴. الفتوح، ج ۳، ص ۲۸۹: مقاتل الطالبیین، ص ۶۳، این گونه سخنان را عامل خشم مردم و حمله و اهانت آنها به امام می داند.
 ۴۵. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵.
 ۴۶. الامامة و السياسة، ص ۱۶۳: نورالثقلين، ج ۵، ص ۱۹۳.
 ۴۷. تاريخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسن (ع)، ص ۱۷۱: ذخائر العقبی، ص ۱۳۹.
 ۴۸. دلائل الامامہ، ص ۱۶۶.

.....
 مجله / فرهنگ کوثر / زمستان ۱۳۸۱، شماره ۵۶ /

مفاد
صلح نامه
امام حسن علیہ السلام

صلح نامه امام مجتبی (علیه السلام) مواد و بندهایی دارد که هر بندی پیامی خاص دارد :

ماده اول:

هذا ما صالح عليه الحسن بن علي بن أبي طالب معاوية بن أبي سفيان صالحه على أن يسلم إليه ولاية أمر المسلمين، على أن يعمل فيهم بكتاب الله وسنة رسوله (صلى الله عليه وآله وسلم) ^۱.
یکی از شروط امام (علیه السلام) این است که معاویه به کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) عمل کند.
امام مجتبی (علیه السلام) می دانست که معاویه عامل به کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نیست، و لذا پس از ورود معاویه به کوفه اولین جمله ای که می گوید این است:

إني والله ما قاتلتكم لتصلوا ولا تصوموا ولا لتحجوا ولا لتزكوا إنكم لتفعلون ذلك. وإنما قاتلتكم لأن تأمر عليكم، وقد أعطاني الله ذلك وأنتم كارهون
من صلح نکردم تا شما را وادار کنم نماز بخوانید، زکات بدهید، حج برید، نه، بلکه برای این است که برگردید شما سوار شوم و بر شما ریاست کنم .
مقاتل الطالبین ص ۴۵، شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۵ و موارد متعدد دیگر
هنوز مرگب صلح نامه که عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بود خشک نشده بود، که با بی مهری معاویه روبرو می شود و می گوید:

کل شرط شرطه فتحت قدمی

تمام شروطی که با امام حسن (علیه السلام) گذاشتم اکنون زیر پای من است و هیچ ارزشی ندارد. این حرکت برای مردم کافی بود تا چهره مقدس مآبانه معاویه را خوب بشناسند، او که واژه صحابی پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و کاتب وحی را وسیله ای برای نابودی اسلام یدک می کشید

ماده دوم:

معاویه حق تعیین خلیفه پس از خودش را ندارد و خلافت از آن حسن بن

علی(علیهما السلام) است. ولی طولی نکشید که با تطمیع و تهدید و قتل عدّه‌ای، یزید را برگردنه مردم سوار کرد، و عملاً یکی دیگر از مواد صلحنامه را زیر پا گذاشت.

از نکات بسیار قابل تأمل در این برهه از تاریخ این است که عبد الله بن عمر با حضرت علی(علیه السلام) بیعت نمی کند، با امام حسن(علیه السلام) هم بیعت نمی کند، ولی با معاویه و یزید بیعت می کند، در سنن ترمذی، تاریخ ابن اثیر و در تمام تواریخ اهل سنت آمده است که:

معاویه صد هزار دینار برای عبد الله بن عمر فرستاد، و بحث بیعت با یزید را مطرح کرد، وقتی که به عبد الله بن عمر گفتند:

معاویه می خواهد تو با یزید بیعت کنی، می گوید: عجب، پس آن صد هزار دیناری که برای من فرستاده بود بخاطر همین بود، معاویه دین مرا ارزان خرید، دین من بالاتر از صد هزار دینار ارزش دارد.

ولی باید بگوییم که معاویه در این معامله سرش کلاه رفت؛ زیرا دین عبد الله بن عمر بسیار کمتر از این مبلغ ارزش داشت؛ بلکه هیچ ارزشی نداشت. چرا که اگر در تاریخ اهل سنت، صحیح بخاری، مسلم و... آمده که در سال ۶۲ هجری بعد از قضیه کربلا و واقعه حرّه که به دستور یزید صحابه را در مدینه کشتند و به تمام زن ها و ناموس مسلمان ها تجاوز کردند که حتی گفته می شود ۱۰ هزار ولد الزنا در آن سال در مدینه بدنیا آمد، مردم مدینه قیام کرده، حاکمی که از طرف یزید منصوب شده بود را بیرون کردند، عبدالله بن عمر تنها کسی بود که از حکومت یزید در مدینه دفاع کرد، او تعدادی را جمع کرد و گفت:

ای مردم! ما با این مرد دست بیعت داده ایم، من خودم با این گوش هایم از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: «اگر کسی با مردی بیعت کند و بیعت بشکند، فردای قیامت با خائنین و غادرین محشور خواهد شد»

از میان آن همه صحابه پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که در مدینه بودند، تنها کسی که از حکومت یزید دفاع کرد، همین عبد الله بن عمر بود.

عبد الله بن عمر شبانه درب خانه حجاج بن یوسف ثقفی حجاجی که تاریخ بشریت جنایتکاری مثل او را سراغ ندارد، رفت. عمر بن عبد العزیز می گوید: اگر

تمام قبایل و تمام ملت‌ها بیایند، جنایت‌کارترین افراد را بیاورند و در یک کفه ترازو بگذارند، یعنی تمام جنایتکاران تاریخ در یک کفه باشد، ماهم حجاج را در کفه دیگر بگذاریم، کفه ما از همه سنگین‌تر خواهد شد.

حجاج می‌گوید: برای چه آمده‌ای؟ پاسخ می‌دهد: روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یادم آمد خواب به چشمم نرفت، یادم افتاد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«من مات بلا إمام مات میتة جاهلیة»

یا

«من مات ولم تکن فی عنقه بیعة إمام مات میتة جاهلیة»

هر کس بدون امام یک شب صبح کند، مرگش مرگ جاهلیت است. من آمده‌ام تا با شما که نماینده عبدالملک هستی بیعت کنم، که اگر امشب مرگ به سراغم آمد، مرگ من مرگ جاهلی نباشد!! حجاج هم نهایت تحقیر را نشان می‌دهد و می‌گوید: من دستم فعلاً گرفتار و مشغول است، بیا پای من را به عنوان بیعت با عبدالملک ببوس و برو. عبد الله بن عمر ذلیل می‌شود، پای حجاج خونخوار و جانی را می‌بوسد،

یعنی نشان می‌دهد که دین او صد هزار دیناری که معاویه خریده بود که هیچ، به اندازه صد هزار ذره بی ارزش هم نمی‌ارزد.

مادّه سوم:

معاویه حق ندارد به علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (علیه السلام) کوچکترین بی‌احترامی و اهانتی بکند

المادّة الثالثة: أن یترک سبّ أمير المؤمنین والقنوت علیه بالصلاة وأن لا یذکر علیاً إلاّ بخیر" ۲

وقال آخرون أنه أجابه علی أنه لا یشتّم علیاً وهو یسمع وقال ابن الاثیر: ثم لم یف به ایضاً. ۳

ولی دستور سبّ علی (علیه السلام) را معاویه در اوّلین سفرش به مدینه صادر کرد. این روایت در صحیح مسلم است، که اهل سنت آن را أصحّ الکتاب بعد القرآن می‌دانند و می‌گویند:

من طعن فی صحیح مسلم فهو زندق
مسلم در کتاب الفضائل باب فضائل علی بن ابی طالب نقل می کند معاویه
به سعد بن ابی وقاص گفت:
مالک لا تسبّ أباً تراب
تو چرا به علی (علیه السلام) فحش نمی دهی؟
سعد بن وقاص می گوید:

من وقتی یادم می آید که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه
السلام) گفت: "أنت منی بمنزلة هارون من موسى"، یا بعد از آنکه شنیدم آیه
تطهیر در حق علی (علیه السلام) نازل شد، و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله
وسلم) علی، زهرا، حسنین (علیهم السلام) را زیر کساء یمان جمع کرد، و گفت:
"هؤلاء أهل بيتي"، جرأت نمی کنم به علی ناسزا بگویم

أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال ما منعك أن تسب أباً تراب؟ قال: أما ما
ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فلن أسبه لأن تكون لي
واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم، سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)
يقول لعلی و خلفه في بعض مغازيه؟ فقال له يا رسول الله تخلفني مع
النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): أما ترضى أن
تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدى. وسمعته يقول يوم
خيبر لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال فتناولنا لها
فقال ادعوا لي علياً، قال فأتاه وبه رمد فبصق في عينه فدفع الراية إليه ففتح الله
عليه وأنزلت هذه الآية (ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم) الآية دعا رسول
الله (صلی الله علیه وآله وسلم) علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال اللهم هؤلاء
أهلي... الخ

زمخشري در ربيع الابرار می نویسد: در دوران معاویه بر بالای ۸۰ هزار منبر به
علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند:

قال الزمخشري والحافظ السيوطي: "إنه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين
ألف منبر يلعن عليها علي بن أبي طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك °
و در خطبه های نماز جمعه یکی از واجبات گفتن ناسزا به علی (علیه السلام)
بود و حتی بعنوان یک سنت در میان امت اسلامی جا افتاده بود.

إن معاوية أمر الناس بالعراق والشام وغيرهما بسب علي (عليه السلام) والبراءة منه . وخطب بذلك على منابر الإسلام ، وصار ذلك سنة في أيام بنى أمية إلى أن قام عمر بن عبد العزيز رضي الله تعالى عنه فأزاله . وذكر شيخنا أبو عثمان الجاحظ أن معاوية كان يقول في آخر خطبة الجمعة : اللهم إن أبا تراب الحد في دينك ، وصد عن سبيلك فالعنه لعناً وبيلاً ، وعذبه عذاباً أليماً وكتب بذلك إلى الافاق ، فكانت هذه الكلمات يشاربها على المنابر ، إلى خلافة عمر بن عبد العزيز.^٦

ابن عقيل در النصائح الكافية والعطف الجميل وابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه می گویند:

وقتی عمر بن عبد العزيز خواست سبّ علی (علیه السلام) را بردارد، از گوشه و کنار مسجد داد و فریاد بلند شد که تو سنت پیغمبر را محو و نابود می کنی نودی من جوانب المسجد يوم ترکها [أی لعن علی (علیه السلام)] من الخطبة .
السنة، السنة، یا أمير المؤمنين ترکت السنة.^٧

بنابر این ماده سؤم صلح نامه یعنی: ناسزا نگفتن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فراموش شد.

ماده چهارم:


قول و تعهد معاویه بود به عدم تعرض به شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، و رعایت حقوق مالی و جانی آنان در هر کجا که باشند. حالا ببینیم اینها با شیعیان علی (علیه السلام) چه کردند؟ ابن ابی الحديد می گوید: معاویه دستور داد شیعیان علی (علیه السلام) را هر کجا که یافتند بکشند، و اگر دو نفر شهادت دادند که این آقا با علی (علیه السلام) ارتباط دارد خونش هدر و اموالش مباح است. به نمونه ای اشاره کنیم که ابن اثیر در الکامل فی التاریخ الکامل فی التاریخ ج ٣ ص ٢٢٩ . نقل می کند:

معاویه طی بخش نامه ای اعلام کرد که اگر دو نفر شهادت دادند که فلانی دوست علی (علیه السلام) است، حقوق او را از بیت المال قطع کنند. زیاد بن ابیه، سمرة بن جندب را به جای خود در بصره گذاشت، می گویند: "در طول شش ماه، هشتاد هزار نفر از دوستان علی (علیه السلام) را کشتند. جرم آنان فقط دوستی علی بن ابی طالب بود. ابو سوار عدوی می گوید: "سمرة بن جندب در

یک صبحگاه، ۴۷ نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.
 ابن ابی الحدید جمله ای دارد که بسیار زجر آوار است می گوید:
 حتّیٰ إنّ الرجل لیقال له زندیقٌ أو کافرٌ أحبّ إليه من أن یقال شیعة علی^۸
 اگر به کسی می گفتند تو زندیقی و یا ملحد و کافری، خیلی بهتر بود که به او
 بگویند تو شیعه علی هستی. علی بن جهّم پدرش رالعن و نفرین می کرد که چرا
 اسمش را علی گذاشته است:
 کان یلعن أباه، لم سمّاه علیاً^۹
 ابن حجر می گوید:
 معاویه دستور داد اگر فرزندی در حکومت اسلامی به دنیا آمد و اسم او را علی
 گذاشتند، نوزاد را بکشید.
 کان بنو أمیة إذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه، فبلغ ذلك رباحاً فقال هو
 علی، وکان یغضب من علی، ویحرج علی من سماه به^{۱۰}

پی نوشت ها

۱. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۵، الغدير ج ۱۱ ص ۶.
۲. مقاتل الطالبیین للاصفهانی: ص ۲۶ شرح النهج ۴ / ۱۵،
۳. الامامة والسياسة - ابن قتیبة الدینوری، تحقیق الشیری ج ۱ ص ۱۸۵.
۴. سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۰۱، فتح الباری ج ۷ ص ۶۰، السنن الكبرى ج ۵ ص ۱۰۷.
۵. ربیع الأبرار للزمخشیری: ۱۸۶/۲، النصائح الکافیة لمحمد بن عقیل: ۷۹، عن السیوطی،
 الغدير: ۱۰۲/۲، ۲۶۶/۱۰، النص والاجتهاد: ۴۹۶، وأمان الامة من الاختلاف للشیخ لطف الله
 الصافی: ۴۶.
۶. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۵۷ - ۵۶.
۷. النصائح الکافیة للسید محمد بن عقیل ص ۱۱۶، القول الفصل: ج ۲ ص ۳۸۴ ط جاوة
۸. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۴۴.
۹. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۱۰.
۱۰. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۸۱.



نگاهی به مسئله دانش اندوزی و پرسشگری در قرآن و سیره امام رضا علیه السلام

درآمد

سرآغاز رسالت پیامبر گرامی حضرت محمد (ص)، با توصیف خداوند به آموزش دهنده علم و قلم به انسان شروع شد.^(۱) دین در منطق نبوت، آگاهی بخشی است و نجات دهنده انسان از تاریکی های نادانی و سرگردانی در وادی بی معرفتی و پیامبر (ص)، اول معلم بشریت و بسیاری از آیاتی که بر او نازل شده، توصیه کننده به تعقل، تدبّر، تفقّه، تأمل و در یک کلمه، فهم کردن است. در جامعه ای که روح جاهلیت موج می زد و مردم آن در بستری خبری قرار داشتند و با علم و آگاهی، بیگانه و حتی دشمن بودند، خداوند پیامبری برگزید تا پرده های جهل را کنار بزند و مردم را با فطرت پاک و حقیقت جوی آنان آشنا سازد. بدین جهت بود که نور محمدی در تاریکی نادانی جاهلیت تابیدن آغاز کرد و با ایجاد دگرگونی در عمق جان انسان جاهلی، اعجازی بی نظیر و تاریخی آفرید و راه درست زیستن و سعادت جاودانه را فراروی بشریت قرار داد.

اشاره به موضوع

فرضیه و مسئله اصلی این نوشتار را این گونه مطرح می کنیم که: از یک منظر

پیام اصلی و اولی دین و مکتب اسلام، تلاش در جهت بهبود آوردن فضایی سالم برای ارتقای علمی و فهم همه انسان هاست و جلوگیری از هر عاملی که بخواهد با دانایی او مبارزه کند، یعنی علم آموزی در منطق اسلام برابر است با آگاه شدن برای دریافت همه حقوق و انجام تکالیف دینی اجتماعی و از همه مهمتر، علم ابزاری است برای رشد و بالندگی در جهت رسیدن به دریافت های مقامات معنوی و قرب الهی.

از این رو، خداوند در قرآن خود را ولی مؤمنان معرفی می کند که آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی رهنمون می شود و شیطان را ولی کافران می داند که آنان را از متن فطرت نورانی، به وادی گمراهی می کشاند.^(۲) در فرهنگ دین، انسان موجودی است که ظرفیت و قابلیت تعالی و کمال را تا مرز امام شدن و الگو بودن برای دیگران دارد و حتی آن را در ردیف آرزوهای انسان های بزرگ برمی شمارد. و اجعلنا للمتقین اماماً.^(۳)

علم توحید

این همه بزرگی و بلند مرتبه ای در زندگی انسان، به برکت علم و دانش اندوزی برای آدمی قابل تحقق است و در رأس همه دانایی ها، شناخت خداوند و علم توحید قرار داد، یعنی شناخت محور عالم هستی و تفتن به اینکه سازنده و نگاه دارنده عالم آفرینش، قادر مطلق است، حکیم است، بی نیاز است، هدایت کننده است، جبار است و در یک جمله در بردارنده همه صفات کمال است.

این احساس و یا به عبارت بهتر، این فهم و درک از آفریننده هستی، مایه رضایتمندی انسان و آرامش خاطر او در نظام زندگی دنیوی است و شاید وجهی باشد برای تفسیر این آیه: الا بذكر الله تطمئن القلوب.^(۴)

آگاه باشید که با یاد خدا، دل ها آرام می گیرد. چرا که در همه مؤلفه های علم توحید، یاد کرد خداوند، معنای اخص پیدا می کند و بدین خاطر است که علم خداشناسی اشرف علوم شمرده شده است: اول الدین معرفة الجبار؛ آغاز شناخت دین، با معرفت شناسی نسبت به ذات اقدس الهی، معنای کامل می یابد.

با این فرض، مهمترین ویژگی انسان مؤمن، خداشناسی او خواهد بود و در

پرتو این معرفت درجه اول، بصیرت پیدا می‌کند که چگونه در جریان زندگی دست به انتخاب بزند و راه صواب را از راه ناصواب، باز شناسد و بر اهریمن نفس پیروز شود. لذا ایمان همواره با نوعی علم و آگاهی همراه است و اگر غیر از این باشد، ایمان کامل نخواهد بود.

رسالت ویژه پیامبر(ص)

پیامبر(ص) از شروع مسؤولیت نبوت، همت خود را بر این گماشت تا با همه مظاهر نادانی، بی‌خبری و عقب ماندگی ذهنی انسان جاهلی، مبارزه کند، لذا یکی از اولین توصیه‌ها و پیام جدی ایشان برای مردم عربستان، علم اندوزی و دانش طلبی بود. از یک منظر می‌توان گفت مکتب اسلام، مکتب علم و دانش است. هم علم ارزش فوق العاده دارد و هم عالم مورد تکریم واقع شده است. این سخن پیامبر(ص) که: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة، (۵) در فضای آلوده و بی‌خبری جاهلیت چنان تحوّل‌ی به وجود آورد که بعدها منشأ تمدن بزرگ اسلامی گردید که چندین قرن این تمدن علم دوست و عالم پرور، بر جهان بشریت استیلا پیدا کرد و جوامع بسیاری از آشخور آن، تجدید حیات نمودند و از دست آورده‌های آن بهره بردند.

ظهور دانشمندان بزرگ و پرآوازه تاریخ اندیشه و علم در دامن این تمدن، دین اسلام را در میان دیگران ممتاز کرد. عبدالحسین زرین کوب نویسنده معاصر در این خصوص عقیده دارد که:

در واقع این توصیه و تشویق مؤکدی که اسلام در توجه به علم و علما می‌کرد، از اسباب عمده بود در آشنایی مسلمین با فرهنگ و دانش انسانی، قرآن مکرر مردم را به فکر و تدبّر در احوال کائنات و به تأمل در اسرار آیات دعوت کرده بود. مکرر به برتری اهل علم و درجات آنها اشاره نموده بود و یک جا شهادت صاحبان علم را تالی شهادت خدا و ملائکه خوانده بود که این خود به قول امام غزالی، در فضیلت و نبالت علم کفایت داشت. به علاوه بعضی احادیث رسول(ص) که به اسناد مختلف نقل می‌شد، حاکی بود از بزرگداشت علم و علما و این همه با وجود بحث و اختلافی که در باب اصل احادیث و ماهیت علم مورد توصیه در میان آمد، از اموری بود که موجب مزید رغبت مسلمین به علم

و فرهنگ می شد و آنها را به تأمل و تدبر در احوال و تفحص در اسرار کائنات بر می‌انگیخت.^(۱)

آقای زرین کوب در بخش دیگری می‌نویسد:

«...بدین گونه، شوق معرفت جویی و حس کنجکاوی، قلمرو اسلام را در اندک مدتی کانون انوار دانش کرد.»^(۲)

قرآن و دانش اندوزی

قرآن به عنوان برنامه زندگی مسلمانان و بلکه همه جهانیان (همانگونه که ادعای برحق نظریه دینی است) برای علم آموزی فوق العاده اهمیت داده است تا جایی که یکی از اساسی ترین مبانی ارسال پیامبران را، کتاب آموزی و تعلم حکمت عنوان کرده است. توجه به این نکته ضرورت دارد که در قرآن به آگاهی انسان تأکید شده، همان گونه که فقدان آن، سبب گمراهی و عقب ماندگی پیشینیان بوده است. به این آیه دقت کنید:

«لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.»^(۳)

خداوند با برانگیختن پیامبری از درون مؤمنان بر آنان منت نهاد، پیامبری که آیات الهی را بر مردم تلاوت می‌کند. آنان را تزکیه می‌دهد و کتاب و حکمت تعلیمشان می‌دهد، در حالی که پیش از این در گمراهی آشکار به سر می‌بردند. قرآن این گونه گزارش می‌کند که ساختار نظام جاهلیت پیش از دوران پیامبری حضرت محمد(ص)، همه اش تاریکی بوده که با تلاش و همکاری گروهی اندک از مؤمنان با اخلاص و در رأس آنان امام علی(ع)، یک تحول فرهنگی در آن نظام به وجود آمد که بعدها زمینه یک تمدن بزرگ را به وجود آورد. بدون تردید، قرآن و ترغیب مردم به فراگیری علم و دانش و ارتقای فرهنگی، عامل اصلی این پیروزی بزرگ بود و در یک سخن محور تمدن اسلامی، خود قرآن بود.

از این رو، جرجی زیدان نیز بر همین اساس نظر می‌دهد. او نیز می‌گوید: «توجه مسلمین به علوم از قرآن آغاز گشت. مسلمین به قرآن اعجاب داشتند و به تلاوت صحیح آن اهمیت می‌دادند. قرآن دین و دنیای آنان را تأمین می‌کرد. تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن مصروف می‌داشتند. احساس نیاز

مسلمین به درک فهم الفاظ و معانی قرآن، علوم مختلف اسلامی را به وجود آورد. خلاصه آن سلول حیاتی زنده ای که در جامعه اسلامی پدید آمد و رشد کرد و تکامل یافت تا منجر به تمدن عظیم اسلام شد، اعجاب و عشق و علاقه بی حد مسلمین به قرآن بود.»^(۹)

این هنر قرآن و پیامبر(ص) بود که توانست در روح انسانهای عرب جاهلی، لذت فهمیدن و فراگیری علوم مختلف را به وجود آورد و آنان را از خرافه پرستی، جهل گرایی، ظاهر گرایی و جمود فکری به عرصه دانش طلبی و حقیقت جویی وارد کند و به دیگر سخن آنان را با فطرت اولیه خودشان که خدایپرستی، حق خواهی، علم گرایی و زیبادوستی بود، آشنا نماید.

نمادهای تفکر و علم اندوزی در قرآن

در یک نگاه اجمالی به آیات قرآن از منظر موضوع مورد بحث، یعنی اهمیت علم و پرسش گری به چه چیزی رهنمون خواهیم شد؟ آیاتی که به آفرینش انسان اشاره دارد و شگفتی های این موجودات ناشناخته را بیان می کند، آیاتی که به خلقت پاره ای از حیوانات اشاره می نماید و ذهن حقیقت جوی آدمی را وادار می کند تا درباره آنها پژوهش نماید و دانش خود را در شناخت چگونگی ساختمان وجودی آنها فزونی بخشد و به صورت مستمر می خواهد در ظرف ذهن انسان، ایجاد پرسش کند تا به ظرایف و نازک کاری ها و هنر آفریننده آنها پی ببرد و در این کار واکاوی علمی به حقایقی دست پیدا کند و همچنین آیاتی که پرده از گوشه ای از آفرینش این جهان پهناور بر می دارد و گاه گاهی به شگفتی ها و بیچیدگی های آن اشاره می کند. پیام این آیات قرآنی به نظر شما چیست؟ و اصولاً قرآن به عنوان یک کتاب هدایت گرانسان، چرا این قدر می خواهد ذهن او را درگیر با شناخت آفرینش موجودات این جهان بکند و چرا دائم او را به اندیشیدن و ترغیب به اتفاقات طبیعی کند؟ این فرآیند در سعادت زندگی دنیایی او چه تأثیری خواهد داشت؟ بدون تردید این پرسشها و دهها پرسش دیگر از این نوع، همگی به یک حقیقت منتهی می شوند و آن، شناخت خداوند، یعنی علم توحید، علمی که بهترین علوم است.

بنابراین پایانه علم اندوزی و پرسشگری از دیدگاه و منظر قرآن، دریافت و منظر

قرآن، دریافت و شناخت درست از آفریننده این نظام هستی است که انسان در پرتو این درک درست، صاحب یک زندگی سعادت‌مندانه خواهد شد. در این نظام زندگی، آگاهی، انتخاب، آزادمنشی، استقلال طلبی و بهره‌مند شدن از حقوق انسانی از ویژگی‌های آن است و بدیهی است عکس آن، یک زندگی پوچ و غیر هدفمند خواهد بود که همه راه‌های رشد و کمال در آن بسته است. مرحوم علامه طباطبایی مفسر بزرگ و فیلسوف شهیر دنیای اسلام، در بحث تاریخ تفکر اسلامی و تحولات به وجود آمده در جریان تمدن اسلامی می‌گوید: «در قرآن به همه دانش‌ها و صنعت‌هایی که به گونه‌ای به حیات انسانی مربوط می‌شود، اشاره می‌کند و بدیهی است آیاتی که انسان‌ها را به تدبیر، تفکر و اندیشیدن فرا می‌خواند، در واقع به علم‌اندوزی تحریک می‌کند، تا این که جامعه بشری نسبت به آنچه که در آسمان و زمین است، طبیعی، انسانی و یا حیوانی است و حتی آنچه مربوط به ماوراء الطبیعه می‌باشد، معرفت پیدا کند. نکته مهم‌تر این که همه این عالم‌آموزی‌ها و معارف باید وسیله‌ای باشد برای شناخت خدای سبحان.»^(۱)

توجه علمی قرآن

توجه و رویکرد قرآن به علم و دانش و یادآوری نمونه‌هایی از وجوه علمی جهان هستی و قواعد حاکم بر طبیعت و انسان که پیش‌تر اشاره شد، این بحث را در میان مفسران و پژوهشگران اسلامی و حتی مستشرقان، مطرح کرده که آیا در حقیقت قرآن خواسته است با زبان علم بگوید و آیا قرار بوده که قرآن قوانین علمی را مطرح کند؟ و آیا باید یک وجه اعجاز قرآن را یادآوری همین مؤلفه‌ها دانست؟ دیدگاه‌ها و نظریه‌های گوناگونی در این زمینه تولید شده و هر یک از طرفداران این نظریات، با استناد خود قرآن، دلایل ویژه‌ای ارائه کرده‌اند که بازگویی به تفصیل آن در این مقاله نمی‌گنجد.^(۲)

تحولات سه قرن اخیر در غرب در حوزه علوم تجربی و رشد تکنولوژی و دانش مادی هم‌عده‌ای را بر آن داشت تا در جهت تفسیر و تبیین پاره‌ای از آیات قرآنی که به طبیعیات و ویژگی‌های آن اشاره می‌کند. به صورت افراطی به توجیه علمی روی بیاورند و فراتر از آن، خواسته

یا ناخواسته به انکار حقایقی از قرآن برسند که با معادلات مادی، قابل فهم و ادراک نیست. به عنوان نمونه:

«اولین چهره روشنفکر غرب زده و مدعی تفسیر قرآن، سید احمد خان هندی، بود که به پاس خدمات شایانش، از طرف امپراطوری انگلیس به لقب سر، سرافراز گشت. وی در تفسیرش به توجیه مادی امور غیبی، وحی ملک جن و غیره پرداخته، حقایق دینی را تحت تأثیر بینش دئیسم (خدانشناسی طبیعی) توجیه و تأویل می نمود. از جمله منکر جریان نزول وحی و وجود جبرئیل بود و اثر نبوت را جریان باطنی مطرح می کرد و امر معجزه و دعا را خلاف سنت قطعی خدا می دانست و فرشته را همان نیروی رشد در موجودات، جریان الکتروسیسته، جاذبه و غیره قلمداد می کرد و وجود خارجی شیطان را نفی نموده امری درونی تلقی می کرد.»^(۱۳)

پرواضح است این گونه برداشت ها و تفسیرهایی که درباره برخی از آیات شده است، با روح کلی حاکم بر قرآن در تضاد آشکار قرار دارد و پیام قرآن به شدت با آن در تنافر و ناهم خوانی است.

شیخ محمد شلتوت در کتاب «تفسیر القرآن الکریم» این دیدگاه افراطی در تفسیر علمی قرآن را خطای محض می داند وی می گوید:

«هذه النظرة القرآن خاطئه من غير شك لان الله لم ينزل القرآن ليكون كتاباً يتحدث فيه الى الناس عن نظريات العلوم و دقائق الفنون و انواع المعارف.»^(۱۴)

این دیدگاه (توجیه علمی قرآن) بدون تردید یک خطاست، چون خداوند در قرآن قرار نبوده که درباره نظرات و توجهات علمی و فنون و گونه های معرفت مادی با بندگانش صحبت کند و همانگونه که اشاره شد اصولاً قرآن کتاب هدایت است و زبانی که هم برای انتقال آن برگزیده، زبان خاصی است و اگر مخاطبان خودش را همواره به پیروی از منطق تفکر و عقلانیت فراخوانده و جایگاه ویژه ای را برای علم و عالم توصیف کرده، برای این است که حیات بشری، نیازمند به تعامل علمی با محیط پیرامون خودش می باشد. لذا پاره ای از نویسندگان در تحلیل زبان خاص قرآن و زبان خاص علم، این گونه بیان می کنند: «توصیف جهان طبیعت و پدیده های ریز و درشت آن، از آن جهت که مقصود اصلی علم (مقصود از علم در اصطلاح، علم تجربی است) زبان خاص

خود را می‌طلبد که از آن به زبان علم تعبیر می‌شود. «زبان دین و زبان علم» هر یک وظایف، کارکردها، ویژگی‌ها و مخاطبان خاص خود را دارند که نه می‌توان آنها را به جای هم نشاند و نه می‌توان نتایج مورد انتظار از یکی را از دیگری طلب کرد.»^(۱۴)

منطق همه کتابهای آسمانی و همچنین زبان خاص قرآن را، می‌توان با مذاقه در خود آیات قرآنی به دست آورد. به عنوان نمونه، آیه دوم سوره بقره که قرآن را کتاب هدایت معرفی می‌کند و آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره مائده که اشاره به احکامی دارد که در دیگر کتاب‌های آسمانی مقدر شده است.^(۱۵)

پرسش‌گری نتیجه تدبیر

اگر از آنچه تا کنون گفته شد به این حقیقت واقف شده باشیم که روح کلی قرآن و هدف اصلی آن، تنظیم یک برنامه جامع و کامل برای یک زندگی مطلوب در جهان مادی است، پی خواهیم برد که دعوت قرآن به راه اندازی قوای مدرکه و فهم بشر و بالا بردن بینش معرفتی و علم، در واقع یک نوع ایجاد شور و حرکت و پویایی است که لازمه کمال بشری است و از پیامدهای بینش تعقلی، طرح پرسش و سؤال است که خود کلید همه معارف است. انسان تا در زندگی با پرسش روبه رو نشود، هرگز در پی تلاش و حرکت بر نخواهد آمد و اصولاً تمام توفیقات بشر در کشف رازها و قوانین این جهان در عرصه همه دانش‌ها، مدیون پرسشهایی بوده که در مسیر حیات در طول تاریخ فراروی او قرار گرفته است و همیشه کسانی بر تارک اختراعات و دانش‌ها ایستاده بودند که در جست و جوی حقایق علمی با پایداری و صبر، تلاش کرده‌اند.

انسان مورد نظر قرآن هم، یک موجود پرسشگر و جست و جو گر حقیقت است. در دیدگاه قرآن، انسان دارای بصیرت با انسان کور (فاقد بینش) مساوی نیستند. «قل هل یستوی الاعمی و البصیر...»^(۱۶) چنانچه نور با تاریکی برابر نیست.» «...هل تستوی الظلمات و النور»^(۱۷) توصیه قرآن به تدبیر و مطالعه درباره آفریده شدگان این جهان، در واقع دعوت به پرستشگری و علم اندوزی است. این مسأله در تمام عرصه‌ها و ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان معنا دار است، در طبیعت، تاریخ، رشد و کمال معنوی، سقوط و ظهور تمدنها و

اقوام بشری، عاقبت نگری درباره ستمگران تاریخ.

برای آگاهی از این مقوله، به صورت خیلی ساده و ابتدایی می توان به آیاتی از قرآن مراجعه کرد که در آن از واژه کیف چگونه، که بیش از ۸۰ بار به کار رفته است، که در این جا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین.^(۱۸)
بگو ای پیامبر! در پهنای زمین سیر کنید تا بدانید عاقبت و پایان کار کسانی که آیات الهی و رسولان را دروغ می پنداشتند، چگونه بوده است.
۲. اولم یروا کیف یبدأ الله الخلق ثم یعیده ان ذالک علی الله یسیر.^(۱۹)
آیا مردم ندیدند که خداوند چگونه آفرینش و خلقی را شروع می کند و سپس به اصل خود برمی گرداند؟ همانا این کار برای خدا بسیار آسان است.
۳. افلم ینظروا الی السماء فوهمهم کیف بنیناها و زیناها و مالها من فروج.^(۲۰)
آیا منکران حق به آسمان فراز خود نمی نگرند که چگونه آن را محکم بنا نهادیم و آن را به زیور ستارگان آراسته ایم و هیچ شکاف در آنها وجود ندارد.
۴. افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت.^(۲۱)
آیا نمی نگرید که شتر چگونه آفریده شد؟ و به شکوه آسمان که چگونه برافراشته شد؟

حال جا دارد از خود سؤال کنیم که چرا خداوند این همه نسبت به فعال کردن ذهن بشر با ایجاد پرسش در فراروی او، تأکید می ورزد؟ بدون تردید باید این مسئله را در یک چیز جست و جو کنیم و آن بایستگی بصیرت و آگاهی انسان در پهنه حیات مادی برای دستیابی به یک رشد و بالندگی معنوی خدایسند، تا در پرتو آن بتواند به نفس مطمئنه تبدیل شود.

امام رضا(ع) عالم آل محمد(ص)

بر اساس حدیث معروف ثقلین که پیامبر(ص) فرمود: من برای شما دو چیز گزاردیم: ۱. کتاب خداوند ۲. عترت خودم، امامان معصوم(ع) هم عدل قرآن هستند و آنان بیش از هر کسی به تفسیر و تأویل قرآن، برتری دارند. از امام صادق(ع) در ذیل تفسیر این آیه «...و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»^(۲۲)، روایت شده که: «نحت الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله».^(۲۳)

راسخان در علم ما هستیم و ما به تأویل قرآن علم داریم و امام رضا (ع) به شهادت تاریخ، همچون دیگر امامان (ع) عالم ترین فرد در روزگار خود بوده است، بدیهی است علم، عالم و پرسشگری و مقوله هایی از این قبیل در نگاه ایشان، بیش از دیگران، دارای ارزش بوده است. ابراهیم ابن عباس درباره شخصیت علمی امام رضا (ع) این گونه گزارش می کند:

«ما رأیت الرضا (ع) یسئل عن شیء قط الأعلم ولا رأیت اعلم منه بما کان فی الزمن الاول الی وقتہ و عصره و کان المأمون یمتحنه بالسؤال عن کل شیء فیجیب فیہ و کان کلامه و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن.»^(۲۴)

هرگز ندیدم امام (ع) در برابر پرسشی، جواب نگوید. عالم تر از او ندیدم و بارها مأمون از مسائل مختلف از او می پرسید و ایشان پاسخ می دادند و همه جواب ها و مثالهایی که می آورد برگرفته از قرآن بود و جالب اینکه خود امام رضا (ع) در این زمینه می فرماید: «در حرم پیامبر (ص) می نشستیم و عالمان مدینه هرگاه در مسئله ای با مشکل روبه رو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند.»^(۲۵)

شخصیت علمی امام (ع) به گونه ای بود که همه در برابر آن، مبهور می شدند و حتی دشمنان لب به ستایش می گشودند. چنانکه در طول تاریخ ثبت شده که مأمون بعد از پرسیدن چند سؤال از امام (ع) این گونه اظهار کرد: خدا مرا بعد از تو زنده ندارد. به خدا سوگند دانش صحیح جز نزد خاندان پیامبر (ص) یافت نمی شود و به راستی دانش پدران را به ارث برده ای و همه علوم نیاکان را تو گرد آمده است.^(۲۶)

مقام علم و عالم در نگاه امام رضا (ع)

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج روایتی را گزارش می کند که امام رضا (ع) در آن، درباره نقش عالم و فقیه دین می فرماید: «الا انّ الفقیه من افاض علی الناس خیره و انقذهم من اعدائهم و فرّ علیهم نعم جنان الله تعالی و حصل لهم رضوان الله تعالی.»^(۲۷) فقیه و عالم دین کسی است که خیر و نیکی او بر مردم فوران می کند و آنان را از دشمنانشان می رها کند و نعمت های خداوند را بر آنان زیاد می گرداند. در ادامه روایت، امام می فرماید: در روز قیامت به فقیه و عالم

گفته می‌شود: ای عهده دار یتیمان آل محمد(ص)، توقف کنید تا اینکه برای هر کسی که از شما چیزی آموخته، شفاعت کنید و امام این مطلب را اضافه می‌کند که اما به شخص عابد فقط گفته می‌شود تو بنده خوبی بودی، تمام تلاش تو رهایی خودت بود، می‌توانی داخل بهشت بشوی، دقت کنید که امام چه توصیف و جایگاهی برای شخص عابد و عالم ارائه می‌دهد؟

مناظرات علمی امام رضا(ع) خاستگاه علم آموزی

گفت و گوهای علمی امام رضا(ع) با عالمان دیگر مذاهب و چیره شدن ایشان در منطق گفت و گو و احتجاج حتی بر اساس مبانی پذیرفته خودشان، چهره ممتازی در عصر دستگاه عباسی و خلافت مأمون، از امام ترسیم کرده بود. دعوت مأمون فرقه‌ها و نحله‌های فکری و کلامی در آن روزگار، برای مناظره و مباحثه با امام رضا(ع) ناخواسته وسیله‌ای بود برای ترویج عقیده راستین تشیع. هر چند که او(مأمون) پشت این مسئله به چیزهای دیگری فکر می‌کرد که در این مقال مجال طرح آنها نیست. حضور امام در این مناظرات مشخص می‌کرد که تنها خاندان نبوت و امامت هستند که می‌توانند از پس همه معضلات فکری شبهات کلامی در هر عصر برآیند. علاوه بر اینکه این حضور نشان می‌داد هرگز نباید در برابر پرسشهای دینی و شبهات فکری، شیوه‌های غیر منطقی را برگزید، چون دین اسلام و کتاب خداوند، در برابر هیچ سؤالی جواب منفی ندارد و اصولاً سیره عملی همه امامان(ع) پاسخگویی بوده است. عبدالسلام هروی که در بیشتر نشستها و مناظرات علمی امام حضور داشته، می‌گوید:

«هیچ کس را از حضرت رضا(ع) داناتر ندیدم و هیچ دانشمندی آن حضرت را ندید مگر این که به علم برتر او گواهی داده است. در محافل و مجالس که گروهی از دانشوران و فقیهان و دانایان مختلف حضور داشتند، بر تمامی آنان غلبه یافت، تا آنجا که آنان به ضعف علمی خود و برتری امام اذعان و اعتراف می‌نمودند.»^(۲۸) گرچه هیچ‌گاه امام در پی آن نبود که طرف مناظره علمی خود را مغلوب کند، چرا که ایشان امام هدایت و رحمت بود. هدف امام رهایی انسان‌ها از بند تاریکی و بی‌خبری بود و این چنین است که سیره علمی امام در

کنار سیره اخلاقی و سیاسی آن حضرت بازتاب بسیار گسترده و بی کرانه ای در فضای آن روزگار داشت و همچنان استمرار پیدا کرد تا این زمان که صدها مرکز علمی در پرتو نام این امام همام پای گرفته است.

جمع بندی

- در برآیند بحث و مطالبی که ارائه شد، به این نکات می توان اشاره کرد:
۱. خاستگاه اصلی رسالت پیامبر(ص) و هدف عمده نبوت و پیام اصلی قرآن، آگاهی انسان است و علم اندوزی از این جهت می توان ارزشمند باشد که وسیله این آگاهی و نزدیکی به خداوند باشد.
 ۲. همه آیاتی که انسان را به بیان های گوناگون به تدبیر، تعقل، تفکر و تأمل فرامی خواند، برای ایجاد این آگاهی است و پرسش و سؤال، برآیند همین تفکر است که انسان را وامی دارد تا به دنبال کشف حقایق برود و خود قوانین حاکم بر این جهان را کشف نماید.
 ۳. امامان معصوم(ع) به عنوان راسخون در علم بهترین مشوق برای علم اندوزی هستند چون بهترین تعریف ها و ارزش گذاری ها برای علم و عالم و دانش طلبی، از سوی آنان ارائه شده است. به خاطر این است که می گوییم، ائمه عدل قرآن هستند.

پی نوشت ها

۱. سوره علق، آیه ۱۲.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۳. سوره فرقان، آیه ۷۴.
۴. سوره رعد، آیه ۲۸.
۵. الحیة، ج ۱، ص ۲۹، به نقل از البحار، ج ۱، ص ۱۷۷.
۶. کارنامه اسلام، ص ۲۶.
۷. همان، ص ۲۰.
۸. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.
۹. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۴۱.

۱۰. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۹۳.
۱۱. لازم به ذکر است که: گرایش به این نوع تفسیر از قدمت تاریخی قابل توجهی برخوردار است و این شیوه تفسیری در میان مفسران کهن نیز پویندگان داشته است، از جمله ابن مفسران که آثار و تألیفات آنان در اختیار است می توان از ابوحامد غزالی، فخر رازی، ابن ابی الفضل المرسی، زرکش و سیوطی نام برد. گرچه میزان و نحوه گرایش آنان به این نوع تفسیر با یکدیگر متفاوت بود. نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، مسعود آذری نیا، شماره ۳۹ و ۴۰.
۱۲. تدبیر در قرآن، ص ۶۵، به نقل از تفسیر و تفاسیر جدید.
۱۳. شیخ شلتوت، تفسیر القرآن الکریم، ص ۱۳.
۱۴. نشریه قرآنی بینات، شماره ۱۹ سال پنجم، ص ۸۲.
۱۵. علاقه مندان برای آگاهی بیشتر رجوع کنند به: فصلنامه تخصصی قرآن پژوهی، سال ۲، شماره ۶، مقاله: نقد و بررسی علمی روش تفسیر علمی قرآن.
۱۶. سوره انعام، آیه ۵۰.
۱۷. سوره نور، آیه ۱۶.
۱۸. سوره انعام، آیه ۱۱.
۱۹. سوره عنکبوت، آیه ۱۹.
۲۰. سوره ق، آیه ۶.
۲۱. سوره غاشیه، آیات ۱۷ - ۱۸.
۲۲. سوره آل عمران، آیه ۷.
۲۳. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۷۱ به نقل از کافی.
۲۴. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸۰.
۲۵. امام رضا(ع) منادی توحید، ص ۴۱.
۲۶. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۰۲.
۲۷. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۹ و الحر العاملی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۶۰۳.
۲۸. امام علی بن موسی الرضا(ع) منادی توحید، ۴۰ به نقل از کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۵۷.

در محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

آنچه در پی می آید متن سخنرانی آیه الله جوادی آملی در مدینه منوره است که پس از پیاده کردن از نوار، با اجازه معظم له اقدام به درج آن کردیم. این سخنان که در جمع حجاج خانه خدا و در کنار مرقد مظهر پیامبر گرامی (ص) و در یک فضای عرفانی و معنوی ایراد شده است دارای ابعاد علمی، تحقیقی و معنوی است. امیدواریم مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله و صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
الانبياء والمرسلین سیمّا خاتمهم وأفضلهم محمد (ص) واهل بیته الطیبین
الظاهریین سیمّا بقیه الله ارواح من سواه فداه، بهم نتولّی و من اعدائهم
نتبّرء الی الله .

آداب تشرّف به محضر پیامبر اکرم «ص»

اینجا مدینه منوره، حرم رسالت و ولایت است، شهر رسول اکرم. علیه آلاف التحیه والإکرام است. انسان کامل هرگز مرگ ندارد، چون همواره زنده و شاهد

است. و همه ما در مدینه، در مشهد و محضر رسول اکرم. علیه آلاف التحیه والإکرام. مشرفیم. نحوه شرف یابی به محضر آن حضرت را خدای سبحان در قرآن کریم ارائه کرده است که چه وقت، برای چه و چگونه به محضر حضرت برویم و بعد از پایان موعد چه کنیم. همه این امور را در سوره مبارکه احزاب بیان کرده و فرموده است:

«یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن»^۱.

«بدون اجازه وارد خانه رسول اکرم. علیه آلاف التحیه والإکرام. نشوید».

اگر شما را به عنوان مهمانی دعوت کرده اند وارد بشوید، ما اینجا مهمان رسول اکرم (ص) می باشیم و در کنار سفره رسالت، غذا میل می کنیم «الی طعام غیر ناظرین انیه»^۲ بدون دعوت، حق ورود ندارید. وقتی هم شما را دعوت کردند زود وارد نشوید بلکه منتظر پخته شدن غذا باشید، سعی کنید وقتی غذا پخت و آماده شد بروید «اذا طعمتم فانتشروا»، وقتی غذا میل کردید از آنجا منتشر بشوید. وقتی هم که در محضر حضرت نشستید اید سخنی که باعث انس یکدیگر است نگویید «ولا مستأنسین لحدیث ان ذلک یوذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق»^۳ وقتی در محضر حضرت نشستید، سخن دنیا طرح نکنید، با یکدیگر مؤانسه نکنید، حرفی که حکمت و معرفت در او نیست نزنید، گفتار عادی را در محضر حضرت ترک کنید. مجلس پیغمبر مجلس علم و حکمت است، مجلس انس و مجلس سرگرمی نیست، این ترجمه کوتاهی از این آیه مبارکه است.

در این آیه فرمود: فقط مؤمنین می توانند بروند، غیر مؤمنین مجاز نیستند، چون خطاب به اهل ایمان است «یا ایها الذین آمنوا»، مؤمنین هم بی دعوت مجاز نیستند و محور اذن و دعوت هم پذیرایی است که رسول خدا شما را دعوت می کند که مهمانی کند، و شما مهمان او باشید. «ولکن اذا دعیتم فادخلوا» بروید غذای رسول اکرم را بخورید.

پذیرایی پیامبر از مهمانان چگونه است؟

این غذا چه غذایی است که رسول اکرم دعوت می کند؟ مؤمنین، مهمانان رسول اسلامند، در عین حال که ظاهر آیه از نظر پذیرایی صوری محفوظ است،

اما از امام ششم سلام الله علیه در ذیل آیه «فلینظر الانسان الی طعامه» به نقل مرحوم کلینی (ره) رسیده است که «علمه الذی یاخذه ممن یاخذه»^۲ شما علمی را که فرامی‌گیرید، نظر کنید ببینید از چه کسی آن را می‌گیرید. گاهی طعام، یک طعام ظاهری است که با باران، مزرعه‌ها و باغ‌ها سرسبز و خرم می‌شود و گاهی یک طعام حقیقی و معنوی است که غذای روح می‌باشد و جان را تغذیه می‌کند. اگر طعام در این آیه دو مصداق داشت، طعام در آیه قبلی هم دو مصداق دارد.

در جای دیگر این چنین آمده است: «ما باران را نازل می‌کنیم، زمین را می‌شکافیم و با بذرافشانی غذا فراهم می‌کنیم». اگر منظور از این طعام، طعام ظاهری باشد، منظور از آن آب، باران است و منظور از زمین و شیار و محصول آن، وسائل و محصولات کشاورزی و مانند آن خواهد بود، ولی اگر منظور از این طعام مصداق معنوی باشد مراد از آن آب، آب حیات، و منظور از زمین، زمینه حیات و زمینه دل خواهد بود و مانند آن.

پس طعام در قرآن کریم دو مصداق دارد: «طعام جسم» و «طعام روح»، آن مصداقی که طعام جسم است و دیگران با ما در آن شریکند، درباره اش فرموده: «کُلُوا وَاَرْعُوا اَنْعَامَكُمْ»؛ و فرمود: «متاعاً لکم وَاَنْعَامکم» اما آن طعامی که مصداق معنوی است، ما با فرشتگان در آن شریکیم، اگر برای فرشته مقامی است ما در تغذیه آن طعام شریک فرشته‌هاییم، اگر معرفت حق و توحید حق طعام معنوی است و فرشتگان از این طعام برخوردارند، خردمندان و علما همسایه فرشته‌اند، و لذا در کریمه «شهدالله انه لا اله الا هو والملائکه واولوالعلم»^۳ علما را با فرشتگان یکجا یاد می‌کند؛ یعنی در غذای معنوی، انسانهای وارسته سهیم فرشته‌هایند، همانطوری که در غذاهای مادی انسان با انعام شریک است. بدینگونه به ما هشدار داده که طعام بدن، شریکی پایین‌تر از شما دارد، ولی اگر عالم شدید شریک فرشتگان در معارفید، و اگر در جنگ شربت

شهادت نوشیدید شریک فرشتگان در پروازید

ذیل آیه کریمه «جاعل الملائکه رسلاً واولی اُجنحة مثنی و ثلاث و رباع...»^۱ این چنین روایت شده که: شهید با فرشته هم پرواز است، جعفر طیار با فرشتگان

هم پرواز است، و عباس بن علی. سلام الله علیهما. با فرشتگان هم پرواز است. گاه انسان دستش را در راه خدا می دهد و با «اولی اجنحة مثنی و ثلاث» هم پرواز می شود. گاهی تلاش و کوشش می کند تا عارف و عالم باشد، در این صورت با فرشتگان هم شهادت است.

طعام معنوی پیامبر(ص)

پس طعام در قرآن کریم دو مصداق دارد، و خوردندگان این طعامها هم مشخص اند. و ما مهمان رسول اکرمیم، در کنار سفره طعام معنوی آن حضرت نشسته ایم تا او ما را تغذیه نماید. ما را دعوت کرده که عالم کند، بدون اذن وارد نشده ایم، بدون دعوت هم شرکت نکرده ایم. ما از این جهت به خود وعده می دهیم که با دعوت آمده ایم و امکان حضور بدنی نصیب ما شده است، و لذا خود را امیدوار می کنیم که پیام دعوت حضرت به ما رسیده است. اما اکنون که آمده ایم باید چه کنیم؟ جز این است که باید از طعام حضرت استفاده کنیم؟ اگر کسی خواست از غذای علمی حضرت استفاده کند شرطش چیست؟ فرمود: شما که مهمان پیغمبرید مبادا عمر خود را در مدینه با مؤانسه بگذرانید (مستأنسنین لحدیث) مبادا دهان باز کنید و سخن عادی مطرح کنید، وقت را به اُنس و مؤانسه های صوری بگذرانید، باید اینجا سمیع بود و بصیر، باید شنوا بود و بینا. شما آمده اید حرف بشنوید یا حرف بزنید؟ اگر آمده اید که چیزی یاد بگیرید پس حرف نزنید که پیغمبر را می رنجاند. (مستأنسنین لحدیث ان ذلکم یوذی النبئ فیستحیی منکم) مگر بین حرم و هتل فرق هست؟ مگر یک دیوار به عنوان مرز حرم حاجب است؟ اگر شب در حرم را بستند یعنی دیگر راهی برای زیارت نیست؟ پشت دیوار حرم نمی توان زیارت جامعه را قرائت کرد؟ اگر شب راه نیست نمی توان بار یافت؟ اگر یک دیوار و دو دیوار حاجب باشد که انسان نمی گوید: «من شهادت می دهم تو مقام مرا می بینی و سلام و کلام مرا می شنوی و جواب می دهی، منتها خدا اجازه نداده که من لذت مناجات تو را درک کنم» آیا خدایی که ارحم الراحمین است او مانع از لذایذ مناجات است؟ یا بدخوری و پرخوری ظاهری نمی گذارد که انسان لذت مناجاتش را بچشد؟ یا آن استیناس و مؤانسه و مجلس انس داشتن در مسافرخانه ها و دورزدن در

کوی و برزن مانع لذت مناجات است!

خداوند فرمود: «اگر مهمان رسول اکرمید مؤانسه نکنید و این کار شما رسول اکرم را می رنجاند».

در قرآن کریم آمده: «کسانی که پیغمبر را می رنجانند از رحمت خاصه به دور می مانند». او از شما خجالت می کشد ولی خدا استحياء ندارد. بالصرحة می گوید: اگر در محضر نبی اکرم آمده اید حرفهای عادی نزنید، به خنده کردن وقت نگذارید، به تعلیم و تعلم وقت بگذارید. آن ساعتی که مشغول تدریسید مهمان رسول اکرمید، آن لحظه ای که سرگرم ارشاد و هدایتید مهمان رسول اکرمید، گرچه مشغول یاد دادن احکامید ولی دارید تغذیه معنوی می کنید، گرچه سرگرم ارشاد و هدایتید ولی دارید تعلم می کنید.

ما نباید همتان تا این حد باشد که در قیامت به جهنم نرویم، خدا ما را نسوزاند، این یک همت نازلی است. در قیامت خدای سبحان بسیاری از انسانها را به جهنم نمی برد، کودکان را به جهنم نمی برد، دیوانه ها را به جهنم نمی برد، مستضعفین فطری را به جهنم نمی برد. جهنم نرفتن و نسوختن که هنر نیست، با فرشته ها هم صحبت بودن هنر است، کاری کردن که فرشته ها به استقبال انسان بیایند هنر است، «سلام علیکم طبتم فادخلوها»^۶ را از زبان فرشته ها شنیدن هنر است. آنها خدمه شما هستند. و الآن راه در اینجا برای رسیدن به این مقام باز است.

ساده ترین کاری که موجب آزار پیامبر(ص) نشود آن است که مواظب خوراک و گفتارمان باشیم. این از سخنان نورانی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه است که فرمود چند چیز با چند چیز جمع نمی شود «لا تجتمع البطنة والفتنة والشهوة والحكمة»^۸ پر خوردی با مصمم بودن جمع نمی شود، کسی اهل عزم است که پر خور و بد خلق نباشد. تبعیت از شهوات نفسانی با حکیم بودن سازگار نیست.

شخصی در محضر رسول اکرم آروغ زد، حضرت فرمود: «أقلل من جشأتک»^۹ چرا به خودت اجازه می دهی آنقدر بخوری که در محضر دیگران آروغ بزنی، تو انسانی، بهمان اندازه که برایت لازم است اکتفا کن. آنها که همیشه سیرند گرسنگی فراوانی در قیامت در پیش دارند.

ضیافت پیامبر شب زنده داری است

مهمان پیغمبر بودن با شکم پر ممکن نیست و اگر کسی اهل مؤانسه باشد شب را با دیگران به انس می گذراند و دیگر فراغتی ندارد، «انّ لک فی النهار سبحاً طویلاً» او اجازه نمی دهد که «انّ ناشئة اللیل هی اشد و ظاً و أقوم قیلاً»^{۱۰} نصیبش شود. اگر کسی مهمان رسول اکرم است، ممکن نیست از شب زنده داری محروم باشد، زیرا پذیرائی پیامبر تهجد است و به شب زنده داری دعوت می کند. ضیافت رسول اکرم در احیاء لیل است و با مؤانسه دوستان در شب، سازگار نیست. اگر خدا فرمود: «شما مهمان رسول اکرمید»، غذاهای رسالت را مشخص کرد، فرمود پنج نماز است که دیگران با تو شریکند و تو با دیگران سهیمی. اما این نماز ششم، نماز خاص است؛ «أقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق اللیل». چهار نماز عبارتند از: ظهرین و مغربین؛ یعنی از دلوک شمس تا دل شب و قرآن الفجر که پنجمین نماز است، همه در خواندن آن شریکند. اما «و من اللیل فتهجد به نافلة لک»، مال تو، «عسی ای یبعثک ربک مقاماً محموداً»^{۱۱} تو این مقام و سفره را به دیگران خواهی داد و از آنها پذیرایی می کنی، چون آنان مهمان تو اند.

بدیهی است که اگر کسی مهمان پیغمبر شد، از غذای او استفاده می کند و از خود سخنی ندارد. حال که اینجا غذا را میل کرد (و اذا طعمتم فانتشروا) به اقطار عالم منتشر شوید تا همین غذاها را منتقل کنید.

تکریم خداوند از پیامبر و مؤمنان

اگر اینگونه مهمان شدید، آنگاه خداوند و همه فرشته ها بر شما صلوات و درود می فرستند، آری انسان عادی به جایی می رسد که خدای سبحان و ملائکه بر او صلوات بفرستند.

در همین سوره مبارکه احزاب اگر صلوات خدا و فرشته ها بر رسول اکرم علیه آلاف التحیه والإکرام. مطرح است. صلوات خدا و فرشتگان بر شما هم مطرح است. اگر در این سوره فرمود: «انّ الله و ملائکته یصلون علی النبی» در همین سوره نیز فرمود: «هو الذی یصلی علیکم و ملائکته»^{۱۲} این چه انسانی است که می تواند به جایی برسد که خدا بر او صلوات بفرستد! کاری نکنیم که افراد

ساده ای که در کاروان ما هستند، به جایی برسند که در قیامت ما به شفاعت آنها محتاج باشیم.

مرحوم بحرالعلوم - رضوان الله علیه - می گوید: مرحوم خواجه نصرالدین طوسی در درس وقتی نام سید مرتضی را برد گفت: «قال السيد المرتضى صلوات الله عليه» برای رفع اعجاب شاگردان فرمود: «فكيف لا يُصلى على المرتضى!». اگر خدا بر شما صلوات می فرستد، ملائکه خدا بر شما صلوات می فرستند، این محصول مهمانی رسول اکرم است، خدا می خواهد شما را نورانی کند، وگرنه مسائل مادی چندان ارزش ندارد، زیرا همه این مسائل رفاهی که در این یک ماهه نصیب زائران می شود، یک روزه نصیب متکثرانی خواهد شد که وقتی از سایه قصرشان می گذری می بینی سایه آن به آسانی تمام نمی شود و لذا فرمود: «اگر خواستید بدانید دنیا چقدر می ارزد ببینید به دست چه کسی است»؟

آنچه در این دو صلوات هست، این است که درباره نبی اکرم فرمود: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی»^{۱۳} در تسلیه بر رسول اکرم همه فرشتگان در خدمت خدای سبحان با هم صلوات می فرستند که یک تجلیل است. شما اگر خواستید از دوستان تکریمی به عمل آورید با همه آشنایانتان یکجا به دیدار او می روید، وقتی هم خدای سبحان بر رسول اکرم صلوات می فرستد همه فرشته ها را در خدمت خود جمع می کند و می فرماید خدا و فرشتگان خدا بر نبی اکرم صلوات می فرستند، اما در همین سوره وقتی سخن از صلوات بر مؤمنین است خدا درباره مؤمنین تنها صلوات می فرستد، ملائکه هم جدا، لذا فرمود: «هو الذی یصلی علیکم و ملائکته» وقتی جمله «هو الذی یصلی علیکم» تمام شد، نگاه جمله «ملائکته» را بر آن عطف کرد، در آنجا عطف مفرد بر مفرد است، در اینجا عطف جمله بر جمله.

نشانه صلوات خدا و فرشتگان چیست؟ نشانه اش «لِيَخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» است و شما را نورانی می نماید، یک انسان نورانی به طبیعت تیره نمی نگرد.

فرازهای نورانی زیارت جامعه

ما در اینجا تنها مهمان رسول اکرم نیستیم بلکه مهمان اهل بیت هم هستیم

«بقیع و ما ادریک ما البقیع؟»! شما زیارت جامعه را در مشاهد دیگر می خوانید، اما آنطور که در بقیع زیارت جلوه می کند در مشاهد دیگر ظهوری ندارد. در فرازهای نورانی زیارت جامعه عرض می کنیم: شما ای اهل بیت نبوت محقق به عرش بودید، محیط به عرش «الله» بودید، در آن جایگاه رفیع منزلت داشتید، و خدا بر ما منت نهاد شما را از عرش به فرش آورد، در بین مردم هستید، «ذکرکم فی الذاکرین و اسماءکم فی الأسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی ارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور، فما احلی اسمائکم و اکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم» شما در بین مردمید، بدن های شما در بین ابدان است، نام های شما در بین نام های دیگران است، آثار شما در بین آثار دیگران و قبرهای شما هم در بین قبور است. در سایر مشاهد این جمله «قبورکم فی القبور» (قبور شما را با دیگران یکسان کردند) خیلی جلوه ندارد، زیرا قبور آنها از قبور دیگران ممتاز است، ولی در بقیع وقتی انسان کنار این قبور مطهره قرار می گیرد، می بیند چنین است. «فما احلی اسمائکم» چقدر نام شما شیرین است. خوب اگر کسی نام حسن بن علی (ع) را ببرد، نام علی بن الحسین (ع) را ببرد، نام محمد بن علی (ع) را ببرد، نام جعفر بن محمد (ع) را ببرد و لذت نبرد، نمی تواند بگوید نام شما چقدر شیرین است، قبر شما چقدر پرجاذبه است، اثر شما چقدر شیرین است. مبادا بدون خلع نعلین وارد حرم مطهر ائمه بقیع بشوید. به این زائران عزیز که از یک کشور فداکار شیعه آمده اند بفرمایید ادب و احترام بقیع در این نیست که خود را به قبر بیندازید، وقتی وارد می شود بعد از اذن دخول، باید کفش را همین دم در، بیرون آورید، آهسته آهسته قدم بردارید، تا شیرینی این جمله ها را احساس کنید. به ما گفتند وقتی در کنار این قبور رسیدید و می بینید با سایر قبرها یکسانند بگویید: «واکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم» و آنگاه می گوئیم: «کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر»، حرفتان نور است. «و عادتکم الأحسان و سجتکم الکرم»، شما نورانی هستید، حرفهای روشنگرانه دارید و فطرت و سجیه شما کرم و بخشش است، بنابراین ما با دیگران فرق داریم. با ما چند کلمه حرف بزنید.

آن بزرگواران گاهی در رؤیا با آدم حرف می‌زنند، گاهی در بیداری. اگر کسی در خود احساس تغییر حالت کرد بداند که ائمه بقیع. سلام الله علیهم. با او حرف زده اند، و اگر کسی در خود حالی ندید، نا امید نباشد. یک راه است و دیگر هیچ، و آن اشک (و سلاحه البكاء).

یک میلیون نفر آمدند و زیارت کردند و رفتند، آیا ما هم باید این چنین باشیم، ما با همه مردم روی زمین فرق داریم. تنها کشوری که ولایت علی و اولاد علی «ع» در آن است، کشور ماست. تنها کشوری که به عشق شهادت آزادیش را تضمین کرده است، کشور ماست. ما آمدیم بدون شنیدن حرف اینها برگردیم؟ بدا به حال ما که چیزی نشنویم و برگردیم! حرف آنها از دل برمی‌خیزد، آنکه حرف را با دل گرفت با دلها سخن می‌گوید «نزل به روح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين»^۴ او هم با دلها سخن می‌گوید. اگر تغییری در خود دیدید بفهمید حضرت با ما سخن گفت، اگر تغییری در حالمان دیدیم باید بفهمیم که بقیع با ما سخن گفته و اگر تغییری پیدا نشد بنالید تا تغییر پیدا بشود.

گریه، سلاح مبارزه با شیطان

آنکه نگذاشت ما حرف ائمه را بشنویم کیست؟ یا شیطان درون است یا شیطان بیرون آنچه نگذاشت ما این نور را احساس کنیم کیست؟ یا نفس اماره است یا ابلیس، خوب اگر خواستیم بر این دشمن پیروز بشویم چه کنیم؟ اینجا که جای توپ و تانک نیست، این دشمن بیرون را با سلاح گرم می‌شود از پا در آورد، اما نفس اماره را با کدام اسلحه از پا در بیاوریم؟ (و سلاحه البكاء) ناله و جزع و شیون انسان را فاتح می‌کند، زیرا اگر کسی ننالند که پیروز نمی‌شود، و اگر پیروز نشد بطور عادی می‌آید، بطور عادی برمی‌گردد؛ حدّا کثر آن است که آن را به جهنم نبرند. آن کفاری که دسترسی به این معارف اسلامی ندارند و در دورترین نقاط عالمند آنها را به جهنم نمی‌برند، نسوختن که هنر نیست. انسانی که اهل دنیا است گرفتار قساوت دل و جمود عین است، پس از این فرصت حدّا کثر استفاده را بکنید.

پی نوشت‌ها

۱. احزاب: ۵۳ .
۲. «انی» (مقصوراً) یعنی غذا نضج و پخته شد و «اناء» (ممدوداً) یعنیظرف .
۳. بحار، ج ۲، ص ۹۶ .
۴. طه: ۵۴ .
۵. آل عمران: ۱۸ .
۶. فاطر: ۱ .
۷. زمر: ۷۹ .
۸. کافی، ج ۴، ص ۲۴۸ .
۹. سقینة البحار، ج ۱، ص ۱۵۶ .
۱۰. مزمل: ۶۰-۷ .
۱۱. اسراء: ۷۹-۷۸ .
۱۲. احزاب: ۵۶ .
۱۳. احزاب: ۳۳ .
۱۴. شعراء: ۱۹۳ .

.....
مجله / میقات حج / پاییز ۱۳۷۱، شماره ۱ /



سیره تبلیغی
پیامبر اعظم
صلی اللہ
علیہ وآلہ



سیره در لغت

سیره بر وزن «فعله» که در زبان عربی بر نوع و کیفیت عمل دلالت می کند، از سیر به معنای رفتن، سیر کردن در زمین در روز یا شب، حرکت کردن، گذشتن و عبور کردن می آید.^[۱] سیره بر حالت و چگونگی حرکت نیز دلالت دارد. راغب اصفهانی در مورد کلمه سیره می نویسد: سیره حالت درونی است که انسان و غیرانسان، نهاد و وجودشان بر آن قرار دارد، خواه غریزی و خواه اکتسابی باشد، چنان که می گویند فلان شخص سیره و شیوه‌ای نیک یا زشت دارد.^[۲]

سیره در اصطلاح

نخستین تاریخ نویسان در مورد پیامبر اکرم (ص)، آثار خود را با عنوان سیره النبوی نام گذاری نمودند. مراد ایشان شرح وقایع زندگی پیامبر بود که در ضمن به سبک و رفتار آن حضرت هم دلالت داشت. اما آنان ملتزم نبودند فقط به گزارش این بعد بپردازند. کتاب السیره النبویه ابن هشام از این دست است. پس سیره در اصطلاح به معنای سبک، شیوه و روش زندگی در ابعاد مختلف است.^[۳]

تبلیغ در لغت

واژه های گوناگونی در فرهنگ های مختلف برای امر پیام رسانی به کار می رود، مانند تبلیغ، دعایه، اعلام، دعوت و آوازه‌گری.^[۴] واژه دعوت از نظر تعداد بیش از واژه تبلیغ در آیات قرآن به کار رفته است. در نامه پیامبر اکرم (ص) به پادشاهان مصر و ایران، همین تعبیر آمده است: «ادعوك بدعاية الاسلام».^[۵] در آیاتی که واژه دعوت به کار رفته، بر محتوای تبلیغ بیشتر تأکید شده تا اصل رساندن پیام، مانند: «یدعوا الی دار السلام»^[۶] «یدعون الی الخیر»^[۷] «ادعوا الی الله علی بصیره»^[۸] «ادعوکم الی النجاة»^[۹] «لتدعوهم الی صراط مستقیم».^[۱۰] در زمینه واژه تبلیغ، لغت نامه های عربی چنین آورده اند: بلوغ و ابلاغ یعنی رسیدن به انتهای مقصد، اعم از این که مقصد مکان باشد یا زمان یا امری معین.^[۱۱] دهخدا آورده است: «تبلیغ یعنی رساندن، خواندن کسی به دینی، عقیده‌ای، مذهبی، مسلکی و روشی، کشیدن کسی به راهی که تبلیغ کننده قصد دارد».^[۱۲]

تبلیغ در اصطلاح

تعاریف مختلفی برای واژه تبلیغ شده است.^[۱۳] تبلیغ در بهترین و اصولی ترین شکل آن یک فعالیت آموزشی است که به منظور نشر دانش و آگاهی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نشر ارزش و سجایای اخلاقی صورت می گیرد.^[۱۴] در این تعریف جنبه مثبت تبلیغ مورد توجه قرار گرفته است، در صورتی که پیام رسانی اعم است از این که در جنبه ارزش باشد یا ضد ارزش. تبلیغات، کوشش کم و بیش عمدی و سنجیده ای است که هدف نهایی آن نفوذ در عقاید یا رفتار افراد برای تأمین مقاصد از پیش تعیین شده است.^[۱۵] تبلیغ اسلامی مشتمل بر خصوصیات است که آن را از تبلیغ عام جدا می کند. در تعریف تبلیغ اسلامی آورده اند: هو العلم الذی به تعرف كافة المحاولات الفئیة المتعددة الرامية الی تبلیغ الناس الاسلام بما حوی من عقیده و شریعة و اخلاق^[۱۶] دانشی است که به وسیله آن کلیه تلاش های هنری در جهت ابلاغ اسلام به مردم از نظر عقیده، مذهب و اخلاق صورت می پذیرد.

پیشینه تبلیغ

تبلیغ به درازای تاریخ حیات بشر وسعت دارد. هنگامی که تنها دو نفر روی کره خاکی بودند، یکی از آنان پیامبر بود و رسالت تبلیغی داشت: «ولقد بعثنا فی کل امة رسولاً ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت^[۱۷] ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای واحد را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.» حضرت نوح می گفت: «ابلغکم رسالات ربی و انصح لکم^[۱۸] پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم.» حضرت هود می گفت: «ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین^[۱۹] پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.» حضرت صالح گفت: «لقد ابلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم؛ من پیام پروردگارم را به شما رساندم و خیر شما را خواستم.» امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «اصطفی سبحانه من ولده (آدم) انبیاء اخذ علی الوحی میثاقهم و علی تبلیغ الرساله امانتهم^[۲۰] خدای سبحان از فرزندان آدم، پیامبرانی را برگزید و از آنان به زبان وحی پیمان گرفت که امانت او را نگاه دارند و حکم خدا را به دیگران برسانند.» علاوه بر دعوت مشترک انبیای الهی

به توحید و یکتا پرستی، هر پیامبری با توجه به شرایط زمانی و مکانی خود، روی محورهایی تأکید می‌ورزید و آن را تبلیغ می‌کرد. زمینه انحراف امت‌ها یکسان نبوده است. انبیا چونان طبیبی مهربان بیماران خود را با تشخیص درد و تجویز داروی مناسب با بیماری معالجه می‌کردند. به عنوان مثال در دعوت ابراهیم(ع)، تکیه بر مبارزه با خرافه و خضوع در برابر ستارگان، در دعوت لوط، انحراف جنسی و اخلاقی، در دعوت شعیب، بدعت‌های اقتصادی، در دعوت صالح، مبارزه با دنیاگرایی و رفاه زدگی، و در دعوت موسی، مبارزه با جهل، استضعاف و نیرنگ بازی مورد توجه است.

اهمیت تبلیغ در سیره نبوی

پیامبر اکرم(ص) از آغاز رسالت خویش تا واپسین روزهای حیات به امر مهم تبلیغ مبادرت ورزیدند. اولین خطابه رسمی پیامبر(ص) در دعوت عمومی از کوه صفا بر بالای سنگ بلندی آغاز شد.^[۲۶] تبلیغ پیامبر در طول دوران رسالت هرگز تعطیل نشد و حتی آن حضرت در دوران تبعید در شعب ایطالب، مردم را به اسلام دعوت می‌نمود.^[۲۷] سفرهای تبلیغی پیامبر به شهرهای اطراف مانند طائف^[۲۸] اعزام مبلغانی مانند مصعب بن عمیر به یثرب^[۲۹] و تبلیغ در ایام ویژه مانند ایام حج، شاهد اهمیت این امر است.

قرآن کریم مهم‌ترین وظیفه پیامبر را تبلیغ و رساندن پیام الهی به مردم می‌شمارد: «ان علیک الّا البلاغ»^[۳۰] نبی مکرم اسلام(ص) فرمودند: «أنا انا مبلغٌ والله یهدی^[۳۱] من تنها ابلاغ کننده هستم و خداوند هدایت می‌کند.» قرآن کریم در یک اصل کلی می‌فرماید: «و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال ائننی من المسلمین»^[۳۲] و کیست خوش‌گفتارتر از آن کسی که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و بگوید من از مسلمانانم.» مراد از «من احسن قولاً»، شخص رسول خدا(ص) است، هر چند لفظ احد عمومیت دارد و شامل همه کسانی می‌شود که به سوی خدا دعوت می‌کنند. اما در بین داعیان ممکن است افرادی یافت شوند که برای رسیدن به هدف فاسد به سوی خدا دعوت کنند و روشن است که چنین دعوتی احسن القول نیست. از این رو دنبال آیه شرط «و عمل صالحاً» را اقامه نموده است. عمل صالح

کشف می‌کند که صاحب آن نیت صالح دارد. عمل صالحی که دلالت بر اعتقاد حق و التزام به آن نداشته باشد، احسن القول نیست. از این رو شرط سوم آورده و «وقال اننی من المسلمین»، اعتنا به اسلام داشته باشد.

«قال» به معنای رأی و اعتقاد است.^[۲۸] پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خيار امّتی من دعا الی الله تعالی وحبّ عباده الیه»^[۲۹] برگزیدگان امت من کسانی هستند که به سوی خدای تعالی فرا می‌خوانند و بندگان را محبوب او می‌سازند.»

در بیان دیگر فرمودند: خداوندا، به جانشینانم رحم کن؛ «اللهم ارحم خلفائی». پرسیدند: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: «الذین یبلغون حدیثی وستیّ ثم یعلّمونها امّتی»^[۳۰] کسانی که گفتار و کردار مرا تبلیغ می‌کنند و آن‌ها را به امت من می‌آموزند». برخی تعبیر به کاررفته در کلمات نورانی رسول خدا (ص) در زمینه اهمیت تبلیغ و ترویج دین و حقوق مبلغ عبارتند از:

۱. بهترین مردم: «المعلّمون خیر الناس کلّما اخلق الذکر جدّوده»^[۳۱] آموزگاران بهترین مردم اند. هر گاه یاد خدا کهنه شود، آن را تجدید و احیا می‌کنند.
 ۲. مورد غبطه انبیا و شهدا: الاحدثکم عن اقوام لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغبطهم یوم القیامة الانبیاء والشهداء بمنزلهم من الله علی منابر من نور، قیل: من هم یا رسول الله، قال: هم الذین یحبون عباد الله الی الله و یحبون الله الی عباده»^[۳۲] آیا به شما خبر دهم از مردمانی که از انبیا و شهیدان نیستند، اما روز قیامت آنان به جایگاه اینان غبطه می‌خورند که بر منبرهایی از نور قرار دارند. گفته شد: یا رسول الله! آنان کیستند؟ فرمود: افرادی که خدا را در نظر مردم و مردم را در نظر خدا محبوب سازند.

۳. ثواب آزادی برده: «من دعا عبداً من شرک الی الاسلام کان له من الاجر تعلق رقبه من ولد اسماعیل»^[۳۳] هر کس بنده‌ای را از شرک به اسلام فرا خواند، برای او مزدی مانند آزاد ساختن بنده‌ای از فرزندان اسماعیل است.

۴. شرکت در ثواب متعلّم: «من علّم علماً فله اجر من عمل به لا ینقص من اجر العامل»^[۳۴] هر کس دانشی را به دیگران بیاموزد، برای اوست پاداش آن کس که بدان عمل کند، بدون آن که از پاداش عمل کننده کم شود.»

سیره تبلیغی پیامبر اعظم (ص) در دعوت به توحید

دعوت به توحید در رأس اهداف همه انبیا و نبی مکرم اسلام است. قرآن کریم پیامبر اکرم (ص) را مظهر یک موحد کامل معرفی کرده و می فرماید: «ان صلاتی ونسکی ومحیای و مماتی لله رب العالمین»^[۳۵] همه شئون زندگی من برای پروردگار جهانیان است. «از این رو آن حضرت می فرمود: «ما قلت و لا قال احد قبلی قط کلمه افضل من لا اله الا الله»^[۳۶] نه من کلمه‌ای بالاتر از لا اله الا الله گفته‌ام، نه هیچ گوینده‌ای قبل از من چنین گفته است. «قرآن کریم در یک اصل کلی به آن حضرت می فرماید: فلذلک فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهوائهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم الله ربنا و ربکم ولنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجه بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر»^[۳۷] این آیه کریمه به تعبیر برخی مفسران از مشکل ترین آیات نازل بر پیامبر اسلام (ص) و بی نظیر می باشد.^[۳۸] آیه متضمن ده نکته اساسی است:

۱. «فادع» متعلق دعوت در سایر سوره‌ها آمده است، «ادع الی سبیل ربک»، «داعیاً الی الله باذنه»، «ادع الی ربک»، «دعاکم لما یحییکم»، «ادعوا الی الله» و... در هر دعوتی چهار رکن وجود دارد: داعی، مدعو الیه، مدعو و محتوای دعوت. مراد از مدعو الیه خدای متعال است و نتیجه آن توحید محض است. از نظر قرآن کریم دعوت به خدا از بهترین گفتارهاست: «و من احسن قولاً ممن دعا الی الله و قال ائنی من المسلمین»^[۳۹] شیوه دعوت به توحید را نیز در جای دیگر بیان فرمود: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جاد لهم بالتی هی احسن».^[۴۰] دعوت مردم به توحید و آیین الهی از راه بیانات حکیمانه و سخنان صواب و منطقی، موعظه و اندرزهای نیکو، بحث و جدل نیکو صورت می پذیرد.

۲. استقامت و ملازمت بر طریق داشته باش.

۳. هرگز از هوای نفس و درخواست مشرکان پیروی مکن.

۴. اعلام می‌کنم من به همه کتب آسمانی به صورت مساوی ایمان دارم.

۵. بگو من مأمورم در میان شما عدالت برقرار کنم؛ عدالتی که مبتنی بر اصل توحید است.

۶. رب همه مردم یکی است؛ الله رب ما و شماست؛ تدبیر همه عالم با خدای

واحد است.

۷. اعمال هر کس از جهت خوبی، بدی، عقاب، پاداش، و آثار برای خود اوست. هر کسی در گرو عمل خویش است.

۸. «لا حجة بیننا و بینکم»؛ هیچ حجت و دلیلی بر ترجیح و برتری قومی بر قوم دیگر نیست.

۹. خدا بین همه ما (مخاطب و گوینده) جمع می کند و روز جزایی در کار است.

۱۰. همه راه ها به سوی اوست.

این آیه تفریعی بر آیات قبل است که علت مخالفت ها را حسادت و شک و تردید ذکر می کند و در واقع رؤس دعوت پیامبر را در ده اصل اساسی ذکر نموده است.^[۴۱] عصاره سیره توحیدی پیامبر آن است که هیچ کس را شریک خدا ندانیم و هیچ داعیه ای در این زمینه نباشد: «ما کان لبشران یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوۃ ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله».^[۴۲] هیچ نبی و پیامبری داعی مردم به سوی خود نیست. دعوت به توحید، اصلی بنیادین در ارزش گذاری همه اندیشه هاست.

سیره پیامبر اکرم در دعوت به توحید با بصیرت و آگاهی بود. رسول خدا (ص) هرگز با اغرای به جهل و استفاده از وسیله و ابزار نامناسب به این دعوت نپرداخت: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی».^[۴۳] ده ها آیه در قرآن کریم گزارش گر تلاش پیگیر و مستمر رسول خدا (ص) در اصلاح اندیشه ها، نفی شرک و استقرار بینش توحیدی می باشد. آن حضرت با شیوه دعوت اهل کتاب به توحید به عنوان نقطه مشترک ادیان^[۴۴] رد براهین باطل مشرکان در تبعیت از اجداد و نیاکان^[۴۵] احتجاج با مشرکان و اهل کتاب در زمینه توحید ناب^[۴۶] و ارائه ده ها برهان مانند برهان نظم، فطرت، حرکت، حدوث و ... در ایجاد اندیشه توحیدی^[۴۷] همگان را به مبدأ اعلی متوجه می ساخت.

سیره تبلیغی پیامبر اعظم (ص) در دعوت به معاد

مبدأ منهای معاد معنا ندارد و توحید کامل در پرتو آن است که انسان موحد بینش مرجعی و معادی نیز داشته باشد. اعتقاد به معاد همان اعتقاد به مبدأ

است. معاد شناسی و مبدأ شناسی هرگز تفکیک پذیر نیست. هر کس خدا را آغازگر دانست (هو الاول)، باید بازگشت و نهایت را نیز به سوی او بداند (هو الآخر). قرآن کریم طی ده ها آیه بر این ارتباط و هماهنگی تأکید دارد و خطاب به رسول خدا (ص) می فرماید: «قل اغیر الله ابغی رباً وهو ربّ کل شیء و لا تکسب کل نفس الا علیها و لا تزر وازرة وزر اخرى ثم الی ربکم مرجعکم».^[۴۸] بخش نخست آیه ناظر به مبدأ و بخش دوم ناظر به معاد است.

در جای دیگری می فرماید: «قل انی امرت ان اكون اول من اسلم و لا تکونن من المشرکین. قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم».^[۴۹] این آیه تلیقی از اعتقاد به آغاز و پایان است؛ من مأمورم به او ایمان بیاورم و شرک نورزم. نتیجه این بینش، ترس از عذاب قیامت و توجه به قیامت است. رسول خدا (ص) در استدلال ها، موعظه ها، احتجاج ها، جدال ها و برخوردها، در جنگ و صلح، گفتارهای فردی و اجتماعی، خطبه ها و همه شئون تبلیغی خود، مردم را به معاد توجه می داد؛ انکار معاد نشانه گمراهی عمیق و فاصله گرفتن از حق است: «الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید».^[۵۰] بی اعتقادی به معاد عامل حبط و نابودی همه کارهای نیک و با ارزش است: «الذین کذبوا بایاتنا و لقاء الاخره حبطت اعمالهم».^[۵۱] ایمان به معاد ضامن اجرای تمام قوانین الهی، زمینه ساز تهذیب نفوس، احقاق حقوق، عمل به تکالیف، مقاومت در برابر شداید و بالاخره مفهوم بخشیدن به زندگی و خروج از پوچی است. رسول خدا (ص) بر اساس فرمان الهی از روش های متعددی برای ایجاد این عقیده در مردم استفاده می نمود. عمده ترین این شیوه ها عبارتند از:

۱. تأکید بر اهمیت معاد و انکار ناپذیری آن: «زعم الذین کفروا ان لن یبعثو قل بلی و ربی لتبعثنّ ثم لتنبئونّ بما عملتم و ذلک علی الله یسیر»^[۵۲] کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. پیامبر، بگو آری، به پروردگارم سوگند که همه شما مبعوث خواهید شد، سپس آن چه را عمل می کردید به شما خبر می دهند و این برای خدا آسان است.»

۲. اثبات امکان معاد: «قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق ثم الله ینشیء النشاء الاخره ان الله علی کل شیء قدیر»^[۵۳] بگو در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس خداوند همین گونه

جهان آخرت را ایجاد می کند او بر هر چیز قادر و تواناست.»

۳. ادله وقوع معاد: «قل لمن ما فی السماوات والارض قل لله کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم الی یوم القیامه لا ریب فیہ^[۵۶] بگو آن چه در آسمان ها و زمین است از آن کیست؛ بگو برای خداست، رحمت را بر خود فرض کرده است و همه شما را در روز قیامت که شکی در آن نیست جمع خواهد کرد.»

۴. بیان آثار تربیتی باورمندی به معاد: «فمن کان یرجو اللقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لایشکر بعباده ربّه احداً^[۵۷] پس هر کس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.»

۵. بیان نشانه های رستاخیز و آغاز قیامت. نفخ صور، تجسم اعمال، صراط، ویژگی های بهشت و بهشتیان، دوزخ و دوزخیان و ...^[۵۸]

رسول خدا(ص) دارای عالی ترین درجه توحید و معادشناسی بود و هیچ کس در خوف و خشیت الهی به پای آن حضرت نرسید. او که مصداق انسان کامل و مثل اعلا ی یک موحد تام بود، همواره در دعوت نورانی خود مردم را به مبدأ و معاد متوجه می فرمود و هرگز در این اصول مداهنه و سستی به خرج نداد.

امیرالمؤمنین(ع) رسالت آخرین پیام آور وحی را چنین تبیین می کند: فیبعث الله محمد(ص) بالحق لیخرج عباده من عبادة الاوثان الی عبادة و من طاعة الشیطان الی طاعته بقرآن قد بینه واحکمه^[۵۷] پس خداوند محمد(ص) را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او درآورد و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند، به واسطه قرآنی که قوانین و راهنمایی هایش را روشن و استوار فرمود. آن حضرت در مورد حقوق شخصی خود اهل گذشت و عفو بود، اما هرگز اجازه نقض حریم الهی و مرزهای خدا را نمی داد.

عایشه در وصف این شأن پیامبر گفته است: هرگز ندیدم که رسول خدا(ص) مادام که چیزی از حرمت های الهی هتک نشده بود، به خاطر ستمی که به شخص او روا شده بود در صدد احقاق حق برآید. اما هرگاه به چیزی از حرمت های الهی تعدی می شد، در مورد آن خشمگین ترین افراد بود.^[۵۸]

پی نوشت‌ها

۱. رک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۴۵۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۰۲؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۸۳؛ زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۳، ص ۲۸۷.
۲. المفردات، ص ۲۴۷.
۳. رک: مقدمه سیره پیشوایان، جعفر سبحانی؛ سیری در سیره نبوی، شهید مطهری؛ سیره نبوی منطق عملی، مصطفی دلشاد تهرانی.
۵. سلیم عبدالله الحجازی، الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبه، ص ۲۷۴.
۶. یونس: ۲۵.
۷. آل عمران: ۱۰۴.
۸. یوسف: ۱۰۸.
۹. غافر: ۴۱.
۱۰. مؤمنون: ۷۳.
۱۱. المفردات، واژه دعا.
۱۲. فرهنگ دهخدا، واژه تبلیغ.
۱۳. رک: پژوهشی در تبلیغ، محمدتقی رهبر، ص ۸۱.
۱۴. محمدحسن زورق، مبانی تبلیغ، ص ۱۸.
۱۵. سید محمد امدادگران، مبانی ارتباطات جمعی.
۱۶. پژوهشی در تبلیغ، ص ۸۰.
۱۷. بقره: ۳۸.
۱۸. اعراف: ۶۲.
۱۹. اعراف: ۶۸.
۲۰. اعراف: ۷۹.
۲۱. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ص ۲۱۷.
۲۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۵۴.
۲۳. همان ج ۲، ص ۴۱۹.
۲۴. همان ج ۲، ص ۴۳۴.
۲۵. شوری: ۴۸.
۲۶. مسند ابن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۳، ش ۱۶۹۳۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۵۰، ش ۱۶۰۰.
۲۷. فصلت: ۳۳.
۲۸. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۴.
۲۹. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۲، ش ۲۸۷۷۹.
۳۰. الامالی، طوسی، ص ۳۶۹، ح ۷۹۱؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۳۰.
۳۱. الفردوس بمانور الخطاب، ابن شجاع الدیلمی، ج ۴، ص ۱۹۳، ش ۶۵۹۷.
۳۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۱؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۷۵۱، ش ۵۵۶۵.

۳۳. التبلیغ فی القرآن والسنة، محمدی ری شهری، ش ۵۳.
 ۳۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۸.
 ۳۵. انعام: ۱۶۲.
 ۳۶. توحید صدوق، ص ۱۸، ح ۱.
 ۳۷. شوری: ۱۵.
 ۳۸. الفرقان فی تفسیر القرآن، صادقی، ذیل آیه.
 ۳۹. فصلت: ۳۳.
 ۴۰. نحل: ۱۲۵.
 ۴۱. رک: المیزان، ج ۸، ص ۴۳ به بعد، ذیل آیه شریفه.
 ۴۲. آل عمران: ۷۹.
 ۴۳. یوسف: ۱۰۸.
 ۴۴. آل عمران: ۶۴.
 ۴۵. زخرف: ۲۳؛ بقره: ۱۷۰.
 ۴۶. عنکبوت: ۴۶.
 ۴۷. رک: پیام قرآن، ج ۲.
 ۴۸. انعام: ۱۶۴.
 ۴۹. انعام: ۱۵، ۱۴.
 ۵۰. شوری: ۱۸.
 ۵۱. اعراف: ۱۴۷.
 ۵۲. تغابن: ۷.
 ۵۳. عنکبوت: ۲۰.
 ۵۴. انعام: ۱۲.
 ۵۵. کهف: ۱۱.
 ۵۶. رک: پیام قرآن، ج ۶؛ تفسیر موضوعی آیت الله جوادی آملی.
 ۵۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.
 ۵۸. الشمائل النبویة، ترمذی، ص ۱۷۶.

 منبع: سایت حوزه

سخنرانی استاد دکتر ناصر رفیعی

بررسی
ابعاد مختلف
شخصیت
امام حسن
مجتبی علیه السلام

در روایتی از وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام طبق نقل بعضی از منابع روایی آمده است که اگر حلم و بردباری به صورت یک انسان مجسم می شد، می شد علی بن ابیطالب: «وَلَوْ كَانَ الْجَلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ كَانَ الْفَضْلُ شَخْصًا لَكَانَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ كَانَ الْحَيَاءُ صُورَةً لَكَانَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ كَانَ الْحُسْنُ (هَيْئَةً لَكَانَتْ) فَاطِمَةَ [بَلْ هِيَ أَكْبَرُ مِنْ فَاطِمَةَ ع] ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنُصْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا»^[۱]. اگر حلم و بردباری قرار بود نقاشی شود مجسم شود می شد امیرالمؤمنین علیه السلام، چرا که حلم او بردباری او در رأس همه است و صبور و بردبار در مقابل حوادثی بود که منشأ و آغازش بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام است پس اگر حلم را گفت تصویر کنید می شود امیرالمؤمنین.

«وَلَوْ كَانَ الْحُسْنُ هَيْئَةً لَكَانَتْ فَاطِمَةً» تصویر حسن و نیکی در این روایت دارد، زهرای مرضیه سلام الله علیها است.

«وَلَوْ كَانَ الْحَيَاءُ صُورَةً لَكَانَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». اگر حیا را بخواهی تصویر کنی، تصویر آن صفت است.

آن وقت در یک روایت نقل دارد:

«وَلَوْ كَانَ الْجِلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا». اگر عقل و خرد و تدبیر را بخواهی تصویر کنی تصویر آن امام علی علیه السلام است. البته همه این صفات را همه ائمه دارند همان طور که در زیارت جامعه کبیره هم خطاب می کنیم شما مرکز کرامت و اخلاق و نیکی هستید. منتها این روایت با یک عنایتی به زندگی بزرگان در واقع وارد شده که تجسم حلم امیرالمؤمنین، تجسم حسن زهرای مرضیه، تجسم حیا اباعبدالله و تصویر و تجسم و تمثیل عقل و خرد و اندیشه امام مجتبی علیه السلام است. مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله تعالی علیه برای هر کدام از ائمه درود و صلوات ویژه ای دارد که معروف است به صلوات چهارده معصوم. الفاظش را خیلی حساب شده انتخاب کرده وقتی به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، می نویسد «السلام علی السید المجتبی و الامام المرتجی صاحب الحسب المنیع و الفضل الجمیع صاحب الجود و المنن دافع المحن و الفتن». می گوید امامی که جود و کرامت موج می زد در زندگیش فتنه زدایی و ظلم زدایی موج می زد در زندگیش، «الامام الرفیع». امام با مقام بلند جمیع و تمام فضایل در زندگی او جمع بود.

به محض اینکه امام حسن به دنیا آمدند یکی از خانمها بچه را میان قنذاق پیچید، پیامبر گرامی اسلام جمله ای را فرمود که من مقداری راجع به این جمله می خواهم صحبت کنم و عنایت دارم روی این جمله فرمود: «هات ابنی»^[۲]. پسرم را بدهید نفرمود پس فاطمه، نفرمود پسر علی، نفرمود دخترم پسرت را بده. ابنی این نخستین جمله ای است که بعدها در تاریخ منشأ یک حوادثی شده، این جمله منشأ یک جریاناتی شده که حالا خواهم گفت. این یک نوع عنایت بود، هات ابنی بارها این جمله را فرمود انس بن مالک می گوید یک وقت رفتم دیدم پیغمبر در مسجد است، امام حسن هم کوچک دو ساله دارد دور پیغمبر می چرخد، روی زانویش می نشیند، روی شانه اش می رود

احساس کردم این بچه دارد اذیت می کند، رفتم دستش را گرفتم از پیامبر جدایش کنم، فرمود: پسر و ثمره قلبم را رها کن، دست نزن، هر کس حسن من را اذیت کند من پیامبر را آزرده است، اینجا هم باز تعبیر دارد. یا انس دع ابنی پسر من در آیه مباحله هم خدا فرمود پسر حسن و حسین پسر خود پیامبر هم گاهی می فرمود اینها پسرهای من هستند تعبیر ابنا علی ندارد، ابنا فاطمه ندارد، این نکته دارد.

فرزندان رسول خدا (ص)

آقایان، برادران و خواهران چون بعدها این منشأ یک سری حوادث در تاریخ شده و آن حادثه آن است که بنی امیه و بنی عباس تلاش کردند این تعبیر ابن رسول الله را از ائمه بگیرند امروز هم در نوشته ها بعضی از این مغرضین این حرفها را می زنند تلاش کردند این تعبیر ابن را بگیرند.

اقدام معاویه پلید

معاویه رسماً عنوان کرد، ذکوان غلامش می گوید: به من گفت هر کسی که اینها را حسن و حسین را پسرهای پیغمبر خطاب کرد به من معرفی کنید که باید با او برخورد شود، کسی حق ندارد به اینها بگوید ابنا رسول الله، بگوئید ابنا علی بن ابیطالب. چرا چون اگر به امیرالمؤمنین نسبتش دادند می توانستند با آنها برخورد کنند، می توانستند به امام حسن توهین کنند، چون اینها با امیرالمؤمنین در واقع سب می کردند داشتند درگیر بودند نزاع داشتند، اما وقتی به پیغمبر نسبت دادند دیگر نمی توانستند به امام حسن توهین کنند، نمی توانستند به امام حسین توهین کنند، نمی توانستند کربلا را علم کنند، پس پیامبر است لذا خیلی تلاش کردند و جالب هم این است ائمه ما مرتب روی این مسئله عنایت داشتند، در سخنرانی ها بگویند: انا بن النبی صبح شهادت پدرش امیرالمؤمنین، فردایش روز بیست و یکم امام حسن آمد منبر فرمود: «انا بن النبی انا بن محمدالمصطفی». امام سجاد در منبر شام فرمود: من فرزند پیامبرم خود امام حسین در خطبه هایش من پسر پیامبرم که ذکوان می گوید یک وقت معاویه به من گفت اسامی نوه ها و فرزندانم را بنویس می خواهم

چقدرند می‌خواهم برایشان یک جایزه‌ای بگیرم، می‌گوید: من اسامی پسرهایش را نوشتم، اسامی دخترهایش را نوشتم، اسامی نوه‌های پسریش را هم نوشتم، اسامی نوه‌های دختریش را نوشتم، لیست را بردم پیش او یک جمعی مروان و دیگران نشسته بودند یک نگاهی کرد به لیست گفت پسرهای دخترم پس اسمشان کجاست؟ آنها را من خیلی دوست دارم گفتم مگر شما نگفتی که اینها حسن و حسین پسر پیامبر نیستند، چون از زهرای مرضیه‌اند! چطور به پسرهای دخترت اطلاق ابن و فرزند می‌کنید و می‌گویید. در جمع خیلی شرمنده شد و سرش را پایین انداخت که خودش گفته بود اسامی فرزندان من را بنویس من اسامی فرزندان دخترش را ننوشته بودم و اینجا ماند در پاسخ معلوم می‌شود یک جریان حساب شده‌ای بوده آقایان این قضیه من دیدم در حالات حجاج بن یوسف سقفی سه چهارتا جریان دیدم، سه چهارتا جریان هم با سعید بن جبیر، هم با دیگران که وقتی اینها را احضار می‌کرد می‌گفت: اولین اشکالی که به اینها می‌کرد می‌گفت شما چرا اینها را می‌گویید ابن رسول الله؟ چرا امام حسن را می‌گویید ابن رسول الله.

داستان

یحیی بن یعمر را از بلخ آوردند با غل و زنجیر. یحیی بن یعمر از علمای خراسان است اهل بلخ است مروج آثار اهل بیت بود با دست و پای بسته با غل و زنجیر آوردنش پیش حجاج پرتش کردند گفت شنیدم در جلسات فرزندان امام حسین و امام حسن را فرزندان پیغمبر می‌خوانی چرا این کار را می‌کنی گفت به دلیل قرآن گفت: کدام قرآن؟ کدام آیه؟ گفت: این آیه قرآن می‌فرماید: «وَتُوحَا هَدَبْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^{۱۳۱} نوح را ما (خدا) در مسیر هدایت قرار دادیم فرزندان نوح اینها بودند داوود و سلیمان یکی یکی می‌آید جلو و زکریا و یحیی و عیسی گفت جناب حجاج عیسی که از پدر به نوح نمی‌رسد عیسی که اصلا پدر نداشته عیسی را خدا در قرآن می‌گوید پسر نوح است. ذریه نوح است عیسی از مادر به نوح برمی‌گردد مریم مادرش است و الا عیسی بن مریم بفرماید پدر ندارد چرا خدا وقتی ذریه و اولاد نوح را می‌شمرد می‌فرماید و من ذریه داوود و سلیمان

می آید جلو و زکریا و یحیی و عیسی. اگر فرزند دختر ذریه محسوب نمی شد خوب بود اینجا عیسی حذف شود و حجاج گفت بند را باز کنید از او حرف حرف درستی است استدلال قوی است استدلال قرآنی است بند را باز کنید سعید بن جبیر هم همین استدلال را کرد ببینید این یک جریان حساب شده ای بوده است حتی من رد پای این قضیه را در زمان موسی بن جعفر و زمان بنی عباس هم دیدم هارون الرشید می آید مقابل حرم پیامبر می ایستد: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا بن عم» سلام بر تو ای پیامبر خدا سلام بر تو ای پسر عمو موسی بن جعفر هم از پشت سر می آید در حضور جمعیت یک مرتبه صدا می زند «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا». سلام بر تو ای پیامبر سلام بر تو ای پدر جان در مقابل یا بن عم که او می گفت سلام بر تو ای پدر هارون گفت به چه دلیل پدر؟ به دلیل آیه مباحله به دلیل آیات دیگر که امام استناد کرد پس ببینید آقا امروز هم در این شبهاتی که در نوشته های می آید و وهابیهها و جاهای دیگر پخش می کنند این مسئله مطرح است چون ابن رسول الله اگر شد امام رضا و همین طور هم است اگر اینها ابناء پیامبر شدند احترامشان احترام پیامبر است احترامشان احترام اهل بیت است ما آیه تطییر را اختصاص به پنج تن نمی دهیم گر چه درباره پنج تن نازل شده: «وَرُسُولُهُ إِيمًا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^[4]. در جریان کسا آمده اما بر اساس روایات متعددی که از خود اهل بیت رسیده این تا خود امام زمان هم ارواحنا فداه تعبیر اهل بیت سریان دارد جریان دارد این نکته ای بود که من می خواستم برگردانم به اول عرایضم تا بچه به دنیا آمد فرمود هات ابنی پسر را بدهید دع یا انس ابنی انس پسر را رها کن هما ابنای اینها پسرانم هستند این رابطه را پیامبر اکرم وثیق مطرح کرد منتها آقا اگر کسی در قلبش مرض باشد بیماری باشد خوب نمی پذیرد زیر بار نمی خواهد برود مگر آن حدیث ارزشمندی که گاهی اوقات من خودم تأسف می خورم این حدیث را که می بینم صحیح بخاری صحیح مسلم سنن ترمذی سنن ابی داوود حداقل چهارتا پنج تا از صحاح اصلی اهل سنت هم صحیح مسلم هم صحیح بخاری هم سنن ابن داوود و ابن ماجه حدیث را نقل کردند که یکی از نویسندگانی که شرح نوشته بر صحیح بخاری می گوید هذا حدیث حسن صحیح این حدیث

نیکوست صحیح است سندش قطعی است غیر قابل انکار است همه آنها نقل کردند که اصلی ترین جای این حدیث در صحیح بخاری است که تقریباً از هیچ یک از روایات صحیح بخاری اهل سنت تقریباً نمی گذرند سعی می کند توجیهش کنند سعی می کنند اگر هم یک اشکالی آنجاست توجیهش کنند صحیح بخاری را خیلی برایش احترام قائلند این روایت آنجاست که جابر بن سمارة گفت که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: «الائمة من بعدی اثناعشر»^[۵].

خلفای به حق پیامبر(ص)

در بعضی از روایات دارد «الامراء من بعدی»^[۶] بعضی روایات دارد من بعدی اثناعشر خلیفه، بعضی ها دارد من بعدی اثناعشر قیم دوازده تا قیم دوازده تا ولی دوازده تا خلیفه دوازده تا امیر بعد از من است آن وقت انسان وقتی نگاه می کند توجیه این حدیث را شارح ترمذی ابو حاتم در شرح این حدیث می گوید من خلفاء را شمردم تا روزی که خلافت منقرض شده را دیدم. چهل تا خلیفه آمده پیامبر چه فرموده؟ فرموده دوازده تا شمردم دیدم چهل تا دوازده تا را به چه کسی بزنم گفت دیدم اگر از اول حساب کنم دیدم که یزید نمی شود خلیفه پیامبر حساب شود با آن جنایاتش با آن بفرمایید جرمهایش فرمود آمدم خوبهایشان را جدا کردم شش هفت تا بیشتر نشد حالا خودش می شمارد خلفای اربعه را می شمارد چهارتا عمر بن عبدالعزیز پنج تا یکی دو نفر دیگر از جاهای دیگر پیدا کرده می گوید هر چه در این چهل تا گشتم کسی که مثلاً حالا به ضآن او که عالم اهل سنت است می گوید گفتم که چهارتا ولی خلیفه اول دوم سوم بعد علی بن ابیطالب بعد امام حسن پنج تا بعد عمر بن عبدالعزیز شش تا یکی دو نفر دیدم به دوازده تا نمی رسد لذا می نویسد من این حدیث را نمی فهمم این جمله شارح ترمذی است آن وقت جناب بفرمایید سیوطی و دیگران می گویند نه منظور پیامبر همان دوازده خلیفه اول است از خلفای چهارگانه به تعبیر آنها امام حسن، معاویه، یزید بن معاویه، معاویه صغیر، مروان عبدالملک و بچه هایش می شوند دوازده تا سلیمان بن عبدالملک می شود آخریشان ولید بن عبدالملک که می نشست در حوض شراب آن قدر شراب می خورد که حوض می رفت پایین این می شود یکی از ائمه جناب سلیمان

بن عبدالملک. بفرمایید با آن جنایاتش می شود یکی از آن افراد عبدالملک مروان با آن فرماندارهایی مثل حجاج با آن آدمکشی هایش معاویه با آن حجر به شهادت رساندنش با آن عمر بن حمق به شهادت رساندنش با آن در صفین مقابل امیرالمؤمنین ایستادنش می شود یکی از این دوازده تا چرا حدیث را درست معنا نمی کنید چرا حدیث را می گوید نه مطمئنا ابن اثیر می گوید ابن اثیر از علمای بزرگ اهل سنت است صاحب البدایه النهایه کتابهای متعدد دارد می گوید یک چیز را به شما بگویم مسلم این دوازده آن دوازده امام شیعه نیست هر توجیهی می خواهید برایش پیدا کنید اما این نیست چون اینها به امامت به خلافت به ریاست نرسیده اند همه آنها اینها نیستند در صورتیکه کلمه خلیفه یعنی جانشین خلیفه الزامش آن کسی نیست که مقام خلافت به او برسد اگر خلافت کسی غصب شد عنوان از او غصب نمی شود ببینید این توجیهی است که متأسفانه می بینید شما حالا بعضی ها مثل.

تفسیر خلفا به ائمه اثنی عشر شیعه

محمود ابوریه یک مقداری با انصاف وارد شده گرچه خود حوزه اهل سنت به شدت علیهش ایستاده اند و کتاب علیهش نوشته اند یک کتاب نوشته ایشان ازواب علی السنه در این کتاب آمده این حدیث را مطرح کرده به این حرفها خندیده این توجیهات را مسخره کرده می گوید این حرفها چیست که سیوطی و ابن اثیر می زنند البته با صراحت نگفته منظور ائمه شیعه اند اما در پاورقی می گوید من رفتم خدمت بعضی علماء شیعه این را برابرم توضیح دادند و فهمیدم معنایش درست است. اینها درست می گویند بعضی از آنها که با دیدگاه روشنفکری وارد شدند در این حوزه مخصوصا در کشور مصر کتابهایی که نوشته می شود یک مقداری در مورد این روایت بهتر معنا کردند اما شما نگاه کنید چقدر تلاش شد ابن را از امام حسن و امام حسین و فرزندان جدا کنند الائمه من بعدی اثنا عشر را جدا کنند اهل بیت را عام کنند. من کتابی را در عربستان گرفتم دارم در منزل شاخه های اهل بیت را توجیه می کند خاندان عقیل خاندان پیامبر یکی یکی زنهای پیامبر یعنی اهل بیت می شوند یک مجموعه فامیل های گسترده ای کجا خدا از یکی از آنها رجس را دور کرده» (إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^[۱] . انما حصر است اراده اراده تکوینی است رجس شامل همه معاصی می‌شود. می‌شود در خاندان پیامبر گفت تمام آل عقیل تمام آل جعفر تمام زنهای پیامبر تمام اینها بفرمایید پاکند پاکیزه اند هیچ معصیتی نداشتند اصلا نمی‌شود یک چنین چیزی را ملتزم شد برای اینکه زیر بار عصمت دوازده امام نروند آمدند نظریه عدالت صحابه را مطرح کردند گفتند صحابه پیغمبر یعنی کسانی که پیامبر را دیده اند و مؤمن از دنیا رفته اند تمام اینها عادلند هر کس هم به آنها ناسزا بگوید کافر است هر کس هم که ناسزا بگوید جهنم می‌رود خالد بن ولید یکی از اینها است خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت با همسرش زنا کرد همسر به اصطلاح مالک بن نویره خبر رسید به خلیفه در مدینه هیچ برخوردی با او نکرد ابوبکر هیچ برخوردی خوب حالا این خالد بن ولید آدم عادل است کدام عقل این را می‌پذیرد ما نظریه عدالت صحابه را قبول داریم صحابه عادلند ولی صحابی را معنا کنید صحابی سلمان است صحابی ابوذر است صحابی مقداد است صحابی کسی است که گام در مسیر پیغمبر برداشته اما خالد بن ولید زمان خود پیامبر رفت یک جنایتی کرد وقتی خبر رسید رفت یمن قبیله ای را قتل عام کرد و برگشت خود منابع نوشته اند رسول خدا دستهایش را آورد بالا تا جایی که زیر بغلش پیدا شد فرمود خدایا من از کار خالد براثت می‌جویم فرمود بروید به امیرالمؤمنین فرمود برو از قبیله دلجویی کنید دیه شان را بده رضایت بگیر برگرد خوب این آدم را می‌شود گفت به اصطلاح عادل است.

جعل حدیث ابا هریره

ابا هریره که کمتر از دو سال با پیامبر گرامی اسلام بوده پنج هزار حدیث را به پیامبر نسبت داده بعضی از احادیثش را انسان شرمش می‌شود نقل کند عین حرفهای یهودی هاست عین حرفهایی است که علمای یهود می‌گفتند یک بازسازی کرده یک مقدار به آنها سرو سامان داده آورده در منابع دینی ما به جای حدیث پیغمبر قال رسول الله که به اینها می‌گویند اسرائیلیات، اسرائیلیات به حرفهایی می‌گویند که از یهود گرفته شده رنگ اسلامی پیدا کرده داستانهایی که انسان شرمش می‌شود نقل کند که امیرالمؤمنین گاهی

می فرمود اگر این داستانها را برای من نقل کنید من حد می زنم به شما پیش امام رضا یکی از این داستانها را یکی خواند نقل کرد در مورد حضرت داوود پیامبر، امام رضا سه مرتبه زد به پیشانیش فرمود: سبحان الله سبحان الله سبحان الله این دروغها چیست به انبیاء نسبت می دهید.

حدیث قرانیک

حدیث قرانیک که سلمان رشدی کتاب خودش را از روی حدیث قرانیک نوشت؛ این ساخته و پرداخته همین ها است. داستان قرانیک یک داستان جعلی و دروغی است که منشأ کتاب آیات شیطانی شد. چرا سلمان رشدی جرأت کرد آیات شیطانی بنویسد؟ از همین منابع اینطوری استفاده کرد از همین حرفهایی که اینها به پیغمبر نسبت دادند سهو به پیغمبر نسبت دادند، اشتباه نسبت دادند، خطا نسبت دادند، ارتباط با شیطان نسبت دادند.

خدا رحمت کند همه گذشتگان را مرحوم علامه عسکری اعلی الله مقامه الشریف که چندی نیست از رحلت این عالم بزرگوار می گذرد ایشان خیلی با کتابهایش خدمت کرده به عالم شیعه در «معالم المدرستین» هنری که به خرج داد آمد تمام ارزشهای شیعه را از منابع اهل سنت اثبات کرد تمام اعتقادات شیعه را از منابع اهل سنت استخراج کرد و این کتاب را به دنیا فرستاد و معالم المدرستین، شاهکار ایشان است. در کتاب نقش ائمه در احیای دین که من توصیه می کنم این چهارده جلد کتاب را که در دو جلد منتشر شده را ببینند. علامه سید مرتضی عسکری آمد قداست زدایی هایی که از پیامبر شده را آورد. من شرمم می شود روی منبر بگویم چه حرفهایی به پیغمبر نسبت دادند؛ لہو، غنا، رقص. در مورد پیغمبر در صحیحها از تعبیری استفاده می کنند که آدم شرمش می شود. آیا صحابه ای که از پیغمبر این طور قداست زدوده آیا عادل اس؟ ولذا این حرکت یک حرکت حساب شده ای بود که بین اهل بیت و رسول خدا حضرت محمد صل الله علیه و آله فاصله انداخته شود. و رسول خدا نمی خواست این فاصله بیافتد. لذا پیامبر خطاب به امیر المومنین چنین می فرمود: پسرم، فرزندم، ثمره قلبم. باید خیلی دقت کرد که اهل بیت به بعضی از این تعبیر اصرار داشتند. مثلاً اصرار بود به علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین گفته شود و مع الاسف باب

شده خیلی هایمان امام علی می گوئیم. در حالی که باید مقید باشیم بگوئیم امیرالمؤمنین. تعبیر امام علی، تعبیر درستی است اما در بعضی از کتابها بعضی آثار، بعضی مقالات، بعضی سخنرانیها (یقیناً گویندگان توجه ندارند) نویسندگان توجه ندارند؛ دشمن می خواست این تعبیر امیرالمؤمنین از حضرت گرفته شود می خواست این تعبیر اختصاصی نباشد اما حتی امام صادق اجازه نداد به او بگویند امیرالمؤمنین، فرمود کسی حق ندارد به ما بگوید امیرالمؤمنین؛ امیرالمؤمنین جدم علی بن ابیطالب بود. آن وقت این تعبیر را خلیفه دوم اولین بار درباره خودش به کار برد و بعضی ها آمدند به او گفتند. از آنجا سده شکست در زمان سومی و بعدش هم در زمان بنی عباس که رسماً کار به جایی رسیده بود که مأمون را امیرالمؤمنین خطاب می کردند در صورتیکه کلمه امیرالمؤمنین صفت ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام بود ما مقید باشیم حضرت را امیرالمؤمنین بگوئیم. مقید باشیم امام حسن را ابن رسول الله بگوئیم خود همین تکرار و تعبیر طبیعتاً نقشه دشمن را بر آب می کند.

سیره عملی امام حسن مجتبی علیه السلام

یکی از دغدغه های ائمه ما آموزش مردم بود تربیت مردم بوده تعلیم و جهل زدایی بوده من دوسه تا نمونه در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام خدمت شما عرض می کنم در مسجد یک شخصی وارد شد دید تعدادی حلقه درس برقرار است که در نقاط مختلف مسجد نشسته اند. پیش یکی از آنها می که داشت درس می داد رفت و گفت: آیه ای هست که من معنایش را نمی فهمم می شود برای من تفسیر کنید گفتند کدام آیه؟ گفت این آیه که قرآن می فرماید:

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» [۸] شاهد و مشهود یعنی چه؟ در سوره بروج این آیه آمده. آن آقایی که درس می داد گفت شاهد روز عرفه است مشهود عید قربان است [۹] منظور از شاهد و مشهود این است. آمد آن طرفتر از حلقه دوم معنای این آیه را پرسید؟ و شاهد و مشهود آن هم یک تفسیری شبیه همین با کمی تفاوت برایش کرد که مشهود را عرفه گرفت شاهد را عید قربان گرفت شخص دیگر باز همین تفسیر. تا می گوید رسیدم دیدم یک جوانی (معلوم می شود تازه یک مدتی از رحلت پیامبر گرامی اسلام گذشته بود) با سیمای زیبا گوشه

مسجد نشسته است پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند حسن بن علی علیه السلام است. رفتم خدمت ایشان عرض سلام کردم گفتم آقا تفاسیر مختلفی برای من شده شاهد و مشهود معنایش چیست؟ فرمود: شاهد رسول الله است مشهود روز قیامت است^[۱۰] آقا به چه دلیل فرمود در قرآن: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^[۱۱].

از این جا معلوم می شود که کهنترین تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است و این یک هنر است که کسی بتواند قرآن را با قرآن تفسیر کند و ائمه ما این کار را کرده اند گرچه همه روایاتشان به ما نرسیده است. بعضی از مفسرین مثل مرحوم علامه طباطبایی کل تفسیرش مبنایش تفسیر قرآن به قرآن است. فرمود شاهد رسول الله است به این دلیل مشهود هم قیامت است چون قیامت اسمهای زیادی دارد یک اسمش خدا می گوید: «و یومممشهود» روزی که در آنجا شهادت داده می شود شاهد پیامبر است به اعمال ما گواهی میدهد مشهود روز قیامت است یعنی روزی که شهادت در آن ایفا میشود عرض کردم خدا می داند رسالت را کجا قرار می دهد «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^[۱۲].

خدا می داند درست است درباره شما اگر گفتند شما در واقع مفسر قرآنی مخاطب قرآنی آقا هر کجا رفتم کسی تفسیر را برای من بیان نکرد این نقش تعلیم و نقش آموزش در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام است

حکایت

شخصی آمد وقتی ابهت و عظمت و بزرگواری امام حسن را دید دید آقا سوار بر اسب در یک نماد و هیئت بسیار زیبا لباس خوب یک نگاهی کرد آمد عرض کرد «إِنَّ فِيكَ كِبْرًا»^[۱۳]. من در شما تکبر می بینم باید توجه داشت هر که با عظمت و با ابهت بود نشانه تکبرش نیست. امام در جوابش چنین فرمود: اینکه در من می بینی عزت است این تکبر نیست «ان فی عزه» این عزت است.

عزت یا تکبر

فرق عزت با تکبر این است عزت را خدا می دهد تکبر را آدم خودش برای

خودش ایجاد می‌کند، متکبر خود بزرگ بین است عزیز خدا او را بزرگ کرده «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^[۱۴].

این طرف پی به اشتباهش برد که عزت معنایش چیست؟ از این موارد زیاد داریم من فرصت نیست عرض کنم. متعدد من دیدم، گاهی حتی امیرالمومنین به او مراجعه می‌شد سوالات را ارجاع می‌داد به امام حسن، می‌فرمود: از نور چشمم سوال کنید که صاحب تحف العقول در این کتاب ارزشمند حدیثی اش که در قرن چهارم نوشته شده ایشان یک سوال و جواب مفصلی را می‌آورد که امیرالمومنین پرسیده و امام حسن جواب داده پسرم جود و سخاوت چیست؟ کرامت چیست؟ بابا «أَفْضَلُ الْجُودِ الْعَطِيَّةُ قَبْلَ ذُلِّ السُّؤَالِ»^[۱۵]. کرامت این است که قبل از این که طرف طلب کند بروی شناسایی اش کنی کمکش کنی.

پسر سداد چیست؟ محکمی چیست؟ بابا محکمی این است منکر را با معروف جواب دهی. «دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ»^[۱۶]. پسرم غفلت چیست؟ بابا غفلت این است نزدیک مسجد باشی نماز را در مسجد نخوانی. پسرم مروت و جوانمردی چیست؟ یک سوال و جواب مفصلی است در تحف العقول.

این بحث مربوط به بعد علمی و بعد آموزشی زندگی امام حسن می‌شود.

بعد عاطفی و خانوادگی امام حسن (ع)

اما نکته دوم بعد عاطفی و بعد خانوادگی که بحث ما این روزها در بحث معاشرت است یکی دو نکته بگوییم و دیگر سلام بدهم چون ذکر مصیبت هم می‌خواهیم بکنیم بحث را جمع کنم.

وجود مقدس امام حسن فوق العاده به پدر بزرگوارش، به مادر بزرگوارش، به جد بزرگوارش، به برادران و خواهرانش احترام قائل می‌شد. جوانان عزیز گفت من با مادرم سر یک بشقاب و سر یک کاسه غذا نمیخورم فاطمه زهرا سلام الله علیها پرسیدند چرا حسنم؟ چرا عزیزم؟ گفتند: مادر میترسم نگاه شما به لقمه‌ای باشد نظر شما به لقمه‌ای باشد و من این لقمه را بردارم. تا این حد یک وقت بی احترامی به شما نشود، میترسم نگاه شما به بخشی از غذا باشد

و من آن بخش را بردارم و استفاده کنم فرمود پسر من مانعی ندارد من به تو اجازه می‌دهم با اجازه مادر. در روایت دارد با مادر سر یک کاسه غذا می‌خورد این احترامی است که برای وجود مقدس مادرش قائل بود. همه ائمه این طور بودند من در روایت دیدم امام حسین هیچ گاه جلوی پای امام حسن راه نمی‌رفت هیچ گاه تا امام حسن سخن می‌گفت سخنش را قطع نمی‌کرد و صحبت نمی‌کرد هیچ گاه ندیدند قبل از امام حسن در یک جریان موضوع بگیرد و نظر دهد با اینکه می‌دانید همسن و سال بودند، یک سال فاصله شان بود تقریباً چهل و هفت سال هم باهم بزرگ شدند، دو برادر چهل و هفت سال باهم کنار هم بودند شب و روز در کوفه در مدینه بینشان جدایی نبود اما وقتی می‌نشیند کنار برادرش امام حسن تا نگاه می‌کند امام حسن می‌بیند اشک در چشمان امام حسین حلقه زده از مصیبت مسموم شدن امام حسن می‌فرماید برادرم «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ»^[۱۷]. روزی به سختی روز تو نیست حسین جان همه گریه می‌کنند برای من اما تو گریه نکن برای من لا یوم کیومک بین این احترام و عظمت و ابهتی است که امام حسن برای امام حسین امام حسین برای امام حسن مگر وقتی که بدنش را در قبر گذاشت نفرمود من غارت زده ام غارت زده آن نیست که مالش را می‌برند «و لیس حریب من اصیب بماله»^[۱۸]. غارت زده من هستم که با دست خودم برادرم را در قبر می‌گذارم آقایان برادران خواهران مگر تا زینبش وارد اتاق شد نفرمود ببرید این تشنه را طبق بعضی از نقلها یا اجازه ندهید زینب ببیند چرا اینها اینقدر باهم مهربان بودند باهم صمیمی بودند.

هم ابوالفضل العباس بوده، امام حسن بوده، امام حسین بوده، همه باهم خاندان امیرالمومنین بودند یک مقدار یاد بگیریم احترام امام حسنی که چهل سال بعد از شهادت مادرش تا نگاهش به مغیره می‌افتد، اشک می‌ریزد می‌گوید: این خبیث مادرم را کتک زد «انت الذی ضربت امی حتی ادمیتها»^[۱۹]. این‌ها نکته دارد زندگی ما مادرانمان احترام دارند، پدرانمان را احترام کنیم، وقتی پدرش به شهادت رسید آمد بالای منبر بعد از شهادت فرمود مردم کسی دیشب از دنیا رفت که نه در گذشته نظیر داشت نه در آینده نظیر خواهد داشت. کنار بستر پدر اشک می‌ریخت بابا کاش من می‌مردم و اینگونه تو را

در این وضعیت نمی دیدم. مگر زینب شب عاشورا به امام حسین عرض نکرد «لیت الموت اعدمنی الحیاه» [۲۰]. برادر کاش دعا می کردی زینب قبل از تو بمیرد و این حادثه را نبیند. اینها نکته درونش است اینها تمام زندگی شان بر اساس این مبانی است به برادرمان، به خواهرمان. ماه رمضان است نیمه ماه شد سرازیر دارد می شود ماه فرصت ها زود می گذرد اگر کینه ای هست کدورتی هست رفع کنیم باهم صمیمی شویم برسیم به هم اینقدر ارزشی ندارد دنیا که ما در مصیبتها باهم مهربان شویم، غالبا در مصیبتها باهم مهربان می شویم اینقدر ارزشی ندارد که برای هم مخصوصا برادر و خواهر و پدر را بزینم اگر او رعایت نمی کند شما رعایت کنید، از رو ببر، کاری کن که شرمنده کنی و خودش بیاید در زندگی طبیعتا موازین اخلاقی را رعایت کند. شخصیت امام حسن مجتبی علیه السلام تجسم حلم و جود و سخاوت و بردباری و شجاعت و عظمت بود شخصیتی بود که دشمنانش گفتند «علیه سیماء الانبیاء و بهاء الملوک» [۲۱]. چهره ات چهره پیامبر است چهره انبیاست عظمتت عظمت ملوک است

مروان با آن خبائثتش تشییع جنازه آمده بود زیر تشییع جنازه بدن را بگیرد و شرکت کند یک کسی گفت تو دیگر چرا؟ تو که اینقدر این آقا را زجر دادی آزار دادی گفت این آقا کوه حلم بود، کوه بردباری بود، و واقعا چنین بود آقایی که اینقدر مظلوم است در خانه خودش همسرش دشمنش است می داند می فرماید من نمی توانم قبل از واقعه تصمیم بگیرم آقایی که در مقابلش بعضی دوستانش در مدینه به او جسارت می کردند آقا چرا صلح کردی؟ چرا جنگ نکردی؟ چرا پذیرفتی؟ در صورتی که خود رسول الله در تولد امام حسن طبق بعضی نقلها فرمود حسنم کاری می کند که خون مسلمانان را حفظ می کند و همین هم شد این صلح مقدمه قیام عاشورا را فراهم کرد امروز منصوب به این شخصیت بزرگوار است.

خدایا به عظمت امام حسن قسمت می دهیم همه ما را بر سر خان کرامت وجود و احسانش امروز مهمان بگردان خدایا به جود و سخاوت و عظمتش قسمت می دهیم همه فقرا همه کسانی که قرض دارند، گرفتارند، مستاجرنند خدایا گرفتاریشان را به خان کرامت امام مجتبی مرتفع بگردان خدایا به همه ما

در این روزها مخصوصاً امروز که به عنوان کمک به فقرا اعلام شده خدایا به همه ما دست دهنده و بخشنده عنایت بفرما.

السلام علیک یا ابا محمد یا حسن بن علی ایها المجتبی یا بن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله.

پی نوشتها

[۱]. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة / ص ۱۳۵ / المنقبة السابعة و الستون . «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِيَّتِي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ فَمَنْ قَاسَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ جَفَانِي [فَقَدْ] آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ رَبِّي يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَابًا مُبِينًا وَأَمَرَنِي أَنْ أَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ مَا خَلَا عَلَيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّهُ (يَسْتَفِينِي عَنِ الْبَيِّنَاتِ إِنَّ) اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ فَصَاحَتَهُ كَفَصَاحَتِي وَ دِرَازِيَّتَهُ كِدِرَازِيَّتِي وَ لَوْ كَانَ الْجَلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا ع وَ لَوْ كَانَ الْفَضْلُ شَخْصًا لَكَانَ الْحَسَنَ ع وَ لَوْ كَانَ الْخِيَاءَ صُورَةً لَكَانَ الْخُسَيْنَ ع وَ لَوْ كَانَ الْخُسْنُ هَيْئَةً لَكَانَتْ (فَاطِمَةُ [بَلْ هِيَ أَعْظَمُ إِنَّ فَاطِمَةَ ع] ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ غَنْصَرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا.

[۲]. صحيفه الرضا، ص ۷۳.

[۳]. الانعام: ۸۴. «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوشَعَ وَحَمُوشَ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

[۴]. الأحزاب: ۳۳. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

[۵]. الفقيه ج ۴، ص ۱۷۹.

[۶].

[۷]. الأحزاب: ۳۳. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

[۸]. البروج: ۳.

[۹]. وسائل الشيعه، ج ۱۳، ص ۵۴۹.

[۱۰]. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

[۱۱]. الأحزاب: ۴۵.

[۱۲]. الأنعام: ۱۶۴. «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ خَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَفْكَرُونَ».

[۱۳]. بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ۲۴ / ص ۱۳۰۵ / باب ۶۷ جوامع تأويل ما أنزل فيهم عليهم السلام و نوادرها.

«کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي الْأَزْهَرِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ بَكَّارٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ ع إِنَّ فِيكَ كِبْرًا فَقَالَ كَلَّا الْكِبَرُ لِلَّهِ وَخَدَهُ وَ لَكِنْ فِيَّ عِزَّةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» .

[١٤] . فاطر: ١٠. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ» .

[١٥] . عيون الحكم و المواعظ (للبيهي) / ص ١١١ / الفصل التاسع في وزن أفعال و يعبر عنه بألف التعظيم .

[١٦] . بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ٧٥ / ص ١٠١ / باب ١٩ مواعظ الحسن بن علي ع .
« ف ، تحف العقول أجوبة الحسن بن علي ع عن مسائل سأله عنها أمير المؤمنين ع أو غيره في معان مختلفة قيل له ع ما الزهد قال الرغبة في التقوى و الزهادة في الدنيا قيل فما الجلم قال كظم الغيظ و ملك النفس قيل ما السداد قال دفع المنكر بالمعروف قيل فما الشرف قال اضطناع العيشية و حمل الجريزة قيل فما التجدة قال الذب عن الجار و الصبر في المواطن و الإقدام عند الكريهة قيل فما المجدد قال أن تعطى في الغرم و أن تغفر عن الجرم قيل فما المرؤة قال حفظ الدين و إعزاز النفس و لين الكنف و تعهد الصيعة و أداء الحقوق و التخبث إلى الناس قيل فما الكرم قال الإيتداء بالعطية قيل » .

[١٧] . الأمل (للصدوق) / النص / ص ١١٦ / المجلس الرابع و العشرون .

«الْحَسَنُ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَنْبَى لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَى سَمِّ يُدْشِ إِلَى فَاقْتُلْ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٍ ص وَ يَنْتَجِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابَ ثَقْلِكَ فَعِنْدَهَا تَجَلُّ بِبَنِي أُمَّيَّةِ اللَّعْنَةُ وَ تُمَطَّرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَ دَمًا وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحَيَاتَانُ فِي الْبِحَارِ»

[١٨] . تسليمة المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام) / ج ٢ / ص ٦٥ /

أبيات للحسين عليه السلام في رثاء أخيه الحسن عليه السلام .

و لیس حریب من اصیب بماله

[١٩] . بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٨١ .

[٢٠] . بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢ .

[٢١] . بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٣٣٨ .

سخنرانی استاد
حاج شیخ حسین انصاریان

نگرانی
امام رضا علیه السلام
از انحراف در
افکار شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين صلاة و السلام على سيد الانبيا و المرسلين حبيب الهنا و طيب نفوسنا ابوالقاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و المعصومين المكرمين».

نگرانی امام رضا(ع) از انحراف در افکار شیعه

شاید این مطلبی که عرض می‌کنم، اکثر مردم ندانند و آن این است که وجود مقدس حضرت رضا(ع) تا لحظه آخر عمرشان، چه ایامی که در مدینه بودند و چه روزگار کوتاهی که در خراسان به سر می‌بردند، نسبت به شیعه -اعتقاد شیعه، اخلاق شیعه و عمل شیعه- به شدت دغدغه داشتند که مبدا این

طایفه تابری باشند خیمه عدالت جهانی در معرض هجوم فرهنگ‌های انحرافی قرار بگیرند. فرهنگ‌های مختلف و راه‌های انحرافی گوناگونی از زمان امام صادق (ع) شیعه را تهدید می‌کرد و این فرهنگ‌ها در زمان موسی بن جعفر و حضرت رضا (علیهما السلام) به شدت فعالیت داشتند که عقاید شیعه را سست کنند، افکار شیعه را منحرف کنند و نهایتاً در اخلاق و عمل شیعه اثر منفی بگذارند. برای اینکه از این دغدغه شدید حضرت خبردار بشوید، من روایتی را برایتان نقل می‌کنم و بعد از این روایت، به روایت دیگری می‌پردازم که در اوج دغدغه امام هشتم صادر شده است.

ناظران اعمال انسان

یک شخصیت دینی و اعتقادی به نام اسماعیل بزنتی در زمان حضرت زندگی می‌کرد که اصالتاً اهل ایران بود. امام هشتم به این شخصیت به خاطر دینش، علمش، فکر درستش و اخلاقش، علاقه داشتند. ما شیعه طبق یکی از آیات قرآن در سوره مبارکه توبه اعتقاد داریم که پیغمبر (ص) و ائمه طاهرين (علیهم السلام)، ولو بعد از دنیا رفتنشان، از ما آگاه هستند، به ما علم دارند و وضع ما را می‌دانند: «وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (سوره توبه، آیه ۹۴). برای عزیزان اهل علم عرض می‌کنم این «سین» که بر سر فعل «یری» آمده است، معنی زمان ندارد و «سین» تحقیق است؛ یعنی مسلماً اعمال همه شما در معرض دید، نگاه، مشاهده و آگاهی خدا و پیغمبر (ص) و ائمه طاهرين (علیهم السلام) است.

الف) اعمال و رفتار انسان، حاضر در محضر خدا

«وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ اولاً معنی ندارد که جمله اول آیه را آینده معنی کنیم، چون نسبت به خدا غلط است و معنی‌اش این نیست که خدا پرونده شما، حرکات و اعمال شما را در آینده می‌بیند، معنی‌اش این می‌شود که الآن نمی‌بیند و بعداً می‌بیند که این درست نیست. همین الآن همه اعمال و رفتار و کردار ما در محضر پروردگار حاضر است.

ب) اشراف رسول خدا (ص) بر اوضاع بشر

بعد با «واو» عاطفه می‌گوید «وَرَسُولُهُ»، علمای علم ادبیات عرب می‌گویند:

این «واو» حکم معطوف را روی معطوف علیه می آورد و معنی اش این می شود که پیغمبر(ص) هم همین الآن به کل وضع شما اشراف دارد.

ج) آگاهی ائمه طاهرين (عليهم السلام) از پرونده آدمی

«وَالْمُؤْمِنُونَ»، منظور از «مؤمنون» در اینجا، ما نیستیم؛ هرچه هم که مؤمن بالایی باشیم. چرا؟ چون ما الآن اینجا نشسته ایم و از پشت سر خودمان خبر نداریم، از پشت دیوار صحن ها خبر نداریم، از یک دقیقه بعد یا ده ثانیه بعد خبر نداریم، از پرونده مخفی مرد و زن هم خبر نداریم؛ پس منظور از مؤمنون آیه، ما نیستیم، چون ما بی خبریم. آن مؤمنونی که الآن مانند خدا و پیغمبر(ص) از همه وضع ما خبر دارند، ائمه طاهرين (عليهم السلام) هستند؛ چون تمام آگاهی، نظر، علم، فکر و شخصیت ائمه طاهرين (عليهم السلام) با پیغمبر اکرم(ص) یکسان است، پس همه ما همین الآن در معرض دید خدا، پیغمبر(ص) و ائمه طاهرين (عليهم السلام) هستیم.

پیامد باور نظاره‌گران عالم در زندگی انسان

ای کاش همه این آیه را می دانستند، این آیه را باور و قبول داشتند؛ اگر می دانستند و باور داشتند و قبول داشتند، حداقل گناهان کبیره را مرتکب نمی شدند و اصرار بر گناهان صغیره نداشتند. من وقتی این آیه را باور کنم، نمی توانم دروغ بگویم، نمی توانم غیبت کنم، نمی توانم تهمت بزنم، نمی توانم آبروی مرد و زن را ببرم، نمی توانم ربا بخورم، نمی توانم مال مردم را غصب کنم و نمی توانم روی صندلی ظالم به مردم باشم؛ اگر باور داشته باشم که پروردگار همین الآن و همه الآن ها من را می بیند، پیغمبر(ص) من را می بیند، ائمه (عليهم السلام) من را می بینند، نه اینکه به سراغ گناه نمی رفتم، بلکه از من بزنی آمد که به سراغ گناه بروم.

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

یک مسافر در مدینه احتیاج داشت که غسل کند تا پاک شود، پیش خودش گفت: من که وقت دارم، ابتدا بروم امام صادق(ع) را ببینم و حرف هایم را با ایشان بزنم، بعد به حمام می روم و غسل می کنم؛ پس در زد، وجود مبارک امام

ششم) من آنچه برایتان نقل می‌کنم، از مهم‌ترین کتاب‌های باارزشمان است. کتاب‌هایی که علمای بزرگ و مورد اعتماد نوشته‌اند) پشت در آمدند، در را باز نکردند، ولی با محبت به آن مسافر پشت در فرمودند: اول برو خودت را پاک کن، بعد به دیدن من بیا.

غسل در اشک زخم که اهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات حرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

پاک با پاک، ناپاک با ناپاک

ما در قرآن می‌خوانیم: «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (سوره نور، آیه ۲۶)، پاک با پاک، «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ»، ناپاک با ناپاک. من وقتی برای مغرب و عشاء می‌آیم و وارد نماز می‌شوم، در محضر خصوصی پروردگار عالم وارد شده‌ام و اگر پاک نباشم، مرا راه می‌دهند؟ یعنی شکمم پراز حرام، خونم از لقمه حرام، اخلاقم من با او در باطن ملاقات داشته باشم؟ اگر سینه من جای حیوانات وحشی خطرناکی مانند حسد، بخل، کینه، تنگ‌نظری، کبر و ریا باشد، به پروردگار راه پیدا می‌کنم؟ باور می‌شود که راه پیدا می‌کنم؟ نه نباید باور کرد.

بهشت پروردگار، جای پاکان

روایتی در کتاب شریف «اصول کافی» است که خیلی روایت سنگینی است. برادرانم، خواهانم! من حدود چهارهزار روایت دو جلد «اصول کافی» را دو سال تمام، کلمه به کلمه‌اش را خواندم و نوشتم. امام باقر(ع) می‌فرماید: «الجنة لا يدخلها الا الطيب»، بهشت جای پاکان است.

ناپاکی‌ها در آیات و روایات

چرا این قدر قرآن و روایات اصرار به توبه دارند؟ برای اینکه خدا پاکی را می‌پسندد و آلودگی را نمی‌پسندد. خدا همه آلودگی‌های مالی، اخلاقی و

اجتماعی را در قرآن رد کرده است، روایاتمان هم رد کرده‌اند. ناپاک که می‌آید، آن هم ناپاک بدنی و در می‌زند، امام صادق (ع) با محبت می‌گویند برو خودت را پاک کن و بیا؛ یعنی ناپاک پیش ما نیایید. چرا در زیارت حضرت رضا (ع) می‌گویند غسل کن، وضو بگیر و اگر عذر داری، تیمم کن که ظاهرت پاک باشد. وقتی هم هنوز وارد صحن نشده‌ای، همه آلودگی‌های درونت را بریز که وقتی به آنجا وارد می‌شوی، تو را بپذیرند و سلام تو را جواب بدهند. «اشهد انک تسمع کلامی» یا بن رسول الله! من داخل حرم تو می‌آیم، دارم اذن دخول می‌خوانم و اقرار می‌کنم که صدای من را می‌شنوی.

حقیقی در این بارگاه مطهر اتفاق افتاده است؛ کسی با کسی برای زیارت آمده بود، اذن دخول خواند و به رقیقش گفت: اجازه حضرت را شنیدی؟ گفت: من نشنیدم. گفت: پس گوش کزت را معالجه کن و بعد به اینجا بیا. وقتی آدم می‌آید و اذن دخول می‌خواند، اگر با گوش سر نمی‌شنود، حداقل باید با گوش دل بشنود که امام بفرمایند اجازه دادم، وارد شو. «اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی و تشهد مقامی» یا بن رسول الله! من اقرار می‌کنم که الآن می‌دانی من در کجای صحن نشسته‌ام، می‌دانی در کجای حرمت نشسته‌ام و می‌دانی از کجا وارد صحن می‌شوم.

حکایتی شنیدنی از دیدار اسماعیل بزنتی با امام رضا (ع)

گر خسته می‌پذیری، ما سخت خسته‌ایم

اسماعیل بزنتی می‌گوید: نزدیک غروب به خراسان آمدم و در خانه حضرت رضا (ع) را زدم، خود امام هشتم پشت در آمدند، فرمودند کیست، در را باز کردند. گفتم: یا بن رسول الله! مسئله دارم. امام رؤف و مهربان فرمودند: اسماعیل، جواب مسئله‌ات را دم در نمی‌دهم، داخل خانه بیا. در همه عمر ما یک بار هم به ما بگویی داخل خانه بیا، ما سرمان به عرش می‌رسد. گفت داخل رفتم، امام فرمودند: مطالبت را بگو! جوابم را با یک دنیا محبت دادند. گفتم: یا بن رسول الله! اجازه می‌دهید بروم؟ فرمودند: نه دوست دارم که امشب شام پیش من بمانی. یا بن رسول الله! فقط اسماعیل بزنتی نبود، ما هم گداییم؛ او را شام نگه داشتی. یا بن رسول الله! ما نان و برنج نمی‌خواهیم، ما دهان قلبمان

بازاست، یک قاشق از آن دریای فیوضاتی که خدا به خودت داده است، امشب در دهان تک تک ما هم بریز. ما به تو امید داریم و به امید به اینجا آمده ایم، ما به دلسردی به اینجا نیامده ایم! ما با دست خالی آمده ایم و می خواهیم با دست پر برگردیم. یابن رسول الله! این برای ما خیلی زشت است که به شهرهایمان برگردیم، به ما بگویند چه چیزی به تو دادند و ما سرمان را پایین بیندازیم. «گر خسته می پذیری، ما سخت خسته ایم».

مهمان نوازی حضرت رضا(ع)

گفتم یابن رسول الله! دستور می دهید شام خدمتتان بمانم، می مانم. فرمودند: غذای دو نفره داخل یک ظرف بیاورید، سپس به من فرمودند: اسماعیل، دوست دارم با من هم غذا باشی و همان دستی که من داخل این ظرف می برم، تو هم ببری. امشب باید به این یقین برسیم که حضرت رضا(ع) ما را دوست دارد یا نه؟! این خیلی مهم است. غذایم را خوردم، عرض کردم: آقا جان بروم؟ فرمودند: نه دوست دارم امشب همین جا بخوابی. گفتم: می مانم؛ حالا در دلم دارم می جوشم، خدایا چقدر دارد به من محبت می شود، چقدر دارد به من لطف می شود؛ مگر من چه کسی هستم؟ تو چه کسی هستی؟ تو انسانی، تو مؤمنی، تو بزرگواری، تو بااخلاقی، تو بامحبتی، تو مأموم واقعی حضرت رضا(ع) هستی.

هشدار امام به اسماعیل بزنتی

امام خادم را صدا کردند و به خادم فرمودند: من از مدینه که به خراسان آمدم، یک تشک، یک روانداز و یک متکا مخصوص خودم آوردم که شبها در این رختخواب می خوابم (نقل می کنند حضرت شبها روی آن تشک نازک نماز می خواندند و گریه می کردند). آن رختخواب را بیاور و برای اسماعیل بینداز؛ به من هم فرمودند: در رختخواب خودم بخواب و خودشان هم به اتاق دیگر رفتند. من وقتی در رختخواب خوابیدم، مرا هوا برداشت و به خودم گفتم ببین چه مقامی داری که حضرت رضا(ع) تو را داخل خانه برد، جوابت را داد، به تو شام داد و گفت دوست دارم که بمانی و رختخواب خودش را برایم انداخت؛

دیدم امام هشتم در را باز کردند و فرمودند: اسماعیل! مواظب خودت باش که مغرور نشوی.

تبلیغات انحرافی دشمن علیه شیعه

امام هشتم این دغدغه را راجع به شیعه داشتند که شیعه مغرور نشود، بداخلاق نشود، بدعمل نشود، حرام خوار نشود، ستمکار نشود و گول این مکتب‌های غرب و شرق را نخورد. زمان خودشان یک عده‌ای را گول زدند و شست‌وشوی مغزی دادند که البته این شست‌وشوی مغزی از اواخر عمر زین‌العابدین(ع) شروع شد که شما شیعه‌اید، این قدر نمی‌خواهد در چهارچوب دین، اخلاق و عمل صالح باشید و دلتان گرم باشد که اگر گناهی هم کردید، اگر ظلمی هم کردید، اگر حرامی هم خوردید، ائمه دست شما را در قیامت می‌گیرند. این یک تبلیغ به شدت انحرافی بود که می‌خواست عمل به قرآن و فرهنگ اهل بیت(علیهم‌السلام) را در شیعه ضعیف کند و شیعه را از نظر اعتقاد و اخلاق و عمل هماهنگ با غیرشیعه کند، درهای بهشت را به روی شیعه ببندد، درهای دوزخ را به روی شیعه باز کند و سفره‌تشیع واقعی را با این شست‌وشوی مغزی جمع کند. امام روایاتی را صادر کردند تا این روایات را امثال اسماعیل بزنطی و اباصلت ببرند و بین شیعه پخش کنند و شیعه را از گول خوردن حفظ کنند.

نشانه‌های شیعه حقیقی در کلام امام رضا(ع)

یکی از آن روایات، این روایت است: آنهایی که گناه کبیره می‌کردند، آنهایی که بی‌درو و پیکر زندگی می‌کردند، آنهایی که کار زشت می‌کردند و می‌گفتند ما شیعه‌ایم، دست ما را می‌گیرند؛ امام هشتم که نسبت به این مسائل دغدغه شدید داشتند، شیعه واقعی را معرفی کردند که این روایت لطایف مهمی دارد. فردا شب، اگر خدا بخواهد، لطایفش را برایتان می‌گویم. امام می‌فرمایند: «شیعتنا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یحجون البیت الحرام و یصومون شهر رمضان و یوالون اهل البیت و یرئون من اعدائنا» و اوج روایت در این سه مسئله پایانی‌اش است: «اولئک هم اهل الایمان و التقی و الامانة». حضرت

نه مسئله را به عنوان اینکه شیعه واقعی آراسته به این نه واقعیت است، بیان کردند و اگر آراسته نباشد، نمی تواند بگوید من شیعه ام، فقط می تواند بگوید من امام رضا(ع) را دوست دارم، امام صادق(ع) را دوست دارم؛ چون اولاد پیغمبر، امام، عالم و سید هستند، اما نمی تواند بگوید من شیعه ام.

- کلام امام معصوم در حکم شاقول

امام انحرافات را با این حرف ها می گوید، شیعه واقعی را معرفی می کند و نه مسئله را بیان می کند. خیلی جالب است امام صادق(ع) می فرماید: حرف های ما کار شاقول بنا را می کند. شاقول چه کار می کند؟ بنا وقتی می خواهد یک دیوار ده متری را بچیند، وقتی می خواهد گلدسته های حضرت رضا(ع) را چهل متر بالا ببرد، رگ به رگ شاقول می گیرد و اگر ببیند یک سفال، یک آجر، یک میل گرد یا یک آهن، حتی یک میلی متر کجی دارد، به شاگردش می گوید آن آجر را داخل بده یا آن سفال را یک ذره بیرون بده، این میل گرد را یک میلی متر بچرخان، چهل متر پنجاه متر گلدسته بالا می رود که مستقیم است و پانصد- ششصد سال می ماند. امام ششم می فرماید: حرف های ما شاقول است، همیشه خودتان را با این شاقول میزان گیری کنید که منحرف و کج نشوید.

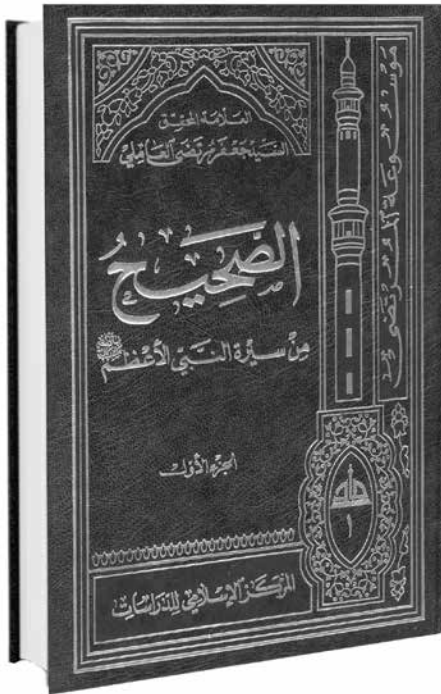
کلام آخر، لطف بی نهایت خداوند در شب جمعه

امشب آخرین شب جمعه ماه ذی القعدة است، امشب شب جمعه است، امشب شب دو نفر است. خدا چه محبتی به ما داشته که ما را امشب در اینجا جمع کرده است؟ چقدر ما را دوست داشته که اینجا جمع کرده است؟ چه لطفی به ما داشته که ما را اینجا جمع کرده است؟ مگر راه باز نبود که ما امشب در جلسه گناه باشیم؟ مگر راه باز نبود که ما امشب در جلسه معصیت باشیم؟ چطور شده و چه چیزی در باطن ما بوده که ما را کنار حضرت رضا(ع) آورده است و در این شب جمعه رو به قبله بر روی زمین نشانده است تا امشب را با دو نفر ارتباط بگیریم. شب دو نفر است: یکی شب پروردگار است، شب جمعه شب خداست و یکی هم شب وجود مقدس ابی عبدالله الحسین(ع) است. عجب شبی، عجب جایی و عجب دو نفری!

معرفة كتاب

الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)

نويسنده سيد عليرضا عالمي



مؤلف کتاب

سید جعفر مرتضی عاملی محقق و نویسنده برجسته شیعه در سال ۱۳۶۴ق، در جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود، در سال ۱۳۸۲ ق. جهت تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مهاجرت کرد و پس از شش سال به حوزه علمیه قم منتقل و بیش از دو دهه در این حوزه پربرکت به تحصیل، تدریس و پژوهش پرداخت. از این بزرگوار تاکنون بالغ بر بیست عنوان کتاب منتشر شده است که معروفترین و گسترده ترین آنها کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم(ص) در زندگانی رسول الله(ص) می باشد که تاکنون تالیف این مجموعه که ۳۵ جلد می باشد به پایان رسیده است. چاپ جدید این کتاب در ۳۵ جلد توسط انتشارات دارالحدیث قم عرضه شده است.

محتوای کتاب

جلد نخست الصحیح من سیره النبی(ص) به مباحث تمهیدی درباره تاریخ صدر اسلام پرداخته و روش تدوین کتاب را یاد آور شده است، وی در جلد اول سعی کرده سیاستهای حاکمان اموی و عباسی در مخالفت با سنت پیامبر(ص) را تبیین نماید و بعضی از تلاشهای آنان در جهت تحریف سنت پیامبر اسلام را بازگو کند، علامه سید جعفر مرتضی در جلد اول توجه خاصی به این مهم دارد که تحریف و پوشاندن حقایق صدر اسلام بعدها در تاریخ نگاری تاثیر فوق العاده داشته است، به اعتقاد او منع تدوین حدیث، وارد شدن فرهنگ یهود و اهل کتاب، عدالت صحابه و طرد روایات راویان شیعه و فضیلت تراشی برای بزرگان اهل سنت از جمله مواردی است که مانع اصلی ثبت دقیق سیره پیامبر اعظم(ص) بوده است.

جلد دوم کتاب در واقع شروع مباحث تاریخ اسلام می باشد توصیف جزیره العرب، بیان تاریخ کعبه، جایگاه و منزلت قریش، ذکر دوران کودکی رسول الله(ص)، ارزیابی و نقد داستان شق صدر و داستان اولین مسافرت پیامبر به شام، بعثت رسول اعظم(ص) و ایمان آوردن برخی از صحابه از موضوعات اصلی این مجلد می باشد.

جلد سوم کتاب دربرگیرنده معراج رسول الله(ص)، هجرت مسلمین به

حبشه و شعب ابی طالب، سفر به طائف، بیعت با مردم مدینه (انصار) و هجرت به مدینه می‌باشد البته مؤلف نظرات و انتقادات خود را در لابلای مطالب به نحو صریح عنوان می‌دارد و اشاراتی به تبعات و بهره برداریهای بعضی نقل قولهای ساختگی در آینده (بخصوص در دوره بنی امیه و بنی عباس) دارد. مجلد چهارم با حضور پیامبر (ص) در مدینه و چگونگی شکل‌گیری حکومت اسلامی و اقدامات پیامبر (ص) در راستای برپایی جامعه اسلامی آغاز می‌شود و مسائل اعتقادی مانند روزه و جهاد تبیین می‌شود. این مجلد سرایا و غزوات پیامبر (ص) تا قبل از جنگ بدر را نیز شامل است.

در جلد پنجم کتاب - تاریخ پیامبر از جنگ بدر تا رخدادهای قبل از جنگ احد به صورت کامل مورد ارزیابی قرار گرفته است. علامه در این مجلد نقل قولهای بسیاری را از نظر سندی و محتوایی مورد ارزشیابی قرار داده که در نوع خود جالب توجه است.

در مجلد ششم کتاب مؤلف بطور وسیع از جنگ احد و برخی رخدادها و جریانات مربوط به یهودیان در مدینه و مشکلاتی که برای حکومت نوپای اسلامی بوجود آوردند سخن رانده است.

مجلد هفتم بطور گسترده به حادثه رجیع و بئر معونه می‌پردازد. جلد هشتم کتاب، به غزوة بنی‌نضیر و جریانات مربوط به جنگ احزاب (خندق) اختصاص یافته است. مجلد نهم کتاب به طور کامل به جنگ خندق می‌پردازد.

جلد دهم فهرس جلد‌های قبل می‌باشد و آخرین مجلدی که از کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم (ص) انتشار یافته بصورت عمده به جریانات غزوة بنی قریظه و مریسبع اختصاص یافته است.

شیوة تالیف

آیت‌الله علامه سید جعفر مرتضی حسینی عاملی با بهره‌گیری از تسلطی که بر علوم اسلامی چون، کلام، فقه، حدیث، تفسیر و ادبیات داشت شروع به نگارش این کتاب نمود؛ مؤلف دلیل نامگذاری کتاب به الصحيح را چنین ابراز می‌دارد:

شناخت تاریخ صحیح، اسلوب و قواعدی دارد که اگر بر آن اساس سیر کنیم قادر خواهیم بود به تاریخ صحیح و مطمئن دست یابیم .
به همین دلیل او معیارهای علمی شناخت اخبار صحیح را در یک فصل عنوان می‌کند و شالوده کتاب را بر همین اساس بنیان می‌گذارد، لذا این کتاب در بین کتب سیره پیامبر اعظم (ص) از خصوصیات متمایزی برخوردار است چرا که اکثر کتب سیره به شیوه روایی یا ترکیبی تنظیم شده‌اند.

ارزیابی محتوی (امتیازات و کاستی‌ها)

از امتیازات این اثر ارزشمند علاوه بر تتبع و دقت نظر و چندجانبه بودن آن (تاریخی قرآنی؛ کلامی و...)؛ تحلیل کاملاً نقادانه تاریخی آن می‌باشد که در جای جای مباحث به وضوح مشهود می‌باشد. البته علامه غالباً در تحلیلهای خود از بینش کلامی و فکری خود استفاده می‌کند و دیدگاهها و استنباطهای خویش را عنوان می‌دارد به بیان دیگر مباحث تاریخی او با اعتقادات کلامی اش عجین می‌باشد پیرنگ بودن مباحثی چون عصمت و تقیه از این مهم حکایت می‌کند؛ از خصوصیات دیگر این کتاب نتیجه‌گیری از تحلیلهای، و به بیان دیگر اجتهادی بودن تحلیلهای او است، بدین بیان که پس از جمع‌آوری داده‌ها و اخبار تاریخی و ارزیابی و تحلیل متون، ارتباطی منطقی بین آنها برقرار میکند و از آنجا وارد جمع بندی اجتهاد و نتیجه‌گیری می‌شود مانند موارد فراوانی چون آغاز وحی، داستان شق صدر، اسلام آوردن ابوذر و دشمنی یهود با اسلام و...

در ضمن قلم شیوا، روان و اسلوب نگارشی مستحکم او ستودنی است. شاید عمده ترین کاستی کتاب آن باشد که مؤلف بزرگوار به جریانات تاریخی عصر پیامبر اسلام (ص) به صورت یکسان نپرداخته است و به بعضی از جریانها و رویدادها توجه ویژه‌ای داشته درحالی که از کنار برخی دیگر به آسانی گذر کرده است .

منابع کتاب

او در گزارشات خود از کتب گوناگون (تاریخی، کلامی، تفسیری و...) اهل

سنت و شیعه استفاده کرده است، اگرچه بیشتر منابع مورد استفاده او از کتب اهل سنت می باشد، ولی آنچه در تالیف او مشهود است دید کاملاً نقادانه او نسبت به منابع اهل سنت می باشد. جلد اول این کتاب دو بار به فارسی برگردانده شده است. این مجموعه در سال ۱۳۷۱ش (۱۴۱۳ق) جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در زمینه سیره رسول الله (ص) را به خود اختصاص داد.